

MONDE A GAGNER
LACAK DÜNYA

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

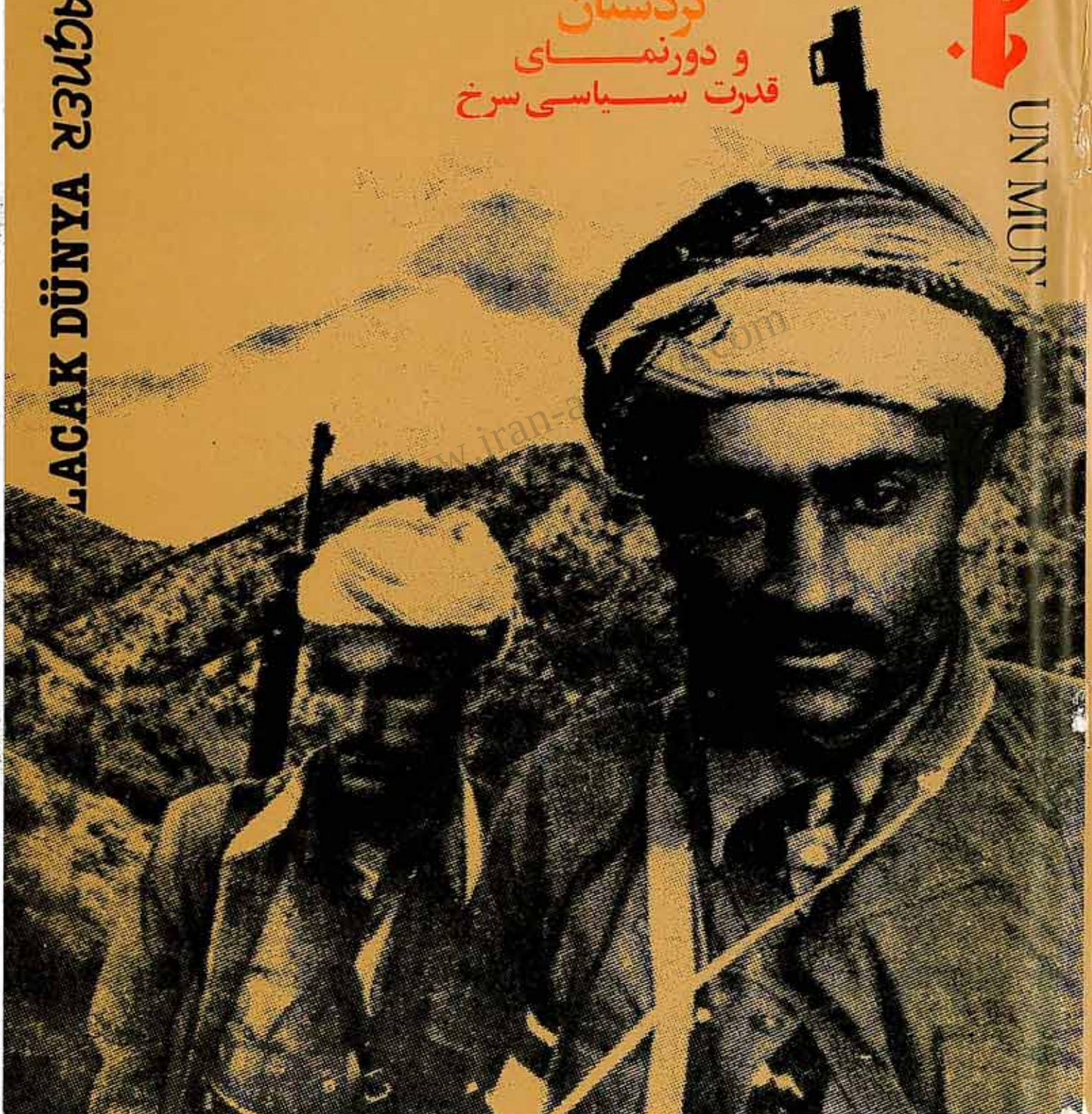
۱۳۶ ۵/۵

برای فتح

جهانی

UN MUN

کردستان
و دورنمای
قدرت سیاسی سرخ



کردستان



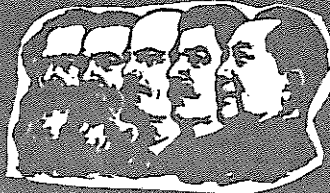
برای چندین دهه، کردستان مسلحانه علیه انقیاد ملی بیاختیاست اکنون کردستان بایک کره گناه جدید روبرو میشود: چه بهائی برای برافراشتن پرچم سرخ پرداخت خت خواهد شد، چه تغییری برای ستمدیدگان جهان بوجود خواهد آمد، زمانیکه دشتهای کردستان با آتش مهیب ارتش پیشمرکه شعله ور گردد؟ نجیمه سیاووش دربساره این مسائل حیاتی به بحث میپردازد

بنگلادش



تحلیلی از خروش رشدیابندهٔ سیاسی چندسالهٔ اخیر در بنگلادش (پیو ربانگلاد): جائیکه رژیم تحت حمایت امریکا با صاف وسیع نیروهای مخالف از طبقات مختلف روبرو میگردد.

برولتارها در این میان چیزی
جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
انها جهانی برای فتح دارند



۱۳۶۵ / ۵

کردستان

۴ کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ

ابراهیم کایپاکایا

۱۶ درباره مسئله ملی کرد

بنگلادش

۲۹ انبارباروت پوربا بنگلا

چرا دولت کلمبیا، کاخ دادگستری خود را

۱۸ بمباران کرد؟

۲۴ پیام کمیته ج ۱۰۱۰ به آرسی پی

۲۵ آرسی پی آمریکادهمین سالگردش را جشن میگیرد

۴۲ تسخیر دژهای امپریالیستی

بریتانیا: گزیده ای ازمانیفست

۴۳ دسته انقلابی انترناسیونالیستی

ایتالیا: گزیده ای از نشریه

۴۳ "برای سازمان انقلابی کمونیستی کارگری"

جهانی برای فتح را مشترک شوید



از کردستان

تا کلمبیا -

مردم سراسر جهان ،

جهانی برای فتح را می خوانند،

جهانی برای فتح بزرگانهای

انگلیسی ، فارسی ،

اسپانیایی ، ایتالیایی ، ترکی

دردسترس شماست .

بهای هرنسخه از شماره های

گذشته : ۲ پیوند

(آمریکای شمالی : ۴ دلار)

جهانی برای فتح

هر سه ماه یکبار انتشار میابد .

حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پونديا ۱۵ دلار آمریکا، پست هوایی

نرخ های تجارتي و مؤسساتي بمحض تقاضا، در اختيار شماست .

لطفاً برای آغاز اشتراك خود، نام، آدرس پستی، چك و تعداد نشريه را به آدرس
زير ارسال كنيد:

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.

برای فتح

جهانی

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیو-
نالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۳، که بسیاری از احزاب
و گروههای مارکسیست - لنینیست را از سراسر جهان گرد هم
آورده، الهام گرفته است. جهانی برای فتح، ارگان
رسمی ج ۱۰۱۰. نبوده و صفحاتش بروی تمام کسانی که در
نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنگر هستند، باز
خواهد بود.
جهانی برای فتح هم اکنون به زبانهای انگلیسی،
فارسی، ایتالیائی، اسپانیائی و ترکی موجود است.

گامی به پیش نهد!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگان نمی تواند
وظایف خویش را به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات،
و انتقادات شما نیازمندیم و آنها را با خوشوقتی پذیرا می-
نوشته ها باید یک خط در میان تایپ شوند. علاوه، برای آنکه
این مجله را در اکثر کشورهای جهان که ممکن باشد، در دسترس
قرار دهیم، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله از طریق
کانالهای تجارتی) مجله هستیم. ما به کمک های مالی آنان
که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درک می کنند، نیاز -
مندیم. این هم شامل کمکهای فردی است و هم تلاش آنهایی که
مسئولیت جمع آوری کمکهای مالی برای این مجله را به دوش
می گیرند. چکهای اهدائی و حواله های پستی خود را به نام:
A WORLD TO WIN ارسال دارید.

تمام مکاتبات و چیزهای دیگر را به آدرس پستی ما
ارسال دارید.
آدرس ما:

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

MONDO A GAGNER UN MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA KAZANILACAK DÜNYA



کردستان

و دورنمای

قدرت سیاسی سرخ

نوشته نجیمه سیاوش

ترانه انقلابی محبوبی آواز می دهد:
"بهترین ترانه هابا ترنم تفنگ آواز
گشته اند. "دیریت که طنین صغیر
گلوه هادر کوهستان، نوای آشنای
سرزمین کردستان است - سرزمینی
که در چهار کشور ایران، عراق،
سوریه و ترکیه گسترده است. این خطه
نه تنها از دهها سال پیش زادگاه
جنبش ملی کرد بوده، بلکه خطه
سیاسی و نظامی مناسبی را نیز برای
نیروهای نظامی درگیر جنگ - جهت
سرنوشتی دولتهای ارتجاعی خراجگزاری
که مرزهایشان، کردستان را تقسیم
می کند - فراهم آورده است.

از جنگ جهانی اول تا کنون،
مسئله کردستان در محاسبات امیر -
بیالیستها و نوکران مزدور آنها بخاطر
استقرار و حفظ قدرتش در سراسر
منطقه خاورمیانه جایگاه برجسته ای
را اشغال کرده است. اگر چه چنان
محاسباتی بلا استثناء ستم ملی سبانه
بر کردها رادبر داشته و توسط نوکران
امپریالیسم و بعدها سوسیال امپریالیسم
به اجرا گذاشته شده، اما به چیزی
جز ظهور و رشد دشمنی نیرومند، با
تاریخچه ای طولانی از مبارزه مسلحانه
علیه ستم و بردگی، در تمامی بخشهای
کردستان، یاری رسانده است. هنگامی
که ارتش های سرخ پیشمرکه از چهار سو

از کوه ها سرازیر شوند و از دشتهای گذر
کنند، و در حالیکه اینبار پرولتاریای آگاه
رهبریشان می کند "بهترین ترانه هایشان
را که "با ترنم تفنگ آواز گشته " سر
دهند، آنگاه به مرتجعین هیچ ارفاقی
نخواهد شد.

تحولات چند ساله اخیر در کردستان
و بطور کلی در منطقه، بوضوح برایین
ارزیابی مهر تأیید می زند. مضاف بر
این، تحولات مورد بحث، اهمیت بین -
المللی و منطقه ای کردستان و بدین
ترتیب پیچیدگی مبارزه در این نقطه
را به سطحی عالیتر ارتقاء داده است.
این همان چیزیست که قاتلین دیرینه خلق
کردنظیر امپریالیستهای فرانسوی را
و ادار ساخته، با ماسک رنگ و رو رفت
دلسوزی برای حقوق کردها، به اینسو و
آنسو بدوند. و این در حالی است که سر
کرده بلوک، یعنی ایالات متحده، و
شکنجه گران معتمد وی کارزارهای
خونین سرکوب را ترجیح میدهند.
بدون شك، سوسیال امپریالیستهای
شوری نیز هیچ فرصتی را برای
همبستگی با کردها از دست نمی دهند...
البته بقول لنین، این نظیر همبستگی
طناب دار با گردن اعدا می است.
هر چه این تحولات عینی، خلق
کرد را بیشتر به مرکز صحنه برخورد
در منطقه هل میدمد، صف آرائی رنگا

رنگ "دلسوزان" نیز بوضوح الوان تر
می گردد. این امر، هم انعکاسی است از
دورنمای حدت یابنده و تشدید
مشکلاتی که اوضاع کنونی برای نیروهای
انقلابی در کردستان ببار می آورد و هم
خود علت آن است.

دهها سال است که مبارزه ای
بیرحمانه در سرزمین کردستان جریان
دارد، مبارزه ای که در میان تئودور
آتش گلوه شعله می کشد و عقب می نشیند
تنها برای آنکه به ناگهان درست در
جائی که دشمن به هیچ وجه انتظارش را
ندارد، سر بلند کند.

دیری است که مبارزه انقلابی
خلق کرد جریان دارد و مرک بسیاری
از دشمنان قسم خورده اش را به چشم
دیده و تا حد زیادی به مدفون گشتن
آنها یاری رسانده است - از امپراطوری
عثمانی گرفته تا سلسله های پادشاهی
هاشمی و پهلوی.

این مبارزه انقلابی کاکان
جریان مهمی است که می تواند
نقشی حیاتی در آغازیدن و بسر انجام
رساندن امر استقرار نهائی دولت
(یا دولتهائی) واقعاً انقلابی در منطقه
بازی کند. تکامل تاریخی این مبارزه
متأثر از حوادث بین المللی خطیری
که این قرن را رقم زده، احجام گرفته
و با این حوادث در هم تنیده گشته

است. جنگهای جهانی اول و دوم پیروزیهای روح افزا و هم چنین شکستهای تلخی که پرولتاریای بین المللی - خصوصاً در اتحاد جماهیر شوروی و چین - تجربه کرده است، تأثیرات عمیقی بر سیر تکاملی جنبش در کردستان داشته اند.

لنین زمانی گفت: "یکی از خصائل عمده امپریالیسم آنست که رشد سرمایه دارانه را در کشورهای عقب - مانده تسریع میکند و بدین ترتیب مبارزه علیه ستم ملی را تشدید کرده و گسترش می بخشد." (برنامه جنگی انقلاب پرولتری، م. ا. ل جلد ۲۳). این برآورد، ارزیابی کماکان معتبری از آن نیروی تاریخی است که جنبش انقلابی ملی را در کردستان به پیش میراند و نیرویی که نه تنها شتاب خود را ازدست نداده، بلکه در رویارویی با کارزارهای سرکوب و کشتاری که علیه اش براه افتاده، شتاب بیشتری نیز کسب کرده است.

یک ابتکار عمل انقلابی جورانه که مبتنی بر ارزیابی نقادانه ای از جنبش و کاراکتر تاریخی مشخص آن باشد کاری است که بطور عاجل از پرولتاریای بین المللی طلب میشود. اگر قرار است از فرصتهایی که [بواسطه بی ثباتی فزاینده دولتهای ارتجاعی بحران زده و بطور کلی بحران سیستم جهانی امپریالیستی، و در نتیجه جنگ ایران و عراق و رقابت سریعاً تشدید یابنده بلوکهای امپریالیستی و سویال امپریالیستی در حال تدارک جنگ] وسیعاً ابعاد عظیمی بخود می گیرد برای آرمانهای انقلابی مردم تحت ستم استفاده شود، این ابتکار عمل انقلابی امری حیاتی بحساب می آید. در ارتباط با وظیفه و ضرورت پیش پای نیروهای کمونیست انقلابی در منطقه یادآوری یکی از اظهارنظرهای لنین سودمند است: "دیالکتیک تاریخ چنان است که ملل کوچک ناتوان بمثابه یک فاکتور مستقل در مبارزه علیه امپریالیسم، نقش یک مایه جوش، نقش یک باکتری را بازی می کنند که به نیروی واقعاً ضد

امپریالیسم، سویالیست [کمونیست انقلابی - ج ب ف] کمک می کند حضور خویش در صحنه را به انجام رساند." (جمع بندی بحث درباره حق تعیین سرنوشت - م آ ل جلد ۲۲)

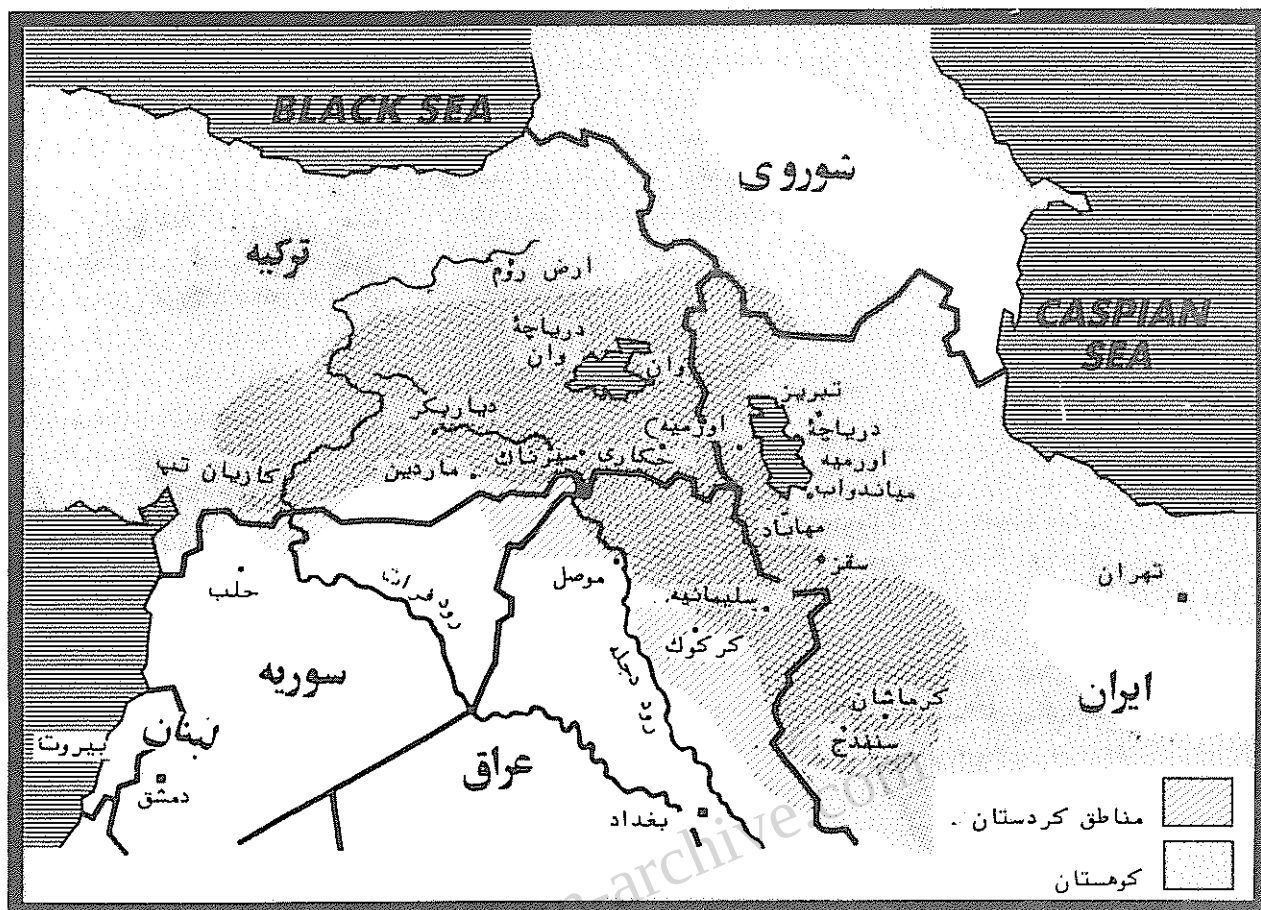
اگرچه این حقیقتی انکارناپذیر است که مبارزه خلق کرد علیه ستم ملی تاکنون به میزان عظیمی توانائی پرولتاریا را در امر "به انجام رساندن حضور خویش در صحنه" تسهیل کرده [بخصوص حزب کمونیست ترکیه / م ل اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)]، اما کماکان لازم است که پرولتاریا بیشتر و کیفیتاً بیشتر تدارک دیده و توده های کرد را برای "یورش عمومی" علیه مسنندهای قدرت ارتجاعی سازمان دهد. حرکت یخماگرانه و آنارشستی اقتصادی سیاست امپریالیستی علیرغم رنج و فلاکت بی حد و حسابی که برای کردستان ببار آورده، نهایتاً به تقویت پایه مادی جنبش انقلابی در کردستان انجامیده است. همانطور که لنین گفت: "سرمایه داری آنقدر همگون بنانگشته که سر چشمه های گوناگون طغیان بتوانند بدون عقبگرد و شکست، فی الفور و بطور آزادانه بظهور رسند. از طرف دیگر، این واقعیت که شورشادرزمان - های گوناگون و در نقاط مختلف و در اشکال متنوع سر بلند می کنند، عمق و گستردگی جنبش عمومی تضمین میکند. اما توده ها فقط در این جنبشهای ناپخته، منفرد، پراکنده و بنابر ایمن ناموفق است که تجربه کسب می کنند. شناخت انباشت می کنند، نیرو می گیرند، و رهبران واقعی خود، پرولترهای سویالیست [کمونیستهای انقلابی - ج ب ف] را می شناسند و بدین طریق برای یورش عمومی آماده می شوند. (جمع بندی حق تعیین سرنوشت - م آ ل جلد ۲۲). بدون آنکه بخواهیم از کمبودها و ضعفهای گذشته جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش ملی در کردستان چشم پوشی کرده یا آنها را توجیه نمائیم، می توانیم بگوئیم که جنبش انقلابی در صعود طولانی و پیچیده خود

بسی پختگی، تجارب گرانبهای بسی - حسابی را انباشت کرده و مصالح مادی لازم را در جهت دست یابی به شناختی عمیق تر از دشمنان آشکار و پنهان خویش و رهبر واقعی خود، یعنی پرولتاریای بین المللی، کسب نموده است. اکنون، تاریخ فرصتهای عظیمی را از خطه کردستان ارائه میدهد، این فرصتهای عظیمی برای پرولتاریا است تا یورش فلج کننده ای علیه امپریالیسم و ارتجاع سازمان دهد.

شورش ۱۹۲۵ شیخ سعید، شورشهای ۱۹۲۸ در آگری، ۱۹۳۰ در زیلان و ۱۹۳۸ در سیم ترکیه، شورشهای مسلحانه در عراق که دهه های ۱۹۱۰، ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را در نورددیدند، مبارزه برای جمهوری خود مختار مهاباد در اوایل دهه ۱۹۴۰ در کردستان ایران، همگی علیرغم ضعفهایشان به میزان عظیمی به بیداری سیاسی و آمادگی خطه کردستان و بطور عموم جنبشهای انقلابی در کشورها و مناطقی که دارای منطقه کردستان می باشند، یاری رساندند.

اگرچه خطه کردستان را بهیچوجه نمی توان خفته بحساب آورد، اما این برآورد بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که "تشدید تضادهای اکنون تمام کشورها و مناطق جهان و آن بخش از توده هائی که تابه امروز تخدیر شده و از زندگی سیاسی بدور بودند را به گرداب تاریخ جهان کشانده و در آینده بابر جستگویی بیشتری چنین خواهد کرد"، بر اهمیت منطقه ای و جهانی، ظرفیت و تأثیرات مبارزه در کردستان پرتو می افکند. خلق کرد با تاریخچه رزمنده مبارزه مسلحانه اش، بمثابه یکی از بازیگران اصلی که قادر است تأثیرات قدرتمندی را در تعیین راه حل تضادها و جهانی در منطقه بگذارد، خودنمایی می کند.

با در نظر گرفتن وضعیت شدیداً انفجاری منطقه کردستان، نیروهای سیاسی با ایدئولوژی های مربوطه بخود در اینجا، در میان تشنجات فزاینده بسی استقرار و تحرك سربازانشان



خویش، که ابعاد تب آلود خاصی را در منطقه بخود گرفته، آماج ضرباتی مرکب از خواهد ساخت

تمام توطئه های ارتجاع

عی و اقدامات خونینی که توسط امپریا- لیست ها و نوکران منطقه ای آنها علیه نیرو- های انقلابی در کردستان اتخاذ می شوند، ترس عمیق و ریشه دار آنها را از ظهور قدرت سیاسی سرخ در هر منطقه کردستان نشان می دهد؛ قدرت سیاسی سرخی که بطور پیکرانه ای، نفوذ خود را نه تنها در قلمرو کردستان ایران، عراق، سوریه و ترکیه، بلکه در درون تمامی این کشور ها و حتی فراتر از آن گسترش خواهد داد. این، آن ترسی است که باید بدین سایه پیشمرگه (لغت کردی برای جنگنده)، بخصوص پیشمرگه- ای که مسلح به مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائو باشد، موبرتن این مرتجعین راست می کند. پایه مادی این ترس هنوز باید توسط نیرو های

کرده، به همراه اعمال مطرود و آشکارا ضد انقلابی اخیر برخی از نیرو ها در آن خطه، احساس اشتیاق شدیدی را نسبت به سیاست ها و ایدئولوژی واقعاً انقلابی در میان توده ها، حتی بشکل خود بخودی، به بار آورده است. فقط پرولتاریای آگاه و کمونیست های انقلابی می توانند با علم مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائو سه دون به این اشتیاق پاسخ گفته و آن را بر آورده سازند، و بدین ترتیب با رها ساختن توده ها آنچنان در آنها هم از نظر سیاسی و هم نظامی، ظرفیت مبارزه جوشی را در ابعاد عظیم ایجاد کنند که بتواند خطه کردستان را به یک منطقه پایگاهی سرخ غیر- قابل سرکوب، برای انقلاب جهانی پرولتاریائی، تبدیل سازد. این امر ضربه مهلکی بر تدارکات جنگی امپریالیست ها و وسایل امپریالیست ها خواهد بود و رقابت تداوم یابنده آنان، در جهت استقرار و تحکیم استراتژیک

رانده می شوند در جایی که حل مسائل با توسل به نیروی سلاح (اگرچه غالباً تحت هدایت سیاست های پرولتری انقلابی قرار نداشته است) تاریخچه- ای طولانی دارد برای نیرو های پرولتری اصیل و واجب و ضروری است که حضور قطعاً قدرتمندتری را در این خطه تحقق بخشیده و آنرا استحکام بخشند. شرایط عینی برای اینکار بیش از حد آماده است، زیرا این فقط پرولتاریا است که میتواند آن موضع پیکر انقلابی که لازمه متحد ساختن و رهبری کردن اکثریت توده های کرد است را اتخاذ کرده و برایش بچنگد، و بخصوص امروز چنین شرایطی وجود دارد.

تاریخچه مبارزه انقلابی و ملی در کردستان، خود دلیل قاطعی است که بر لزوم رهبری پرولتری، برای پیروزی مبارزه رهایی بخش، گواهی می دهد. خیزش های قدرتمند و همچنین شکست های تلخی که خلق کرد در گذشته تجربه

انقلابی کاملاً درک شده و بکار گرفته شود. حضور فعال خط انترناسیونالیستی پرولتری هم ممکنست و هم مفید. مضافاً، این حضور فعال باید صف آرایی نوینی را، بخصوص در میان عناصر فعال مترقی و انقلابی در این خطه، بوجود آورد. حدث - یابی تضادهای بین المللی هم اکنون درجات بالائی از قطب بندی رادرمیان نیروهای گوناگون باعث شده و منطقه بیطرف میان مرزهای انقلاب و ضد-انقلاب سریعاً در حال ناپدید شدن است. بعلاوه، در چنین خطه ای، تزریقی کیفیتاً قدرتمندتر سیاستهای کمونیستی انقلابی و حفظ آن، فقط از طریق يك جنگ انقلابی ممکن است - يك جنگ انقلابی که قادر به متحقق ساختن و پرورش پنا- نسیل انقلابی توده ها، هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی باشد. ماثوئسه دون باتیزی چنین گفت، "بدون يك ارتش خلق، مردم هیچ ندارند"، و "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید." تجربه توده- های گرداین حقایق اساسی رایکبار دیگر ثابت کرده است. اکنون، بیش از هر زمان دیگر، مسئله عبارتست از در پیش گرفتن و مسلح شدن به سیاست انقلابی کمونیستی، که بقول ماثو، می- تواند کار بصرحه آوردن درامی پراز صدا و رنگ، و قدرت و شکوه راهدایت کند. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونال- لیستی که در حال حاضر احزاب و ساز- مان کمونیستی اصیل رادبرمی گیرد- از جمله حزب کمونیست ترکیه / م- ل، و اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - کیفیتاً قابلیت انقلابی نیروها را برای اعمال رهبری بر چنین "بصرحه آوردنی" در تمامی بخشهای کردستان فزونی ببخشد.

۱- دیگر جوشان کردستان

در واقع چنین صبحی، رژیمها و قیّم- های امپریالیست آنان - از هر يك از دوبلوك - را وحشت زده می کند. بیانیّه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان میسازد: "حدث یابی کنونی تضادهای جهان در عین حال که امکانات بیشتری برای این جنبشها بوجود می آورد، موانع

نوین و وظایف نوینی رادرمقابل آنها قرار می دهد. علیرغم کوشش ها و برخی موفقیتهای قدرتهای امپریالیستی در سر- کوب و یامنحرف کردن مبارزات انقلاب بی توده های تحت ستم، بخصوص با امید مبدل ساختن آنها به سلاحی در رقابتهای مابین امپریالیستها، این مبارزات کما- کان ضربات سختی به سیستم امپریال- لیستی وارد آورده، و سیر تحول امکانات انقلابی رادرجهان بمثابه يك كل شتاب می بخشند."

منطقه کردستان، علیرغم وجود ناهماهنگیهای معین، کماکان چشم اسفندیاری برای این دولتهاست. این واقعیت، که دارای اهمیت عظیمی برای مبارزه انقلابی پرولتاریاست، بهیچوجه از نظر قدرتهای در حال رقابت امپری- یالیستی، حتی در حین اینکه بطور افشار گسیخته ای سعی می کنند در مواضع استراتژیک یکدیگر در خاور میانه - اخلال کنند و مواضع و سنگرهايشان را - منطبق بر نیازهای محاسبات جهانی - خود گسترده و مستحکم سازند، دور نمانده است. این امر کردستان را به منطقه ای بس جذاب مبدل میسازد. جایی که تضاد بین امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیستها و تضاد بین امپریالیسم بطور کلی و خلقها و ملل تحت ستم، بطور حادی درهم تداخل کرده و یکدیگر را - تشدید می کند.

باتشديد بيشتر تضادها در منطقه، تفاوت اساسی بین بینش انترناسیونالیستی انقلابی پیگیر پرولتاریای آگاه و بورژواژ کرد که هنوز می تواند در زمانهای نقشی مترقی و حتی انقلابی بازی کند - بطور حادثری برجسته می گردد. تحت تاثیر کشتش قدرتمند رقابت درون امپریالیستی، نیروهای گوناگون بورژ- وازی، خرده بورژوازی و فئودالی کرد، بطور اجتناب ناپذیری گرایش به این امر می یابند که حتی حفظ يك موضع ناسیونالیستی انقلابی را مشکل یافته، بدام مانورهای مرتجعین رقیب افتاده و یا آشکارا تسلیم برنامه های ضد انقلابی شده و از راه انقلابی رویگردان شوند.

عراق

صف آرایی اخیر نیروها و درهم تنید ه شدن تضادهای مهم جهان زمینه مساعدی را برای جنبش انقلابی در کردستان عراق فراهم آورده است. بظهور رسیدن انقلاب فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) در ایران و ظهور مناطق آزاد شده تحت کنترل توده ها (که شمار عظیمی از آنان تحت رهبری نیروهای ناسیونالیست انقلابی و کمونیستهای اصیل بودند) در منطقه کردستان در غرب ایران، زمینه بسیار مساعدی را برای رشد مبارزه انقلابی در کردستان عراق نیز بوجود آورد. اتحادیه میهنی کردستان (PUK) که در سال ۱۹۷۵ تاسیس گشته و اکنون در بخشهای مرکزی کردستان عراق مستقر می باشد، قبل از این دوره (بهمن ۱۳۵۷) ضربات سختی را طی يك سلسله درگیریهای مهم از رژیم عراق دریافت کرده بود. این جریان توانست از این زمینه مساعد برای سازماندهی مجدد نیروهای خودش استفاده کرده و فعالیتهای خود را با شرکت در مبارزه انقلابی که در منطقه کردستان و در سایر نقاط ایران شکوفا می شد، بسط دهد. کومله رنجه دران که مؤلف مهمی از اتحادیه میهنی کردستان می- باشد در اوایل سالهای ۱۹۷۰ توسط مارکسیستهای انقلابی مانند دکتر آرام، که عمیقاً تحت تاثیر دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین بودند، تاسیس گشت. آنها طرفدار اندیشه ماثوئسه دون بوده و شدیداً بر ضد سوسیال امپریالیسم شوروی بودند. تا قبل از خیانت رسوای دار و دستم فئودال کاملاً ارتجاعی بارزانی و حزب دمکرات کردستان (KDP) عراق در سال ۱۹۷۵، کومله رنجه دران [تشکیلات زحمتکشانش] مجبور بود که بطور زیر زمینی در کردستان عراق کار کند. دار و دست بارزانی، با کمک امپریالیستهای آمریکا و نوکرشان شاه ایران، سیاست ترور و ارباب در پیش گرفته بودند تا نیروهای کمونیست و انقلابی را از کردستان بیرون برانند و در عین حال برای بیرون کشاندن رژیم

حزب دمکرات کردستان عراق

توسط پسران بارزانی، مسعود و ادريس بارزانی، تحت هدايت امپرياليستهاى آمريكا با كمك هاى محلى سازمان اطلاعات ملى تركيه (ميت)، ساواك ايران، و موساد اسرائيل، مجدداً سازماندهى شد. در سال ۱۹۷۶ ادريس بارزانى شعبه هاى درواشنگتن، تهران و آنكارا بر اى نام - نويى داوطلبان باز كرد - يزد يرش داوطلب در خدمت تجارت خانوادگى يعنى خدمت به امپرياليستها و مرتجعين ماننديك نوكر علاقمنند.

ويليام كولى رئيس سازمان سيا (CIA) در سالهاى ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ در خاطرات

خود آشكارا اعتراف مى كند كه ترس آنها از جنبش كرد در عراق باعث شده كه "تصميم به حمايت (!) از جنبش تجزيه طلب بگيريم. قدم اول عبارت بود از كمك آنها در تشكيل شدن." (سى سال از سيا). آنچه كولى به آن اشاره ميكند هيچ نيست مگر دم و دستگاه بارزانى، كه هدفش عبارت بود از جلوگيرى از جنبش انقلابى در كردستان ايران، عراق و تركيه. پس از سه سال ۱۹۷۶ مطبوعات امپرياليستى و ارتجاعى محلى آنچنان تصويرى از حزب دمكرات كردستان عراق (قياده موقت) ساختند كه گويانماينده "مشروع" (!) کردها در عراق مى باشد. امپرياليستها و مرتجعين محلى كمك كردند تا قيهاده موقت شعبه اى در تركيه دائر سازد. شماره هاى ژوشن - ژوشيه سال ۱۹۷۶ از روزنامه هاى واشنگتن پست و نيويورك تايمز مملو از اخبار فعاليتهاى جنايتكارانه قيهاده موقت مى باشد - فعاليتهاى كه هدفش عبارت بود از نابود كردن نفوذ و نيروهاى اتحاديه ميهنى كردستان در عراق. شماره ۱۸ ژوشن ۱۹۷۶ روزنامه ارتجاعى "حرريت" در تركيه حتى تا بدانجا پيش رفت كه عكسهاى از كماندوهاى ضد شورش مخصوص تركيه و اعضاى قيهاده موقت در حاليكه بازو در بازوى هم انداخته اند چاپ كرد - كماندوها و قيهاده موقتى هاى كه عمليات مشتركى را در منطقه حقارى (HAKKARI) در تركيه تحت رهبرى زكى -



بختن نان باتنور

است، فعالانه در جنگ انقلابى عليه جهادى كه رژيم خمينى بر اى سر كوب جنبش در منطقه كردستان ايران براه انداخته بود، شركت كرد. در بسيارى از عمليات نظامى مهم، كومه رنجه - و ران بطور مؤثرى با كومه ايران (تشكيلات زحمتكشان كردستان - ايران) همكارى نمود.

همكارى بين گروههاى انقلابى، طبيعت شديد اى هادى خطه كردستان را در منتقل كردن پتانسيل انقلابى به وراى مرزهاى رسى دولتى نشان داده است. پس از عقبگرد موقتى مبارزه در ايران و از دست رفتن مناطق آزاد شده در بخش كردستان ايران، كردستان عراق نقش فراهم آوردن مناطق پايدگامى براى فعاليت نيروهاى انقلابى رابعده گرفت، اگرچه تمام مناطق غير قابل دسترس يانامن براى نيروهاى مسلح رژيم عراق تحت كنترل نيروهاى ناسيوناليست انقلابى يامترقى نمى باشد. در بخش هاى شمالى كردستان عراق، نيروهاى مانفدبه اصطلاح رهبرى موقت حزب دمكرات كردستان عراق (قياده موقت)، ومشتى گروه، عبارت از نيروهاى ناسيوناليست ارتجاعى و مسز دوران رويز يونيست مانند تشكيلات هاى حَك و پاك حضور دارند.

عراق از مدار سوسيال امپرياليستها، فشار گذارند.

دارودسته بارزانى تحت پوشش اينكه انقلابيون به آرمانهاى ملى کردها لطمه وارد مى آورند سياست ترور و اختناق را عليه آنها اعمال ميكردند، تا آنجا كه يارهبرى بارزانى راقبول كند، و يا منتقل بمانند و خيانتهاى حزب دمكرات كردستان عراق را افشا كنند، در غير اينصورت آنها را دستگير و زندانى مى كردند. اما اين انقلابيون با اين تهديدات ارتجاعى مرعوب نگشته ومخفيانه به تشكيل كردن توده هاى پيشرو و تدارك و آماده شدن براى اوضاعى مساعد پرداختند.

پس از افشا شدن دارودسته بورژوا - فئودال ارتجاعى بارزانى و شركاء و زمانى كه آنها با امپرياليستهاى آمريكا و دولتهاى ايران و عراق به توافق رسيد و آشكارا مبارزه در كردستان را فروختند، كومه رنجه و ران از حمايت وييع توده هاى كرد بر خوردار شد، توده هاى كه بسيارى از آنان توسط كومه رنجه و ران تعليم ديده و به جنگجويان رزمنده اى بدل گشتند. با داشتن چنين تاريخچه اى كومه رنجه و ران، كه بخشى از اتحاديه - ميهنى تحت رهبرى جلال طالبانى

بیگ و مجید حاجی احمد (اعضای سازمان امنیت ترکیه) بر علیه مبارزین اتحادیه میهنی کردستان انجام داده بودند. لیست خدمات مزدوری جنگ سالاران رسوای بارزانی در اینجای خاتمه نمی یابد. در دوران برآمدن انقلابی در کردستان ایران، قیاده موقت از هیچ تلاشی دریاری رساندن به رژیم خمینی فروگذار نکرد، از جمله: تعلیم نیروهای پاسداران که در سرکوب مبارزین کرد کارآئی نداشتند، پیشبرد فعال سرکوب مسلحانه کیمیت های انقلابی دهقانسی، شکار کردن و کشتن مبارزین انقلابی اعمال ترور و خفقان بر توده ها، حمله به کارگران انقلابی در شهرها و غیره. قیاده موقت آنگونه که شایسته مزدوری نفرت انگیزشان است، همیشه در پیش پیش ستونهای پاسداران هنگام ورود به مناطقی که پایگاه توده های انقلابی بوده و بدست دشمن می افتاد، قرار داشتند. مسلماً این تعهد بیشرمانه و طولانی نسبت به ضد انقلاب و خرابکاری — آگاهانه در امرهای ملی و اجتماعی کرد نفرت توده های وسیع را بر انگیزخته است. آنها می توانستند در خدمت ارتش هر دولت امپریالیستی یا ارتجاعی نامنویسی کنند، و مهم نیست که از چه پوششی استفاده کنند، آنها، همانطور که توده های کرد در موردشان می گویند "جاش" هستند، و باید آنها را افشاء کرد، منفرد کرد و مغلوبشان ساخت.

در دوره اخیر، بخصوص از زمان جنگ ایران و عراق، دولتهای گوناگون منطقه به همراه قدرتهای امپریالیستی بدنبال آن بوده اند که نیروهای کرد را بر روی خط "دشمن دشمن من، دوست من است" کشانده و مورد استفاده قرار دهند. بطور مثال رژیم خمینی نیروهای مختلفی را در کردستان عراق مسلح و حمایت کرده و در عین حال سرکوب سبانه ای را در کردستان ایران به پیش می برد. بگونه ای مشابه، سوسیال امپریالیستهای شوروی سعی دارند از گروههای مختلف کرد به مثابه متاع قابل معامله و یا گروههای فشار در جهت افزودن بر قدرت امرهای خود در منطقه استفاده

کنند. بنظر می آید یکی از تاکتیکهای مهم شوروی در ایران، ترکیه و عراق عبارتست از تلاش برای جمع و جور کردن "جبهه" ای از گروههای مختلف کرد که دارای گرایشات سیاسی گوناگون می باشند، از جمله نیروهای مانندی بارزانی که وابسته به آمریکا بوده اند. حتی برخی از نیروهای که سابقاً سوسیال امپریالیسم شوروی را محکوم می کردند، اکنون مقاومت در مقابل چماق و شیرینی روسی را امری مشکل می یابند.

تسریه

بلوک امپریالیستهای غرب، بر سرکردگی آمریکا، تلاش می کنند که جنبش انقلابی در کردستان را وحشیانه درهم شکست تا دولتهای دست نشانه اش را از هر گونه ضربات مهلك بالقوه مصون دارد. این تلاش جزئی مهم از سیاست آن در جهت تقویت این دولتهای ارتجاعی به مثابه پایگاههایی در مقابل بلوک

رقیب سوسیال امپریالیست می باشد. این کارزار سرکوب دربرگیرنده عملیات ضد شورش خونین، کرج اجباری روستائیان کرد و دامن زدن به اختلافات مذهبی بوده، و متعاقب کودتای سپتامبر ۱۹۸۰ سیاست اسکان دهی حساب شده پناهندگان افغانی در مناطق طغیانگر کرد در ترکیه را به همراه آورده است. با دستگیریهای دسته جمعی جمعیت مردان در روستاها و شهرهای کرد، درست کردن روستاهای استراتژیک، محدود کردن آزادی تحرک توسط فرامین جدید حکومت نظامی و همچنین تلاش در جهت درست کردن شبکه ای از خبرچینان خریداری شده، رژیم فاشیست در ترکیه امیدوار است خطری را که در کردستان



میلیون دلاری، درگیر بوده اند تا ظرفیت آن را برای حفاظت از امنیت داخلی و مقابله مؤثر با حرکات احتمالی شوروی از طرف مرزهای شرقی ترکیه، بالا ببرند. این مسئله بر اهمیت بین المللی منطقه کردستان ترکیه، سربر آوردن جنبش انقلابی در آنجا، و به خصوص برقراری پایگاههای قدرت سیاسی سرخ، تاکید می گذارد.

قبل از کودتای ۱۹۸۰، منطقه کردستان در ناحیه شرقی ترکیه، بدلیل تشدید مسئله ملی و ارضی، در خیزش مبارزه انقلابی که سراسر کشور را در بر گرفت، فعالانه شرکت کرد؛ خیزش انقلابی در کشور همسایه ترکیه، ایران، که با انقلاب ۱۹۷۹ اوج گرفت و بوجود آمدن مناطق آزاد شده و نیروهای چریکی وسیع تحت رهبری تشکیلاتهای ناسیو-نالیست انقلابی و کمونیست در کردستان

با آن مواجه است به حداقل برسانند. طبقات حاکمه ترکیه در تطابق با طرحهای کلی اربابان آمریکائیشان، بخش مهمی از ارتش زمینی خود را به منطقه کرد در شرق ترکیه منتقل ساخته اند، این کاری است علاوه بر تکمیل فرودگاه های موجود و ساختن فرودگاه های جدید برای پیاده کردن سریع سرباز. تمام امپریالیستهای اروپائی، به خصوص انگلستان، آلمان غربی، فرانسه و ایتالیا فعالانه در مدرنیزه کردن و تقویت نیروهای مسلح ترکیه، با هزینه های صدها



یکدیگر را متهم به بی لیاقتی میکردند و اظهار می داشتند که این بی لیاقتی در حال کشیدن تمام کشور بدرون جنگ داخلی است. طبعاً منطقه کردستان منبع تغذیه عمده ای دربراه افتادن جنگ انقلابی بود کمی توانست زیر پای آنها را خالی کند. ترور سفیدی که توسط جونتای ترکیه در سراسر کشور بر اه افتاد، باتشديدستم ملی که اشکال بیرحمانه ای در کردستان بخود گرفت، همراه شد. با این اوصاف، حتی پس از کودتا، علیرغم تمام سرکوبهای خونین، کماکان یک پایه اجتماعی برای مبارزه مسلحانه در میان توده های مردم موجود است. آنجا که ستم وجود دارد مقاومت هم سر بلند میکند. در طول این دوره، چریکهای تیکو (TIKO) ارتش رهاییبخش کارگر- دهقان ترکیه) تحت رهبری حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست - لنینیست قادر بودند که فعالیتهای مسلحانه را در این منطقه ادامه دهند.



پیشمرگان در خیابانهای سنج - پایگاهی برای انقلاب علیه تعرضات اولیه جمهوری اسلامی

ارتباطات آنها با نیروهای کرد همانند، در کشورهای مسایه ترکیه یعنی ایران و عراق تسهیل گشت. از طرف دیگر نیز، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در میان پرولتاریا، نیمه پرولتاریا، دهقانان، دانشجویان دانشگاه و دبیران دبیرستانها سرعت در حال ریشه دواندن بود. در واقع، از زمان تاسیس حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست - لنینیسم (۱۹۷۲) به بعد، این بخش از توده های کرد نقش مهمی را در مبارزه برای سیاست کمونیستی انقلابی بازی کرده اند.

برخی از نیروهای خرده بورژوازی ناسیونالیست کرد نیز از مائوتسه دون تأثیر گرفتند اما بدلیل آنکه آلوده به کوتاه بینی ناسیونالیستی بودند، بعدها نتوانستند در مقابل حملات انور خوجه به مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائو از ازگیختگی خود مانعت بعمل آورد.

با رسیدن سال ۱۹۸۰، دارودسته های مختلف در درون هیئت حاکمه ترکیه سراسیمه شده و بطور دیوانه واری

ایران به جنبش انقلابی در منطقه کرد شرق ترکیه نیز پشتگرمی بخشید بخصوص از اواسط سالهای ۱۹۷۰ به بعد، تعداد فزاینده ای از دهقانان فقیر، نیمه پرولترها و دانشجویان خواهان آن بودند که برای دست زدن به جنگی انقلابی علیه رژیم ترکیه مسلح و متشکل شوند. با تحکیم دولت مرکزی در ترکیه و سالها سرکوب و قتل عام خونین در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، تغییرات معینی در جنبش ملی کرد رخ داده بود. بخشی از مالکان ارضی بزرگ کُرد راه همکاری با طبقات حاکمه ترکیه را در پیش گرفته، و حتی شماری از بورژوازی کرد به صفوف آنان پیوسته بودند. در این دوره بورژوازی کرد قادر گشت که خود را تقویت کرده، نفوذ فئودالها بر جنبش ملی کرد را تقلیل دهد. در اوایل سالهای ۱۹۷۰ رهبری جنبش عمدتاً در دست بورژوازی کرد، روشنفکران کُرد و خرده مالکان ارضی کرد بود. بخشهای منفعل تر و محافظه کارتر این اقشار بر زیر نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم رویزیونیستهای طرفدار مکر کشانده شدند (بعضا این امر از طریق

ایران

منطقه کردستان ایران نقش مهمی را در سرنگونی رژیم شاه در بهمن ۱۳۵۷، بازی کرده و این امر بنوبه خود برآمد انقلابی را تشدید بخشید. امواج عظیم شور و شوق برای متحول ساختن انقلابی جامعه بجلومی شفافیت و در جستجوی راهها و وسائلی بود برای ریشه کن کردن و روبیدن تمام آن چیزهایی که مسئول شرایط نکبت بار و ستم ملی توده ها بوده و برای سالیان دراز توده ها را محکوم به زندگی تحت آن شرایط کرده بودند. تشکیلاتهای توده ای انقلابی، ارگانهای قدرت توده ای، واحدهای کوچک و بزرگ پیشمرگه های مسلح، تقریباً بییکباره به ظهور رسیدند. این شور انقلابی غیر قابل کنترل بخصوص از جانب دهقانان فقیر، نیمه پرولترها، پرولترها و روشنفکران انقلابی سرعت بطرف رهبری انقلابیون کمونیستی مانند کاک صلاح شمس برهان (یکی از رهبران اتحادیه کمونیستهای ایران) و کاک فواد سلطانی (پایه گذار کومله

**به پانامه‌ی
بزوتنه‌وه‌ی
شورشگیرانه‌ی
کمیته ناسیونالی**

به سنده کراوی نویسه ران و چارندرازی دوهه مین کونفرانسی
نمونه‌دهی یارت و ریکخاره مارکی - لینینه کانه که
بزوتنه‌وه‌ی شورشگیرانه‌ی کمیته ناسیونالی بیک دین
مانگی مه‌ی ۱۹۸۴
۱۱ کونگی ۱۳۶۲

به کیه‌تی کومنیسته شورشگیره کانی کوماری دوهه مینکان
به کیه‌تی کومنیسته کانی شوران - سه‌ده داران
ریکخاره‌ی کومنیستی برولیتاری م ل - شینالیا
پارتی کومنیستی تورکیا م ل
پارتی کومنیستی پیرو
پارتی کومنیستی شورشگیری شمریکا
پارتی کومنیستی م ل کومیتی ناوچه‌ی مونتس نونک - کومنی
پارتی کومنیستی سیلان
پارتی کومنیستی نیپال
پارتی کومنیستی شورشگیری هیند
کولیکتیکی بانگله و بره‌ویهدانی کومنیستی شینالیا
کومیتی ناوه‌ندی ژبانه‌وه‌ی پارتی کومنیستی هیند م ل
کروبی شالی سور - نیوزیلند
کروبی کومنیسته کانی نرتینگهام و ستاک پورت - بریتانیا
کروبی کومنیستی شورشگیری هابیتی

ایران) که بعداً در نبرد برعلیه
جمهوری اسلامی شهید شد، کشتی یافت.
این امر در حالی صورت گرفت که
نیروهای ناسیونالیست بورژوا- فئودال
و حزب توده ارتجاعی با تمام قوا
کوشیدند که آنها را محدود کنند.

جشن‌های اول ماه مدرسال ۱۳۵۸
در سراسر کردستان برگزار شد که از
آن جمله بودتظاهرات قدرتمنده هزار
نفره در کرمانشاه زیر پرچم مارکسیسم
لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون - کمو-
نیست‌ها فعالیت‌های ماندگار سازماندهی
تشکیلاتهای توده‌ای انقلابی، اتحادیه‌ای
دمقانی، جنگ دمقانی برعلیه فئودالها،
مصادره و تقسیم زمین فئودالها، آموزش
نظامی توده‌ها و غیره را با شور و حرارت
به پیش می بردند.

موضع انقلابی اتحادیه کمونیست‌های
ایران (ا. ک. ا)، به همراه سیاست آن
مبنی بر دامن زدن به انقلاب ارضی و
برپا کردن اتحادیه‌های دمقانی منجر
به تقویت ا. ک. ا در مدت نسبتاً
کوتاهی شد.

توده‌های انقلابی همچنین با شور و
شوق به حمایت از مواضع رژیمنده
کومله ایران، که در آن موقع تحت
رهبری فوادسلطانی بود، پرداختند.
فواد، علیرغم داشتن برخی گرایش‌ات
ناسیونالیستی، یک مارکسیست لنینیست
بود و حامی سرسخت مائوتسه دون. او در
سازماندهی و مسلح کردن اتحادیه‌های
دمقانی تلاش عظیمی نمود و به این امر
خدمات بزرگی کرد. زمانی که جمهوری
اسلامی ایران اولین حرکت در جهت
برقرار کردن نظم و قانونش در کردستان
را با برپا کردن پایگاه‌های نظامی در
مریوان (یکی از شهرهای مهم کردستان)
آغاز کرد، فواد مبتکرانه افتادن حرکت
توده‌ای معروف به "راهپیمایی مریوان"
گشت. هزاران نفر از اتحادیه‌های
دمقانی، تشکیلاتهای توده‌ای انقلابی
شهرهای مختلف، به همراه پیشمرکه‌های
مسلح‌به این راهپیمایی پیوستند؛ آنها
نیروی مسلح ارتجاعی جمهوری اسلامی
را به عقب راندند و ضرب شست کوچکی
از قدرت انقلابی خود را به رژیم نشان

آنکه ذره‌ای از قدرت تازه به کف
آورده را تقسیم کنند.

مضافاً سیاست حزب دمکرات
کردستان (ایران) برایش اعتباری در
میان توده‌ها کسب نکرد. حتی در مهاباد
که یکی از مناطق نفوذ آنها محسوب میشود
(عمدتاً بدلیل اعتباری که از دوران کوتاه
جمهوری خودمختار مهاباد در سال ۱۹۴۶،
(۱۳۲۴) وقاضی محمدرهبر ناسیونالیست
انقلابی برای آنان به ارث رسیده)
هزاران تن از مردم از فعالیت‌های کومله
پشتیبانی نمودند و زمانی که نیروهای
ضد انقلابی کردی منظور حفظ پایسه و
ممانعت از افشاء شدن خود، تصمیم
گرفتند که به اعمال ارتجاعی مانند
ترور کاک صلاح رهبر اتحادیه
کمونیست‌های ایران دست یازند، توده‌های
خشمگین نشان دادند که چه کسی
از حمایت آنان برخوردار است. دهها
هزار نفر در مراسم تشییع جنازه کاک
صلاح در مهاباد در اواخر بهار سال ۱۹۸۰
(۱۳۵۹) شرکت کردند.

فعالیت انقلابی اتحادیه کمونیست‌های
ایران (ا. ک. ا) در این دوره، علیرغم

دادند. این راهپیمایی ابتکار جسران-
ای در رها کردن انرژی انقلابی
توده‌ها و در کشیدن آنها به زندگی
سیاسی بود. این مبارزه به آنها آموخت
که با زور اسلحه از انقلاب محافظت می
کنند و آن را بجلوی رانند. این-
راهپیمایی همچنین نقش مهمی را در
گسترش نفوذ کومله بازی کرد.

در همان دوره حزب دمکرات
کردستان (ایران) علاقمند به استفاد از
امکان توافق با آخوند‌ها و گرفتگی
ضمانت خودمختاری منطقه‌ای در
کردستان بدون دست زدن به ترکیب
مناسبات ماقبل سرمایه داری و مالکان
ارضی فئودال، بود. اعلامیه‌های حزب
دمکرات کردستان (ایران) بوضوح دارای
چاشنی رویزیونیستی حزب توده‌ای
بودند که از طریق واسطه گری رویزیو-
نیست کپی بلوربان که در آن زمان
رابط حزب توده در حزب دمکرات بود
وارد می‌گشت و در تحسین رژیم خمینی
غفلت نمی ورزیدند. مهم است بخاطر
داشته باشیم که تمام اینها هیچ سودی
نداشت: ملاما بهیچ وجه قصد تقلیل
ستم ملی بر کردها را نداشتند چه برسد به

کاستی هایش، نشان داد که در عرصه سیاسی کردستان که با سرنگونی شاه حتی مساعدتر از قبل شده بود، نیروهای جدید کوچکی که مسلح به بینش کمونیستی انقلابی باشند می توانند در مدتی کوتاه پایگاهی توده ای و ارتشی انقلابی بوجود آورده و گسترش دهد.

به ظهور رسیدن يك جنبش دهقانی با رهبری کمونیستی و نیروی نظامی پیشمرکه ای تحت رهبری ا. ک. ۱ (که در جنگهای اول و دوم — تابستان ۱۳۵۸ و بهار ۱۳۵۹ — براه اندخته شده توسط رژیم خمینی بر علیه مبارزه انقلابی در کردستان، اعتماد توده ها را کسب کرد) درستی این نکته را نشان داد.

جنگ ارتجاعی رژیم خمینی بر علیه کردستان، که در آن زمان توسط بنی صدر رئیس جمهور وقت هدایت میشد، تلاشی مهم و پراز ریسک از جانب طبقه حاکمه جدید بود و از نیاز آنها به مستحکم کردن قدرتش و بطور کلی سرکوب مجموعه برآمد انقلابی که سر اسر کشور را در بر گرفته بود، سرچشمه می گرفت. آخوندها سرعت تشخیص دادند که انقلاب ظرفیت شتاب گیری خطرناکی در کردستان دارد و کردستان می تواند تبدیل به يك منطقه پایگاهی برای تعمیق و حتی بسر انجام رساندن انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی در ایران شود. مبارزه در کردستان تاریخچه ای طولانی داشته و با داشتن ریشه های عمیق در میان توده های کرد به راحتی می توانست يك جنبش انقلابی توده ای بر علیه ستم ملی، امپریالیسم و مناسبات تولییدی فئودالی تولید کند، خصوصاً اگر توسط پرولتاریا و کمونیستهای اصیل رهبری می گشت. جنبش در کردستان، بهمان صورتش، خود جزه بسیار مهمی از برآمد انقلابی توده ای بود که تاج و تخت خونین شاه را سرنگون ساخت، بيك اعتلای جدید و کيفيتاً عالی تری در کردستان می توانست تکانهای دوباره ای بر سراسر کشور داده و ارتش عظیم

دهقانان در روستاهای ایران را بیدار کرده و مبارزه ديكر اقليتهای ملی را تشدید و بطور کلی نیروهای انقلابی را تقویت کند.

در سراسر کشور هنوز توده ها در تحرك بودند و انتظار داشتند که تمام پایه ها و ستونهای اقتصادی - اجتماعی سلطه و استعمار امپریالیستی کاملاً از کار اندخته شده و دموکراسی کامل برای مردم حاصل شود. از بین بردن ستم ملی و ریشه کن ساختن مناسبات اقتصادی نیمه فئودالی نکت بار در روستاها اجزاء مهمی از تحول انقلابی ضروری برای رها ساختن کل کشور از بندهای شبکه بین المللی امپریالیستی و تحقق بخشیدن به آمال مردم برای انقلاب دموکراتیک نوین بودند. و کردستان خطه ای بود - نه چندان کوچک - که پرولتاریا می توانست توده ها را در محقق ساختن این آمال و بیرون کشیدن خود از غل - و زنجیرهای رژیم خمینی، که در حال احیای دیکتاتوری کمپرادور فئودالی بود، هدایت کند. بدلیل ستم ملی، مسئله عاجل ارضی، و ديگر دلایل تاریخی، کمونیستهای انقلابی این امکان را داشتند که توده ها را در انجام انقلاب ارضی مسلحانه و ديگر تحولات دموکراتیک انقلابی هم در زیربنای اقتصادی و هم در روبنا، بسیج و سازماندهی کنند. تمام اینها می توانست توانائی آنها را در ساختن يك ارتش خلقی انقلابی، منظور شرکت در این تحولات انقلابی و همچنین، دفاع از آنها در مقابل هر نوع مانعی، وسیعاً تسریع کند. جدا از ترس آخوندها تحقق این امر کاملاً به این معنای بود: به اهتزاز در آوردن پرچم سرخ با تمام عظمت و شکوهش، امری که نه تنها الهامبخش ایران و منطقه می گشت، بلکه الهامبخش مردم ستم دیده سراسر جهان میشد.

بدون شك نتیجه فی الفور به ظهور رسیدن چنین پایگاه سرخی در کردستان - پایگاه سرخی که می توانست از قدرت دموکراتیک خلقی نوین خویش توسط يك ارتش واقعا انقلابی پیشمرکه دفاع کند - عبارت

میبود از بوجود آوردن تحولی مؤثر در فضای سیاسی ایران. رژیم خمینی سرعت تشخیص داد که طوفان سرخی از کردستان میتواند ماسک خرافه اسلامی آغشته به گزافه گوئیهای فلابی ضد امپریالیستی او را بکناری زده و وی را بیشتر و بیشتر در میان توده های ایرانی افشاء و منفرد سازد. در این صورت با گرد آمدن بخشهای پیشرو توده ها ب زیر پرچم انقلاب در حال پیشروی و تحت رهبری پرولتاریا در کردستان، مبارزه طبقاتی می توانست چرخشی خطرناک را برای کمپرادورها و فئودالهای آخوندها به طلب در برداشته باشد. در هم آمیختن تنگنا تنگ مبارزه انقلابی در شهرها و ديگر مناطق با امر حمایت از جنگ انقلابی و تغییر و تحولات انقلابی در کردستان، می توانست پایگاه اجتماعی جنبش کمونیستی را گسترش داده و تقویت کند و برنامه جنبش کمونیستی برای انقلاب دموکراتیک نوین را در سراسر کشور توده گیر سازد. این چنین وضعی کمونیستهای انقلابی را قادر میساخت که توده ها را از نظر سیاسی تعلیم داده و ظرفیت نظامی آنها را برای درگیریهایی تعیین کننده ای که در آینده شکل می گرفت افزایش دهند. مضافاً، حتی در صورت شکست نیروهای انقلابی در بقیه کشور، کردستان کماکان می توانست منطقه ای پایگاهی را برای انقلابیون تامین سازد تا اینکه شرایط دوباره برای يك تفرض همه جانبه جدید بر علیه رژیم آماده گردد.

اما بحران سیاسی و ایدئولوژیکی که پس از کودتای ارتجاعی در چین، متعاقب مرگ ماو، به اوج خود رسید، بر توانائی کمونیستهای انقلابی ایران در درك کامل یافتن از فرصتهای انقلابی و استفاده کردن از آنها لطماتی جدی وارد آورد. بر زمینه این بحران، شروع جنگ ایران و عراق بخصوص کاستی ها و اشتباهات کمونیستهای انقلابی را تشدید کرد، و به گرایش منحل کردن مسئله ملی و منحل کردن اهمیت استراتژیک مبارزه مسلحانه در کردستان بمثابه بخشی از مبارزه عمومی برای



نمونه ای از دهات کردستان و پیشمرگان آن

سرزمین کردستان رابه چهارپارچه تقسیم کرد و آنهارابه دولتهای ارتجاعی ایران، عراق، سوریه و ترکیه ملحق ساخت. اما شواهدی موجود است مبنی بر اینکه برای مدت زمان کوتاهی پس از جنگ جهانی اول بریتانیایبهدرنگر داشتند که ن یک دولت دست نشانده بلکه دودولت خراجگذار در مناطق بصره، بغداد و موصل تشکیل دهند. طبعاً این دولتها باید حداقل بمدت ۲۵ سال تحت سلطه کامل و "حمایت" حکومت اعلیحضرت باقی میماندند، تا به این خلقهای نامتمدن امکان آن داده شود یک دوره لازم را برای رسیدن به بلوغ ملی کنند. بلوغی که باب طبع و مقبول منافع تاج و تخت بریتانیا باشد. بر طبق این طرح امپریالیستی قرار بود که ملک فیصل، از خانواده سلطنتی هاشمی، رئیس مناطق بصره و بغداد شود، در حالیکه شیخ محمود بارزانی، از طوایف فئودال ناحیه بارزان در شمال، مسئول منطقه کردستان باشد. در آن زمان، کاردار سیاسی بریتانیا، سر آرنولد ویلسون، بر این عقیده بود که با گذاردن شیخ محمود در مقام مسئولیت کردستان نه تنها رهبران برجسته فئودال کرد در سلیمانیه بقیه در صفحه ۵۹

آنگونه که حوادث بعدی ثابت کرده، هیچ سودی از مذاکرات بدست نمی آمد بر رژیم بهیچ وجه قصد هیچگونه برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و حتی خودمختاری ملت کرد را نداشت. رژیم سعی میکرد که با ترغیب نیروهای ناسیونالیست به شل کردن مبارزه شان برای سازماندهی نیروهای خودش وقت بخرد. در واقع، در بهار سال ۱۲۵۹، ارتش رژیم بر دروازه های شهر سنندج می کوفت و فرماندهی عالیش، بنی صدر، عربده می کشید، "تا زمانی که در کردستان قدرت را بگیریم، نباید پوتینهایمان را درآوریم". در این دوره مجاهدین بطور چشم گیر - و خائنانه ای - در مورد حمله رژیم به کردستان سکوت اختیار کردند که منعکس کننده شوونیسم فارس (ملت بزرگ) مشخصه این گروه بود.

۲- کردستان: برخی زمینه های تاریخی

بریتانیا و کردها

قرارداد ۱۹۲۳ لوزان (LAUSANNE) باتخطی و قبیحانه، اما معمول امپریالیستی، از حقوق ملل در تعیین سرنوشت خویش،

کسب قدرت سیاسی، پاداد ا. ک. ا (سربدارن) در مقاله ای طولانی که در ارگان مرکزی اش حقیقت منتشر گشت - و بعداً در شماره چهارم جهانی برای فتح تجدید چاپ شد - علل این اشتباهات را مورد بحث قرار داده و می نویسد که: "..... انحرافات ایدئولوژیکی مهمترین عامل در بوجود آمدن انحرافات فاحش در سیاست و خط مشی سیاسی ما شده و زمینه ساز شکل گیری یک گرایش و روند اکونومستی و بورژوا-دمکراتیک در صفوف ما گردید و نتیجه عمومی تر عملی آن که با از دست دادن دورنما و جهت گیری استراتژیک بدنبال سیر خودبخودی وقایع و حوادث افتادیم و مهمترازمه امکان تدارک مستقلانه پرولتری برای کسب قدرت سیاسی را در آن دوره از خود سلب کردیم."

این واقعیت که رژیم، علیرغم در پیش بودن ریسکهای عظیم برای خودش، تصمیم گرفت دست به کارزار نظامی تلخی بر علیه مبارزه در کردستان بزند، بر این امر تاکید میگذارد که این خطه چه پتانسیل غلبه ناپایداری برای پیشبرد انقلاب دارا بوده و کماکان دارا است. یک ماه از سقوط شاه نگذشته، کردستان رژیم جدید را مسلحانه به مبارزه می طلبید، و بمتابه منطقه ای پیشرو متمایز می گشت، منطقه پیشروئی که در واقع تحت رهبری پرولتاریا می توانست نمونه استانداری برای نقاط دیگر ایران باشد. اولین کارزار سرکوب نظامی رژیم ثابت کرد که سرزمین کردستان می تواند نسبت به مرتجعین کاملاً بی وفاباشد. آخوندها بدلیل نداشتن دورنمای روشن پیروزی، و نگرانی از بهای سیاسی جنگ - جنگی که کمونیستها و بخشهای انقلابی تر ناسیونالیستها را به رأس مبارزه مسل میداد - سعی کردند که از طریق مذاکره برای آتش بس، و برای استفاده از تضادهای درون جبهه کردستان مانوری بدهند، با این امید که تخم توهمات رفرمیستی و کیچی را بپراکنند و بدین ترتیب برای خود وقت بخرند.

ابراهیم کایپاکایا

مطلب زیر برگزیده ای است از يك پلميك طولانی نوشته ابراهیم کایپاکایا، تحت عنوان "مسئله ملی در ترکیه". این اثر برای اولین بار در دسامبر سال ۱۹۷۱ کامل شد، یعنی قبل از آنکه ابراهیم کایپاکایا مارکسیست - لنینیستهای اصیل را در انشعاب از رویزیونیستهای شفق (که خود را حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه - TIHK می خواندند) رهبری کند. ابراهیم کایپاکایا در آوریل ۱۹۷۲ حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست، لنینیست TKP/M.L را بنیان گذارد. "مسئله ملی در ترکیه" در ژوئن ۱۹۷۲، یعنی به فاصله کوتاهی پس از انشعاب از رویزیونیستهای شفق، توسط ابراهیم کایپاکایا دوباره ویرایش گشت.

قطعات برگزیده چاپ شده در اینجا از کلیاتی تحت عنوان "آثار منتخب"، ابراهیم کایپاکایا، که توسط اوجاک یایینلری در سال ۱۹۷۹ در استانبول چاپ شده است، ترجمه شده اند - ج.ب.ف.

۲- چه کسی تحت ستم ملی است؟
بنابر نظر رویزیونیستهای شفق، این مردم کرد هستند که تحت ستم ملی اند. این نظرگاه، معنای ستم ملی را نمی فهمد. ستم ملی ستمی است که طبقات حاکم ملت غالب بر ملت تحت ستم، وابسته و اقلیت وارد می کنند. در ترکیه، ستم ملی عبارتست از ستم طبقات حاکم ملت غالب ترک، نه تنها بر مردم کرد بلکه بر تمام ملت کرد و نه حتی فقط بر ملت کرد بلکه بر تمام ملیتهای اقلیت. "مردم" (خلق - م) و "ملت" یک چیز

نی باشند. واژه خلق امروزه بطور معمول طبقه کارگر، دهقانان فقیر و میانه حال، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی شهری را در بر میگیرد. در کشورهای عقب مانده، جناح انقلابی بورژوازی ملی، که بخشی از صفوف انقلاب دمکراتیک خلق برعلیه امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادوری را تشکیل میدهد، نیز در میان طبقات خلق جامیگیرد. در حالی که واژه "ملت" تمام اقشار و طبقات، منجمله طبقات حاکم را در بر میگیرد.

در هر دوره تاریخی، خلق به آن اقشار و طبقاتی اطلاق می شود که از انقلاب نفع برده و بخشی از صفوف انقلاب را تشکیل می دهند. خلق یک گروه بنیادی اجتماعی نیست که در یک دوره تاریخی ظاهر شود فقط برای آنکه بعداً ناپدید گردد، بلکه در هر دوره تاریخی وجود دارد، در حالیکه ملل به همراه سرمایه داری و "در عصر سرمایه داری در حال خیزش" ظاهر گشته اند، و در مرحله پیشرفته سوسیالیسم ناپدید خواهند گشت.

مفهوم خلق، در هر مرحله از انقلاب تغییر می یابد. در حالیکه ملت وابسته به مرحله انقلاب نمی باشد. امروزه کارگران کرد، دهقانان فقیر و میانه حال کرد، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی شهری و جناح انقلابی بورژوازی کرد، که به صفوف انقلاب دمکراتیک خلق پیوند دارند، در مفهوم خلق کرد گنجانده میشوند. در حالیکه در مفهوم ملت کرد، بغیر از این اقشار و طبقات، تمام دیگر بخشهای بورژوازی



درباره مسئله ملی کرد

سرمایه داری در آنجا محدود است را
نمیشد ملت بحساب آورد. در چین، تا
سالهای ۱۹۴۰ وضعیت چند پارچگی
فئودالی وجود داشت، و بدین ترتیب بنا
بر منطق فوق باید موجودیت ملل در چین
را، قبل از آن، انکار کرد تا انقلاب
۱۹۱۷، فئودالیسم دارای قدرت زیادی
در بخشهای گسترده مناطق روستایی
روسیه بود بدین ترتیب درک فوق به رد
وجود ملل در روسیه می انجامد بطور
مثال، در ترکیه در سالهای به اصطلاح
جنگ آزادیبخش، فئودالیسم بسیار
قدرتمندتر از امروز بود بدین ترتیب
بنابر درک فوق باید چنین نتیجه گرفت
که در آن سالها در ترکیه مللی وجود
نداشتند در آسیا، آفریقا و آمریکای
لاتین، فئودالیسم به درجات گوناگون
وجود دارد، درک فوق بالا جبار به نفی
وجود ملل منتهی میشود بیروشنی، تزی
که مدعی آنست کردهایک ملت را
تشکیل نمی دهند از ابتدای آنها مزخرف
و در تضاد با واقعیات بوده و همچنین در عمل
ضرر مند است از آن جهت ضرر مند
است که چنین تزی فقط به طبقات
حاکم ملل غالب، استثمار کننده و
ستمگر خدمت می کند بنابر این آنها می
که به این تزی معتقدند باید بدنبال
یافتن توجیهاتی برای نشان دادن حقا
نیت تمام امتیازات و نابرابریها به
نفع آن طبقات، و توجیه ستم ملی و
رنجهایی که بر ملل ستمیده، وابسته
واقلیت اعمال می کنند باشند بدین
ترتیب مبارزه ای که پرولتاریا باید
برای برابری ملل و از بین بردن ستم
ملی، امتیازات و غیره، به پیش برده
بدور افکنده خواهد شد از حق ملل برآ
تعیین سرنوشت خویش چشم پوشی خواهد
شد مستعمره شدن ملل عقب مانده
توسط امپریالیستها، مداخله در امور
داخلی آنها و تخلف آشکار از حق ملل
در تعیین سرنوشتشان، تماما توسط این
بقیه در صفحه ۷۶

* اشاره به جنگی که تحت رهبری بورژوازی
وازی کمپرادور ملاکین ترکیه علیه
نیروهای اشغالگر امپریالیست پس از جنگ
جهانی اول به راه افتاد.



اقتصادی یکدست شده و فرماسیون
معنوی نمی باشند؟ و بعلاوه، ملل در مر
حل نهائی رشد سرمایه داری نیست که
به ظهور میرسند، بلکه در سیه دم سر
مایه داری ظاهر میشوند. با نفوذ سرمایه
داری در یک کشور و ادغام بازارهای آن
منطقه تا درجه معینی، اجتماعی که
تمام شرایط دیگر را دارا هستند یک
ملت بحساب می آیند. اگر اینطور نبود،
آنگاه تمام اجتماعات ثابت کشورهای
عقب افتاده و مناطقی که رشد

کردو ملاکین کردهم گنجانده می شوند.
برخی از مدعیان زیاده مطلع ادعا می
کنند که ملاکین بخشی از یک ملت بحساب
نمی آیند. مهمتر آنکه، این آقایان محترم
حتی این ادعای شکفت آور را کرده اند
که کردها بدلیل وجود ملاکین در مناطق
کردهنوز یک ملت نیستند. این یک موضع
فریبکارانه ترسناک و یک غسغه مسی
باشد. آیا ملاکین بهمان زبان سخن نمی
گویند؟ آیا در همان سرزمین اسکان ند
ارند؟ آیا آنها بخشی از موجودیست

چرا دولت کلمبیا کاخ دادگستری خود را

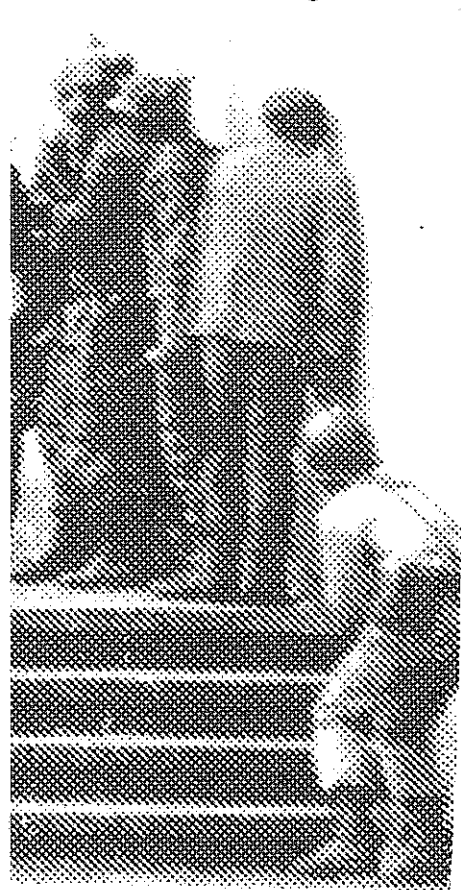
در ماه نوامبر سال ۸۵ کاخ دادگستری کلمبیا توسط دهانفراز مردان و زنان وابسته به جنبش M-19 اشغال شد. در حالیکه در طبقه چهارم، اجلاس دیوان عالی صورت می گرفت. این عده تقاضای رسیدگی به یک شکایت-نامه ۵۲ صفحه ای علیه دولت پرزیدنت بلیساریو پتانکوز را توسط دیوان عالی، داشتند. آنها اورا متهم به "پیمان شکنی" کردند. پیمان یکساله ای که بابتش دولتی بین سازمانهای چریکی از یک طرف و دولت از طرف دیگر امضاء شده بود. ظاهر اچریکها مکان مذاکرات را مدنظر داشتند. در یکی از معروفترین عملیاتشان در سال ۱۹۸۰، M-19 دست به اشغال مهمانی کوکتلی زد که توسط سفیر جمهوری دمیونیکن برگزار گردیده بود. آنها در حالی که ۲۶ سفیر را به مدت بیش از دوماه به گروگان گرفته بودند، مذاکرات را با دولت پیش میبردند. دولت بتانکور که تحت شرایط موافقت-نامه آتش بس به صدامها عضو زندانی M-19 عفو عمومی و حتی خسارات مالی ناچیزی داده بود، اینبار توپخانه سنگین خود را به میدان آورد. توپها دیوارهای مرمرین یکی از مهمترین ساختمانهای کلمبیا واقع در قلب میدان اصلی پایتخت را سوراخ سوراخ کردند. سربازها تمام افرادی را که در ساختمان بودند قتل-عام نمودند، منجمله عده زیادی از کارمندان ونیمی از ۲۴ عضو دیوان عالی دادگستری کشور. در بین آنها رئیس دیوان هم بود که از جاد گرفته، به بتانکور تلفن زده و خواستار توقف شلیک از سوی سربازان شده بود. بتانکور حاضر به جواب دادن نشد. بعد همدی که خود را رهبر M-19 معرفی کرد به خبرنگاران گفت "ما مرکز انتظار هجوم وحشها-نه تانکها را از در اصلی نداشتیم." چرا M-19 در مورد آنچه گذشت

چنین ارزیابی نادرستی را از این واقعۀ ارائه داد؟ چرا دولت بتانکور چنین تعبیر بظاهر تند را در سیاست خود ایجاد کرد؟ این سئوالات توسط مقالۀ ای در آلبورآدا کمونیستا (سپیده کمونیستی) نوامبر ۱۹۸۵ مورد بررسی قرار گرفته. این روزنامه متعلق به گروه کمونیست انقلابی کلمبیا، سازمانی که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شرکت دارد، می باشد. متن ذیل بخش های عمده این مقالۀ است.

برای بسیاری از خوانندگان، یک جمع بندی مختصر از جنبش چریکی کلمبیا می تواند در دستور روز باشد: ملتی متشکل از ۲۹ میلیون نفر که بسیاری از آنان کشاورزان هستند که تحت حکومت زمینداران فئودال و مپاشران قرار دارند، کلمبیا در طول تاریخ خود همیشه در حال گذار بین ادوار جنگهای داخلی بوده. جنبش چریکی فعلی ریشه های خود را در دوران معروف به "خشونت" دارد. از سال ۱۹۴۸، ۱۰ سال جنگ داخلی بین احزاب لیبرال و محافظه کار شروع شد. پایان این دوره، توافقنامه قدرت مشترک بین این دو حزب بود. اما اداره امور توسط قدرت مرکزی هیچگاه در بسیاری از مناطق روستایی از سر گرفته نشد. در دهه ۱۹۶۰، اعتلای جنبش توده ای در بین دهقانان، ظهور اشکال متفاوتی از سازمانهایی که خود را انقلابی می خواندند و در بین آنها حزب کمونیست مارکسیست لنینیست بانفوذ کلمبیا قرار داشت- که در آن زمان از چین ماوتسه دون دفاع میکرد- به همراه داشت. امروز، هرگز ایش سیاسی اصلی در درون مخالفین، ارتش خود را هم دارد. بسیاری از سربازان آنها، نسل دوم و یا سوم چریکهای حرفه ای هستند. حزب کمونیست طرفدار شوروی (PCC) به همراه دستگاه انتخاباتی قانونی خود،

همچنین رهبری نیروی مسلح انقلابی کلمبیا (FARC) را دارا می باشد. ارتشی متشکل از ۱۰ تا ۱۵ هزار مرد و زن، که عمدتاً کشاورز هستند. گویا دستمزد و شرایط زندگی آنها مشابه با شرایط برادران و خواهرانشان در نیروهای مسلح دولتی می باشد. FARC بمدتی طولانی، اداره یک استان کامل را بدون رویارویی با دخالت جدی دولت در دست داشت. کنگره سال ۱۹۸۰ PCC برنا-مۀ پایه ای ذیل را اعلام کرد: "منقرد کردن میلیتاریسم طرفدار امپریالیسم، تکیه بر روی نیروهای دمکراتیک، به روشنی، شامل بخشهایی از احزاب سنتی که خواهان اصلاحات سیاسی و مدافع تقاضای صلح پیشنهادی از سوی چریکها هستند.

دومین نیروی وسیع که گویا یک تا چند هزار مرد و زن مسلح را تحت فرمان دارد، M-19 می باشد. این سازمان با



بمباران کرد ؟



احزاب سوسیالیست اروپای غربی مرتبط است. در برنامه آن آمده است که مبارزه اش برای به تحقق درآوردن "موجودیت یک دموکراسی انتخابی واقعی" در کلمبیای باشد. نام کامل آن جنبش ۱۹ ام آوریل، از تاریخ انتخابات سراسری سال ۱۹۷۰ می آید، وقتی که نیروهای مسلح و سایر احزاب، حق کاندیدای پرپولیت را بعد از انتخاب شدن ربودند. از جمله نیروهای چریکی دیگر، EPL (ارتش آزادیبخش خلق) است، که از درون یکی از انشعابات متعدد PCC (M.L) سابق سربلند کرده. EPL و در پشت سر آن حزب طرفدار آلبنی، که نام PCC (M.L) را غصب نموده، مبارزه مسلحانه را در روستاها کرده و بجای آن چیزی را که عملیات چریکی شهری می خوانند، براه انداختند. از نظر سیاسی، آنها معمولاً در کنار (و یا اندکی در سمت "چپ") PCC آشکارا طرفدار شوری قرار دارند. جدیدترین برنامه آنان، نیز همانند برنامه دیگران فقط چنین خاطرنشان می کند: تقاضا برای "اصلاحات در قانون اساسی توسط مجلس مؤسسانی که مستقیماً انتخاب شود" (این یعنی علائقونگی پیدایش بسیاری از قوانین اساسی در کلمبیا).

FARC عهدنامه پیشنهادی دولت رادرماس ۱۹۸۴ امضا کرد. سپس، دولت نیروهای خود را برای تحت فشار گذاردن سایر نیروها و سازمانهای بسیار کوچکتر، به میدان آورد. EPL و سپس M-۱۹ در ماه اوت همان سال موافقتنامه را امضاء کردند. با وجود این، در ژوئن سال ۸۵، M-۱۹ اعلام کرد که از نظر او موافقتنامه توسط دولت بتانکور ملغی شده و شرایط آن به اجرا در نیامده است. (ANTW ج. ب. ف. ۰)

در ساعت (۱۰:۴۵ دقیقه صبح روز ششم نوامبر یک واحد کماندوئی از M-۱۹ کاخ دادگستری رادریگو تا اشغال نمود تا بحث بر سر "نقض" عهدنامه و سایر سئوالات مربوط به "روند صلح" را در چهارچوب "مذاکرات" به پیش برد. از این لحظه به بعد برای ۲۸ ساعت متعاقب آن، نبرد خونینی میان چریکها و

مدافعان دولت ارتجاعی براه افتاد. در ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر پنجشنبه، بقول منابع رسمی، کشتار رسمی یک واحد چریکی کامل با بجای گذاشتن ویرانه ها و اجساد سوخته بیش از یکصد زن و مرد بپایان رسید.

سفرمانده پلیساریو "بزرگترین عملیات ضد چریکی شهری در دنیا" را به اجرا گذاشت. در حالیکه می خواست به دول مرتجع جهان نشان دهد چگونه باید چنین عملیاتی را به مرحله عمل درآورد. نیروهای نظامی متشکل بودند از ۵۵۰۰۰ تن که بویژه برای عملیات شهری ضد چریکی مجهز شده بودند، چندین زره پوش، راکت ها، هلیکوپترها، واحدهای هوا برده، هر آنچه را که بشود تصور کرد، و بیشت از ۵۰۰۰ سرباز، پلیس و همچنین نیروهای عملیات ویژه DAS که لباس های صلیب سرخ بتن داشته و تابندگان مسلح بودند. آنچنانکه، خوک سرنگ که فرماندهی عملیات نظامی را بعهده داشت در رادیو اعلام کرد، این عملیات برای "دفاع از دموکراسی" بوده است!

سپاهان معبد عدالت بورژوازی با ۴۰۰ نفر داخل آن، چریکها را مجبور به تغییر نقشه هایشان کرد. آنها فکراین جواب رسمی را نکرده بودند. وقایعی که در طول مدت "اشغال کاخ" و پس از آن اتفاق افتاد، نمایانگر شکاف در بین طبقات حاکم، کاراکتر واقعی M-۱۹ و قطب بندی در میان توده ها در مواجهه با اوضاع سیاسی کشور بود.

پشتیبانی سرمایه داری بین المللی که از سرتاسر آمریکای لاتین، ایالات متحده و اروپا سرازیر شده بود، "قاطعیت نقش" بتانکور و سرعت مواجهه با اوضاع را تشویق نمود. با معرفی این عملیات بعنوان نمونه، نحوه برخورد با "خوردبا" تروریسم، "ازمکزیک پیشنهاد ایجاد" جبهه بین المللی علیه تروریسم و علیه کمونیسم در این دوربحران، اعلام

شد. بطور خلاصه، چنانکه پلیسار و بتانکور گفت "نبرد ما، نبرد دموکراسی علیه ترور-یسم می باشد"، شما باید موضع خود را مشخص کنید.

پویائی تضادها

علیرغم آنچه که گذشت، دولت بتانکور و طبقات حاکم حاضر به رها کردن پرچم "صلح" نمی باشند. شدت بیرونی تضادهای متفاوت درون جامعه کلمبیاییکان نیست. بررسی دقیق شرایط ملی و سیاسی نشان می دهد که تضاد میان نیروهای معرف دویلک امپری-پالیستی در کشور در حال حدت یابی بوده است. به همراه حدت یابی این تضاد، تضاد میان نیروهای مختلف طرفدار غرب نیز تشدید می شود. از جمله نیروهایی که در قدرت حاکم هستند و نیروهای متشکل در جبهه اپوزیسیون مسلح یا غیر مسلح.

سیاست پیشنهادی بتانکور برای "روند صلح" و "فضای باز" - (عفو عمومی، آتش بس، بخشیدن چریکها و اصلاحات پیشنهادی) - مورد استقبال بخشهایی از طبقات حاکم قرار نگرفت. بخشی از طرفداران آمریکامقاومت شدیدی علیه آن بعمل آوردند (چه بصورت مسود سوال قرار دادن نحوه اجرای موارد مورد بحث و توافق از طرف چریکها، و یا مورد انتقاد قرار دادن کل سیاست مورد نظر). مدافعین آنچه که توسط خردشان "دموکراسی محدود" نامیده می شود، با ذات "گسترش دموکراسی" مخالفتی نکردند، برای نشان دادن آنکه طرفدار پیشرفت و استحکام رژیمهای دموکراتیک هستند، اما آنها نیروی اجرائی و سیاست "ایجاد فضای باز" را مورد انتقاد قرار دادند. از زمان شروع آتش بس مسلحانه "بتانکور" موضع M-۱۹ را مورد ستایش قرار داده و در عوض M-۱۹ نیز همیشه از سیاستهای اودفاع کرده بود. تضاد مابین M-۱۹ و بتانکور، همانند تضاد میان M-۱۹ و برخی از نیروهای مدافع آمریکا، منجمله برخی در بین نیروهای مسلح، با اشغال کاخ دادگستری شدت پیدا کرد. اما این روند منجر به از دست دادن تدریجی حمایت برخی از جناح های بورژوازی وابسته به اروپا گردید. این بدین معنی نیست که بتا-نکور طرفدار آمریکانمی باشد، که حتماً هست، اما سعی می کند تا با قدرتهای طرفدار شوری هم کنار بیاید تا پایه های اردوی طرفدار یانکی را تقویت کند. اختلاف نظر هادر بین طبقات حاکم، حول شوری خواهی PCC و FARC

احتساب کشتار ۷۶۰ نوامبر، صدماتی در اثر درگیری بین چریکها و ارتش کشته شده و صدماتی شکنجه دیده و «آناپید» کشته اند. «کشتار کاخ» به آنانی که فکر می کردند دولت «مترقی» می باشد، شوکی کاری وارد کرد. برای عقب مانده ترین بخش ها، این وقایع نشانگر آن بود که مبارزه با «تروریسم» احتیاج به ارتش «مقتدر» دارد.

گروپا FARC-UP و PCC که طرفدار شوروی می باشند از این اوضاع بهره مند شده اند. پویائی تضادها و پیروزی تضاد بین نمایندگان طرفدار آمریکا و طرفدار شوروی به خاموشی نگراشیده و روایتی شدت هم یافته است. عملیات ۱۹-۴۰ که بوسیله وسایل ارتباط جمعی خارجی و داخلی برچسب «تروریستی» خورده توسط PCC چنین ارزیابی می شود: «حمله ای که توسط دیوانه ای که از توده ها جدا افتاده بوده هدایت می شد. آن هم در زمانی که کشور در مقابل شرایط خطرناکی قرار دارد». و به این ترتیب «دست راستی های دشمن صلح» (نیروهای طرفدار آمریکا) قدرت گرفته اند. آن چه که گذشت در نقشه های تاکتیکی نیروهای طرفدار شوروی تغییر نخواهد داد. اگرچه شکل معینی از سخت تر شدن رژیم پیش بینی می شود، اما توافق بین FARC و دولت را خطری تهدید نمی کند. نیروهای طرفدار شوروی و ارتش آنها بدون در نظر گرفتن شرایط درآمریکای مرکزی و توازن قوا در کل جهان دست به اسلحه نخواهند برد. پیش از انجام چنین عملی، آنها احتیاج به توسعه نفوذ در بین توده ها ساختن جبهه چریکی دارند. آنها احتیاج به پشتیبانی افکار عمومی در میان سایر نیروهای چریکی دارند، و اکنون بیش از همیشه می باید برای بدست آوردن اصلاحاتی در جهت تحکیم مناطق نفوذ خود مبارزه نمایند.

رفرمیسم و از دست دادن پشتیبانی

فشار دولتهای سایر کشور های آمریکای لاتین علیه مذاکرات دولت کلمبیا با چریکهای توانمند تأثیری بر «فضای بازدمکراتیک» بجایگذاشته، چرا که در برخی از کشورهای طرفدار آمریکا اجرای سیاستی سخت علیه مخالفان

کنار گذاشتن «روند صلح» نشدند. بعلاوه، سخت ترین انتقادات از میان طرفداران دولت ابراز شده است. حتی آنها ای که از بتانکومری خواستند تا علیه فساد و انهدام عمل کنند و در مقابل زیاده روی ارتش، با او مصداق شده اند، هنوز از دولت حمایت می کنند، نظرات رهبران احزاب ارتجاعی «بزرگ» روشن بوده و بهیچوجه تصادفی نیست. آلواریگو موزر محافظه کار طرفدار آمریکای کارلوس لیبراس رستریو، لیبرال طرفدار آمریکا بطور روشنی تصریح نمودند که «همان اهمیتی را که جان انسانها یعنی رهبران بورژوازی (دارد) می توان برای دفاع از نهادها قائل شد» و «از زمانی که نیروهای مسلح مدافعین نظم قانونی شده اند، به خوبی عمل نموده اند». «مردی این افراد برای مبارزه علیه «تروریسم» داد و بی داد راه انداخته اند».

اشغال کاخ دادگستری ایمن حقیقت مارکسیست لنینیستی که ارتش وجه اصلی دولت می باشد را به معرض دید نهاد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید». «ارتجاعیون بتوسط تفنگهایشان از قدرت سیاسی خود دفاع نمودند، چرا که برخی از آنان معتقد بودند که خطر غضب قدرت از جانب ۱۹-۴۰ وجود دارد. در ازای تقویت قوه مجریه، قوای نظامی و مقننه تضعیف گردیدند. قدرت سیاسی توسط تفنگ حمایت می شود، و نه بتوسط حقوقدانها و قاضی ها. این ماجرا نیز نشان داد که دمکراسی بورژوازی (از نوع قدیمی) در مقابل قدرت ارتجاعی امپریالیسم، چیزی نبود خالی و ظاهری است. ماهیت آنچه را که رژیم بانا بود ساختن کاخ، در سر داشت بدین قرار بود: از یک سو، رژیم می خواست نشان دهد که چه کسی صاحب قدرت دولتی است. و از سوی دیگر، با این عمل ارتش می خواست توده ها را متقاعد کند که مبارزه مسلحانه انقلابی، کاری بی فایده می باشد».

در میان آنان که نمی توانستند هیچ توضیحی برای اینکه چرا بتانکوم در اولین سخنرانی خود گفته بود «در طول مدت حکومت من حتی یک قطره خون ریخته نخواهد شد»، بنیابند، خشم و اغتشاش فکری بالا گرفت با این وجود، حتی بدو ن

UP می گردد و علت را همگشایی طبقات حاکم برای معامله با آنان از اینجا معلوم می شود. بنابراین «چرا ۱۹-۴۰ به قولهای خودش عمل نمی کند، چرا بجای آن، فقط دست به ایجاد مشکلات می زند؟»

در ۲۰ ام ماه مارس ۸۴، FARC سازمانی توده ای را بنام اتحاد میهن پرستان UP ایجاد نمود تا بخاطر «بازگشت به حالت عادی»، «برای اصلاحات در رسوم سیاسی» و «با شعار اصلی» راه را برای اصلاحات باز نماید «مبارزه کند. دولت تمام ضمانات ممکنه را به طرفداران شوروی می دهد تا شرکت آنان به صورت «قانونی» در انتخابات مجاز گردد. «فضای بازدمکراتیک» خط فاصل مابین نیروها را روشن نموده: از یک طرف ۱۹-۴۰ و EPL، از طرف دیگر FARC در ضمن معاهده صلح یکساله روشن شده که دولت، کدامیک از اینها را در توافقنامه «صلح» مهمتر می داند و کدامیک از آنها طرف معامله اصلی است: طرفداران شوروی.

از این نقطه نظر، «دفاع از بنیاد های دمکراسی» به معنی فقط حمله به ۱۹-۴۰ و سایر گروههای عضو باصلح «کمینه هماهنگی چریکها» نیست. مهمتر از هر چیز این به معنی حمله به PCC و FARC-UP می باشد. قتل عام در کاخ بروشنی نشان داد که دولت تنها حاضر به مذاکره و گفتگو با چریکهای «پخته» جدی و کهنه کار FARC می باشد. در شرایط داخلی کنونی، بمنظور مورد اجرا گذاشتن «روند صلح»، برای رژیم راهی جز استفاده از مسلسل وجود ندارد. تضاد ما بین طبقات حاکم بر سر چگونگی پیش برد مذاکرات با چریکها و نتیجه آنچه که در کاخ دادگستری گذشت نمی تواند «روند صلح» را ملغی سازد، برعکس تمرکز سیاست آنها بر روی سیاست دو جانبه مذاکره و سرکوب، استحکام وحدت درونی و بالاتر از همه دفاع از دولت ارتجاعی شان خواهد بود.

هیچکدام از نظرات سران احزاب سیاسی مختلف فراتر از اشاره به «انحطاط روند صلح» نرفتند، آنها مدعی شدند که دولت در قبال چریکها «نرمش» نشان داده است، اما هیچیک خواهان

مسلح و غیرمسلح عملی تراس، یعنی آن مثال در آمریکای لاتین، جبهه میهنی مانوئل رودریگز در شیلی وجود دارد، که در اساس گروهی چریکی طرفدار شوروی می باشد و اخیراً اعلام کرده که شرایط برای یک شورش عمومی علیه پینوشه آماده شده است. باید اضافه کرد که تهاجمی در اساس روسی با استفاده از حرکات توده ای در جهت دفاع از "دمکراسی" و "حاکمیت قانون" می تواند به تشدید شرایط در جهت دیداستراتژیک جنگ امپریالیستی کمک کند.

روشن است که برخی از بخش های بورژوازی تدریجاً حمایت سیاسی خود را از M-۱۹ دریغ می دارند، به ویژه پس از ملاقات بتانکور و "ایوان ماریو اوسینینا" در مکزیک [رهبری M-۱۹ که بعدها بقتل رسید]، سرمقاله ها و مقالات اخیر "ال تیمپو" EL TIEMPO و "نوافرونتر" NUEVA FRONTERA نشان می دهد که بورژوازی M-۱۹ رابعنوان یک نیروی خارق العاده مدنظر داشته، چرا که (M-۱۹) هدفش جذب افکار عمومی بوده است. امروزه همین روز - نامه های گویند که M-۱۹ پشتیبانی مردم را از دست داده است.

مورد جنجالی نقض "آتش بس مسلحانه" و درگیریهای بعدی در ایالات "کالاکا"، اشغال شهر "میراندا" در آنجاو اشغال "جنوا" در ایالت "کیندیو"، درگیری ها در ایالت "ال وال"، سوء قصد به رهبر M-۱۹ و قتل "ایوان ماریو سینیلا" در "کاله (ال وال)" و حمله به "گردان سسنروس" در "آرمینو (کیندیو)"، حمله به فرماندهی ارتش در "بوگوتا" و در نهایت اشغال کاخ دادگستری، همه در سال ۱۹۸۵، به از دست رفتن وجهه M-۱۹ در میان بخشهایی از بورژوازی و روشنفکران خرده بورژوازی "چپ" منجر شده است. برخی از آنان باور دارند که "فضای باز دمکراتیک" راه درستی می باشد، آنها "روند صلح" را که توسط رژیم طرفدار آمریکای بتانکور پیشنهاد شده باور می دارند. تمامی این اتفاقات برای M-۱۹ ارزش سیاسی را دارا می باشد، و افکار عمومی فعلی لزوماً به جریانی طرفدار شوروی رهنمون نمی گردد، حداقل برای حال حاضر چنین

است. برخی محافظ، گرایش به دفاع از رژیم پیدا کرده اند.

در مورد توده های وسیع نمی توان این نتیجه گیری را تعمیم داد، چرا که به ترتیب توده ها نهایتاً راه مبارزه مسلحانه را تنها راه نجات از فقر و ستم خواهند دید. سؤال اصلی اینجاست که چه کسی از بین نیروهای سیاسی مختلف و سازمانهای چریکی قادر خواهد بود تا بر مبنای این خواسته حرکت کند.

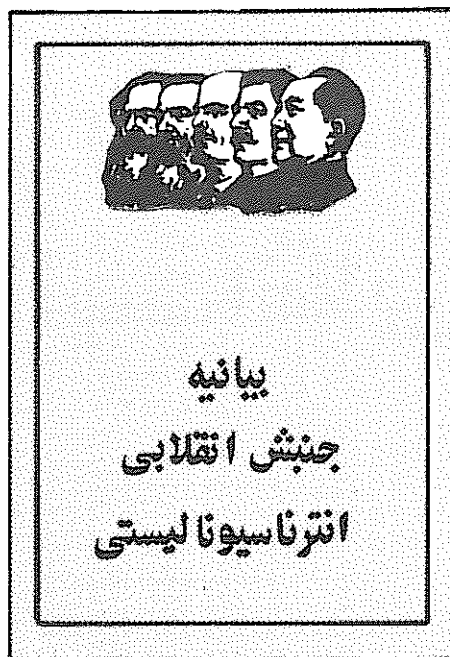
جنگ ادامه سیاست است به اشکال دیگر این در مورد هم احزاب سیاسی ارتجاعی و هم انقلابی صادق است. M-۱۹ در عمل خود به وضوح خط سیاسی و نظامی "فرمیس" مسلحانه را بروز داد. از آنجائیکه بر - نامه و خط سیاسی M-۱۹ فرمیستی می باشند، عملیات نظامی آنها همان محتوار خواهد داشت. مبارزه کردن برای "صلح" و "اصلاحات" در چهارچوب دولت فعلی به معنی مبارزه برای مذاکره می باشد. M-۱۹ در تحلیلی که پس از اشغال کاخ داد، روش حکومت را در توجیه آنچه که اتفاق افتاد بر خورده اشتباه خواند: "این برخورد ها باعث می شوند که ما را در مقابل هجوم نفرت

و جهل دولت قرار دهد و در نتیجه شرایط را برای بدست آوردن صلح از طریق روشهایی غیر از مبارزه چریکی مشکلتر می سازد." (EL TIEMPO ۴ نوامبر ۸۵) این راههای دیگر علاوه بر مبارزه چریکی که قرار است به صلح ختم شوند، کدامند؟ آنچه که گفته می شود آن است که مبارزه مسلحانه راه رسیدن به صلح، استقلال، آزادی و نیک بختی برای ستمدیدگان نمی باشد. M-۱۹ صرفاً خواهان اصلاحات می باشد: "ما کاخ دادگستری را بحاطر حقیقت و دمکراسی اشغال نمودیم نه برای آنکه تقاضای صدقه یا منافع برای خود نمائیم و نه برای آنکه به دادگاههای عدالت و یانماینندگان آنها تجاوز کرده باشیم. ما هیچگاه به کارکنان سیستم عدالت حمله نکرده ایم و نخواهیم کرد." (بتانکور قضات کشته شده را کارکنان سیستم عدالت خوانده بود - ج - ب - ف) بالعکس، ما به دادگاه شرافت و قانون رفتیم چرا که کشور به اندازه کافی

ظرفیت این را داشت که این حکومت را به دادگاه سیاسی و قضائی بکشاند. و برای آنکه دادگاه عالی و شورای دولتی هشجاری و متانت خود را نشان داده اند (EL TIEMPO ۴ نوامبر ۱۹۸۵)

بدین ترتیب ناچاریم بپذیریم که آنها بر آنچه که می گویند باور دارند. M-۱۹ به "قانون اساسی"، "دمکراسی بورژوازی و قوای سه گانه" پیوسته آن احترام می گذارد. آنها به حاکمیت قانون اعتقاد دارند و تقاضایشان فقط آن است که سرمایه داری "چهره انسانی" داشته باشد. بنابراین عملیات نظامی آنها برای مقابله با ارتش بودند. کشتن گروگانها، اما آنها دچار یک اشتباه شدند: آنها تمام گذشته، اعمال قبلی و موقعیت فعلی رژیم و نیروهای مسلحش را بحساب نیاوردند. بنابراین آنها امکان آنرا که ارتش تمام آن مکان را با خاک یکسان کند به حساب نیاورده و نمی توانستند به حساب بیاورند. اما این کاری بود که ارتش کرد. از آنجائیکه خط آنها فرمیستی است و هدفشان نه پایان بخشیدن به موجودیت سیستم سرمایه داری، بلکه قابل تحمل کردن این سیستم است، جهت گیری نظامی آنها نیز مملو از این بینش می باشد. برای M-۱۹ جنگ ادامه سیاستهای فرمیستی شان به وسیله اسلحه می باشد. از نظر سیاسی و نظامی این خطی بورژوازی به یک سویال دمکراتیک است و بنابراین بدنبال حل صحیح مشکلات کشور نمی باشند...

برای انقلابیون کمونیست اصل اساسی سیاسی عبارت از برپا کردن انقلاب دمکراتیک نوین - و این به معنی - منهدم نمودن دولت ملاکان و بوروکرات های طرفدار امپریالیسم است. در وجه نظامی، این به معنای استفاده از نیروهای مسلح انقلابی است. بر اساس این اصل سیاسی اساسی می باید حزب کمونیستی وجود داشته باشد و این تنها تضمین برای ستمدیدگان است، که در پیرو س گسترش از موقعیت کوچک به بزرگ، توده ها را برمی انگیزند، مناطق چریکی و مناطق پایگاهی انقلابی را ایجاد می کنند و قدرت سیاسی توده های خلق را برپا می کنند، این همان چیزی است که جنگ انقلابی نامیده می شود، جنگ خلق.....



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مارس ۱۹۸۴ بتصویب نمایندگان و ناظران احزاب و سازمان‌های شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی که به ایجاد ج.ا.ا. انجامیده، رسیده است. این احزاب و سازمان‌ها عبارتند از:

اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمیکن)

اتحادیه کمونیست‌های ایران (سرمداران)

حزب کمونیست بنگلادش (م.ل) (ب.س.د. / م.ل.)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه/م.ل.

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

حزب کمونیست کلمبیا (م.ل.) کمیته منطقه ای مائوتسه دون

حزب کمونیست سیلان

حزب کمونیست نیپال

حزب کمونیست انقلابی هند

سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا

کلکتیو تبلیغ و ترویج کمونیستی ایتالیا

کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هند

گروه پرچم سرخ (نیوزلاند)

دسته انقلابی انترناسیونالیستی (بریتانیا)

گروه کمونیست انقلابی کلمبیا

کمیته کمونیستی ترنتو (ایتالیا)

گروه انترناسیونال انقلابی هائیتی

حزب پرولتری پوریا بنگلادش (ح.پ.پ. - بنگلادش)

بیانیه به زبانهای زیر موجود است:

عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیایی، کانادا، مالایلام، نیپالی، پنجابی، اسپانیایی، تامیل، ترکی، کردی.

برای اطلاعات بیشتر: با دفتر اطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس

زیرمکاتبه کنید:

پیام کمیته ج.ا.ا به حزب کمونیست انقلابی - آمریکا

رفقای عزیز

از سوی جنبش انقلابی انتر-ناسیونالیستی دهمین سالگرد بنیانگذاری حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر-سی-پی) - حزب پیشاهنگ پرولتاریا در ایالات متحده آمریکا و گردان مهمی از پرولتاریای بین المللی - راتهنیست می گوئیم .

بنیانگذاری آر-سی-پی برپایه علم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون در ده سال قبل ، یک پیروزی برای پرولتاریا در ایالات متحده و جهان بود. از آن زمان تا کنون آر-سی-پی به پیشروی در جاده انقلاب جهانی پرولتاریا ادامه داده است ، و امروزه به عنوان بخشی از جنبش انقلابی انتر-ناسیونالیستی بیش از هر زمان دیگر به انجام این مهم مشغول است .

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر این اصل لنینی تأکید می گذارد که "جنبش انقلابی جهان اساساً از دو جریان ترکیب شده : انقلاب سوسیالیستی - پرولتری پرولتاریا و متحدینش در ده های امپریالیستی و جنبش آزادیبخش ملی ، یا انقلاب دموکراتیک نوین ملل و خلقهای تحت انقیاد امپریا-لیسم . اتحاد بین این دو جریان انقلابی کماکان سنگ بنای استراتژی انقلابی در عصر امپریالیسم می باشد ." بنابراین برای جنبش ما به شمار آوردن یک حزب انقلابی مارکسیستی لنینیستی در یکی از ده های اصلی امپریالیسم ، در میان صفوف خویش حائز اهمیت بسیاری است . مبارزه شجاعانه طبقه حاکم امپریالیستی آمریکایی برای مبارزات پرولتاریا و خلق-

های تحت ستم دارای اهمیت عظیمی بوده و بخش لاینفکی از آن است . امپریالیسم آمریکامدت زمان درازی است که نه تنها در خود آمریکا مشغول استثمار و ستم بر میلیونها تن از پرولترها و ستمدیدگان بوده است ، بلکه امپراطوری پلید خود را به قیمت زندگی پرولترها و توده های ستمدیده و فقرو نکبت در سراسر جهان حفظ کرده است . بدین خاطر کسب مسلحانه قدرت سیاسی در آمریکاتوسط پرولتاریا و برقراری حاکمیت پرولتری گام بسیار مهمی در دگرگون کردن جهان و پیشروی به سوی کمونیسم خواهد بود . انجام انقلاب در چنین دژ امپریالیستی مستلزم یک حزب انقلابی انترناسیونالیست خوب سازمان یافته و ریشه دار است که بوسیله مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون هدایت گردد .

آر-سی-پی از درون برآمدهای انقلابی سالهای ۱۹۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ آمریکا و اطراف جهان شکل گرفت . در این سالها میلیونها تن در اطراف جهان و در خود ایالات متحده با زندگی سیاسی آشنا گشتند و پویای به نبردهای خروشان ضد امپریالیستی ، بویژه ضد امپریا لنیم آمریکای جنگ تجاوزکارانه اش علیه خلق ویتنام ، گذاشتند . در خود ایالات متحده ، سیاهپوستان و دیگر ملیتهای تحت ستم ، زنان ، دیگر بخشهای پرولتاریا و همچنین دانشجویان و روشنفکران انقلابی ، ستیز با امپریالیسم آمریکاکاپیته کردند . بیشترین سالها با تقابل و برخورد جهانی میان مارکسیسم و رویزیونیسم

رقم خورده است . این مبارزه تاریخی ، در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی به رهبری مائوتسه دون عالیترین نمود خود را یافت . مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن به سرمداری دار و دسته ارتجاعی حاکم شوروی ، راه را برای شکل گیری سازمان های کمونیستی انقلابی راستین برپایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه تیه دون باز کرد . همانگونه که باب آواکیان ، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی - آمریکاییان نمود : " این بهیچوجه اغراق آمیز نیست بگوئیم که بدون تئوری و خط انقلابی تکامل یافته توسط مائوتس و پراتیک ترده های چین در اعمال آن ، بویژه طی انقلاب فرهنگی ، حزب ما نمی توانست در آن زمان ، و بر آن پایه انقلابی بوجود آید ."

آر-سی-پی قادر بود با وضعیت بعد از کودتای ضد انقلابی چین متعاقب مرگ مائوتسه دون ، با موفقیت رویرو گردد . تحت رهبری باب آواکیان ، آر-سی-پی توانست خط و جناحی رویزیونیستی متأثر از رویزیونیستهای چینی که تلاش کردند حزب را از مسیر انقلابی آن خارج کنند ، مغلوب کند .

از آن زمان ، حزب کمونیست انقلابی - آمریکاییان نقش مهمی را در مبارزه برای دفاع از اندیشه مائوتسه دون و گرد هم آیی بین المللی نیروهای مارکسیستی لنینیستی راستین بازی نموده است . تلاشهاییکه به تشکیل اولین و دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست و شکل گیری بقیه در صفحه ۲۸

آر.سی. پی آمریکا



این پوستری است که برای بزرگداشت دهمین سالگرد آر.سی. پی تهیه گردیده و کتاب جدید باب آواکیان، صدر کمیته مرکزی آر.سی. پی آمریکا تحت عنوان "گلوله ها" توسط آن معرفی شده است.

دهمین سالگردش

را جشن میگیرد

مردم به چاپ رسانده است، مردمی که قصد کرده اند تا تأثیر حزب در زندگی شان، از حمایت یا هواداری از حزب و خطش سخن بگویند. از آن جمله اند بسیاری از کارگران، ملیت‌های تحت ستم زنان، جوانان و همچنین بخش‌هایی از مردم میانه حال آمریکا.

مانند بیشتر اعضاء جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، آر.سی. پی محصولی از برآمدی انقلابی است که جهان را در سالهای ۱۹۶۰ و اوایل ۷۰ فراگرفت. در ایالات متحده، توده‌های سیاهپوست دست به شورشهای شهری

انقلابی (ک.ا.)، و اعلام انتشار یک کتاب جدید، برگزاری بزرگداشت را آغاز کرد. کتابی که در "ک.ا" معرفی شد، "گلوله ها" نام دارد که مجموعه‌ای از نقل قول‌های باب آواکیان می باشد. باب آواکیان از زمان بنیان گذاری آر.سی. پی تا کنون صدر کمیته مرکزی حزب بوده است. سرمقاله "ک.ا" آفرای خوانی را مبنی بر ساختمان آر.سی. پی منتشر کرد. این فراخوان، پیوستن به صفوف آر.سی. پی و کمک رسانی مادی به آنرا شامل می شد. از آن زمان تا کنون "ک.ا" نامه‌های بسیاری را از

حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی. پی) که یکی از اعضاءای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشد، طی برنامه هائی دهمین سالگرد بنیانگذاری خود را جشن گرفت. هدف این برنامه ها که بویژه از طریق صفحات هفته نامه "کارگر انقلابی" پیش برده شد، جا انداختن این مسئله در ایالات متحده بود. حزبی وجود دارد که برای انقلاب پرولتری در این کشور به عنوان بخشی از انقلاب جهانی، تدارک می بیند. آر.سی. پی در اول اکتبر ۱۹۸۵ با نشر سرمقاله‌ای در کارگر



اول ماه مه ۱۹۸۰

زدند، دیگر ملیت‌های اقلیت و زنان نیز به صحنه سیاسی وارد شدند و در همان زمان میلیون‌ها نفر دست به اعتراض علیه جنگ امپریالیسم آمریکادرویتنام زدند. یک جریان کاملاً ضد میهن پرستانه در میان دانشجویان و جوانان آمریکارشد کرد. همانطور که سرمقاله R.U. امتداد می‌دهد، در آن زمان بود که "شکل‌گیری هسته پیشاهنگ امروز آغاز گشت. آن بدر یعنی اتحادیه انقلابی (R.U.) نقش کلیدی را در پیدایش آر.سی.پی در ۱۹۷۵ بازی کرد. این بخشی از سنت سالهای ۶۰ در آمریکا و جهان بود، و در آن رشد و نمو نمود. "سنت" گیت‌های رادیکال از سنت، منجمد از سنت سنگین به اصطلاح "سیاست" قابل احترام و صبورانه "چپ آمریکا".

سرمقاله به جمع‌بندی از چند سال اخیر ادامه می‌دهد: "مادر اولین تجربه ابتدائی، بیشتر، همانطور که لنین گفت راه و روش دهقانان عازم به جنگی را آموختیم که تنهایی آنچه دردست داشتند، مسلح بودند. با وجود آنکه شروع کارمان با درک‌های غلبی همراه بود، اما پروسه ای

از گسختن رادیکال از میراث رفرد میسم که قسمت اعظم چپ آمریکا حتی جنبش بین‌المللی کمونیستی را آلوده کرده، شروع شد. چنین پروسه ای از آن زمان تعقیب و ادامه یافته است.

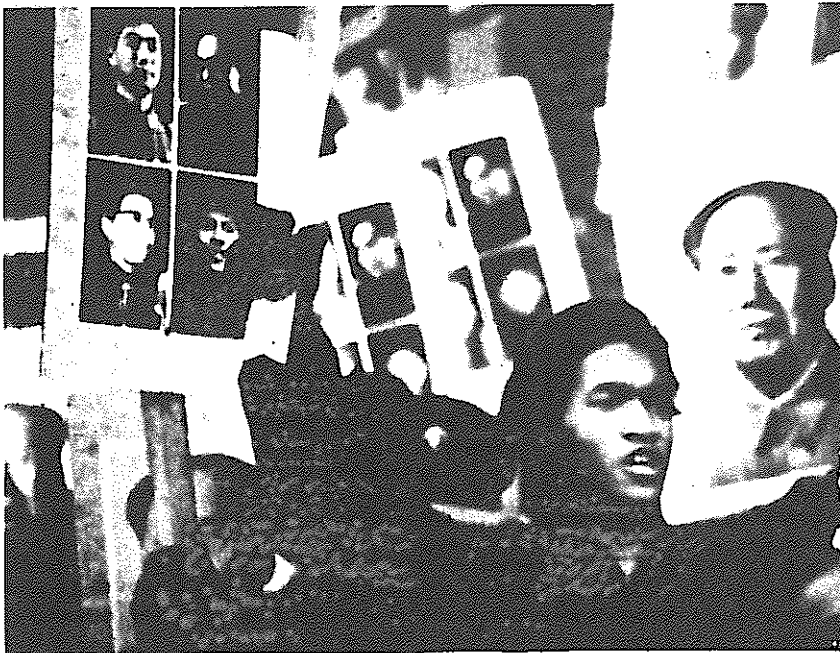
در سالهای متعاقب شکل‌گیری حزب کمونیست انقلابی آمریکا، بویژه طی مبارزه برای مغلوب کردن یک خط و جناح رویزیونیستی که در تلاش دنباله روی از خیانت دن سیاثوپین و پوشاندن کفن قرمز- سفید و آبی امپریالیسم آمریکا به آر.سی.پی بود، حزب در سه‌ای ارزشمندی گرفت، خطی را بر سر مسائل میرم رهبری انقلاب پرولتری در آمریکا حدادی کرد و آغاز به ذخیره سازی نیرو نمود تا عملاً این امر را به انجام رساند.

در اشاره به این مسئله که موجودیت چنین حزب پیشاهنگی چه تفاوتی را در آمریکا بوجود آورده است، سرمقاله قبل از همه به "عرصه تئوری" می‌پردازد و به عنوان مثال از "تحلیل حزب از اقتصاد سیاسی این عصر و درک تعمیق یافته آن بر سر قوانین عینی پشت پروسه بین-المللی جنگ و انقلاب" و تحلیل حزب

از "موقعیت ویژه امروز" صحبت می‌کند. بعلاوه سرمقاله جمع‌بندی می‌نماید که آر.سی.پی "پیشرفت بسیاری، حتی اگر هنوز ابتدائی باشد، در ترسیم یک مسیر ترسیم نشده" کرده است. منظور آر.سی.پی از این مسئله، نیاز به تعمیق درک از مسیر انقلاب پرولتری در یک کشور پیشرفته امپریالیستی می‌باشد.

انقلابی که در عین اشتراک در وجهه اساسی معینی با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، دارای تفاوت‌های مهمی نیز می‌باشد.

آر.سی.پی همچنین با افتخار به موضع انترناسیونالیستی خودش اشاره می‌کند: "بویژه در یک کشور امپریالیستی مانند اینجا، جایی که بخش‌های بزرگی از جمعیت، حداقل برای زمان موقتی از "امتیازات مادی" غارت امپریالیستی جهان سود می‌برند و از واقعیات دهشتناک رنج روزمره صدمه میلیون نفر در این سیستم، بدورنگاه داشته می‌شوند، انترناسیونالیسم پرولتری یک خط فاصل قاطع برای انقلاب است." آنها معتقدند این موضع "یک بیان قابل قبول و بی‌غایب



۱۹۷۹ - هنگام دیدار دن سیاتوپین از ایالات متحده ، ۵۰۰ تن به حمایت از ماثویه تظاهرات پرداخته و واقعه ای بین المللی را پدید آوردند. در جریان این تظاهرات ۷۸ تن دستگیر شدند. از جمله باب آواکیان ، دستگیر شدگان هر یک به ۲۵ فقره جرم دروغین متهم شدند.

لیسم آمریکا را از گردن آنها برخواهد داشت و به مبارزه شان در راه رهایی كمك خواهد كرد. "يك پرولتر زن ، از سان فرانسیسكو می نویسد" چند هفته قبل در سانفرانسیسكو برای دیدن فیلمی از یلماز گونی بنام "دیوار" به سینما رفتم. این فیلم واقعا مرآتگان داد. از رفتاری که نسبت به آن زندانیان در ترکیه می شد، خیلی عصبانی شدم و فکر کردم خلاصی از سرستگران ، چقدر

نظامی سابق سیاهپوست از تگزاس می نویسد که ، "من فدائی آر. سی. پی هستم، چون می خواهم شاهد گسترش انقلاب از ایالات متحده آمریکا تا ایالات متحده آفریقا (آزانی) باشم. ... جنرال مورتوز، فورده، آی. تی. تی بخشی از حامیان اصلی ستم در آفریقا و سراسر جهان سوم هستند. تصور کنید که انقلاب در ایالات متحده چه تغییری برای مردم در بر خواهد داشت. این انقلاب یوغ امپریا -

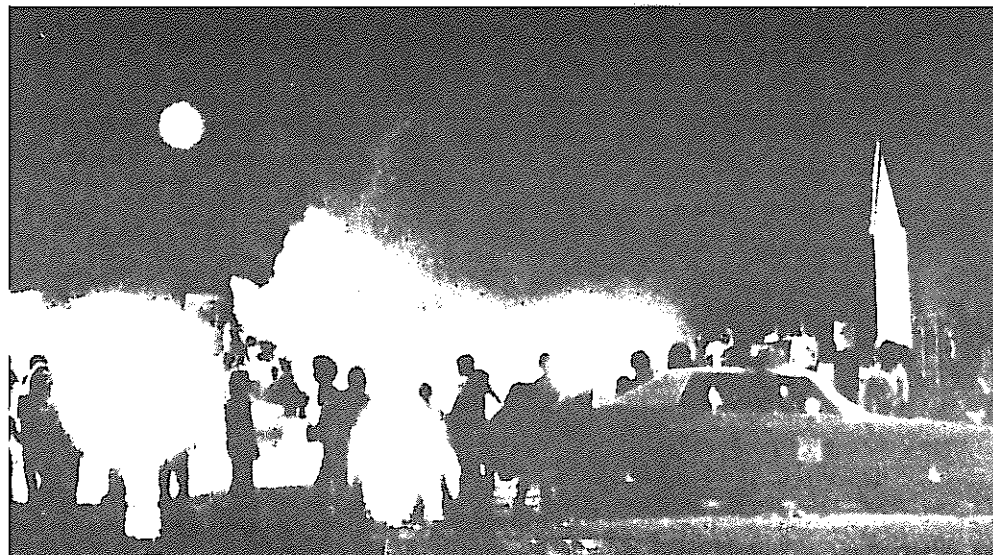
مهم برای نشان دادن احساساتی انتر-ناسیونالیستی است که در تمامی آن بخش-های مردم آمریکا که از اعمال این کشور منزجرند، موجود می باشد."

سرمقاله به رهبری قاطع باب آواکیان در رسیدن به این خط و حملات ممتد امپریالیستهابه او (که وی را مجبور به تبعید در ۱۹۸۰ نمود) اشاره کرده و سپس جمع بندی می کند :

"و در طی تمامی این دوره ده ساله و بیشتر، آر. سی. پی گنه خط را بدست آورده است. ظرفیت رهبری کردن راه حزب پیشاهنگی که نه تنها در عرصه تئوریک برای جنگ شده ، بلکه طی مبارزه و تجربه ای گرانبها، ساخته و تقویت گردیده است. "برنامه نویسن" انقلابی حدای شده ، وظیفه مرکسری افکار عمومی را خلق کنید، قدرت را به جنگ بیاورید" شناسانده شده و به پیش-

برده می شود. و تحت این وظیفه با تأکید گذاردن بر این پایه و وظیفه مرکسری حزب، خود را بر تئوری انقلابی متکی کرده و آن را تکامل داده است. حزب يك درك و جمع بندی از مسایل تاریخی کلیدی در سطح داخلی و بین المللی را داراست و در عرصه جنبش عملی ، تجربه و دانش کسب نموده ، آر. سی. پی درك صحیح خویش را بر آن نموده و به دیگر نیروهای پیشرو در درك صحیح مسایل کلیدی روز كمك کرده است. حزب از نظرتشکیلاتی رشد کرده ، و انتشار منظم نشریات را برقرار نموده است. حزب مسلح به این نشریات و دیگر ابزار تر-ویج و تبلیغ ، رسانه ای را جهت گرفتن نبض توده ها ، وقوف بر تغییر در روحیات آنها ، امری که برای رشد جنبش انقلابی اهمیت دارد (بویژه برای سودجتن از فرصتهای احتمالی در جهت تلاشی برای کسب قدرت انقلابی) را رشد و تکامل داده است ، و بیشتر از اینها رشد خواهد داد.

این موضع انقلابی انترناسیونال-لیستی سبب بیداری احساسات در آمریکا گردیده است ، بسیاری به فرا-خوان آر. سی. پی در مورد ساختمان حزب پاسخ دادند و این در نامه های چاپ شده در نشریات حزب مشاهده می شود. يك



۱۹۷۸ - مودی پارک ، هوستون ، تگزاس. محله مهاجران ، خشمگین از جریمه يك دلاری بعنوان "تنبيه" پلیس قاتل يك جوان مكزیكي - آمریکائی طغیان می کنند.

برای آن زندانیان مشکلاست . بنا-
براین چگونه می توانستم ، در آمریکا
زندگی کنم و از هر کاری که می توان
برای پایان دادن به این پلیدی انجام
داد ریخ ورزم . . . چگونه می توانستم
از کمک کردن به تنهامیدی که داریم
خودداری کنم . یعنی به یک پیشاهنگ
پرولتری واقعی که آماده است ، و خوا-
هان آن است که مردم رادر راه رهایی
واقعی هدایت کنند ."

تعدادی از جوانان نیز نامیده-
هائی ارسال داشتند یکی از آنها اعلام
کرده که "آر.سی.پی. و جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی در این دنیای دیوانه
دیوانه چیزی برای زندگی به من داده
است . انقلاب !" یک جوان آمریکای
لاتینی اعلام نموده ، "باور کنید جوانان
زیادی هستند که واقعا به آنچه می گذرد
توجه دارند اما فاقد رهبری هستند . . .
علیرغم همه این رُمیو بازی ها ، جوانان
بسیاری هستند که حقیقتا دلواپس می
باشند . کمک به درک اینکه تمام این
سیستم یک توهم وحیله است ، تغییر
بزرگی را سبب می شود . توهم نسبت به
آنچه در ذهن ما ممکن بود وجود داشته باشد .
آمریکاییون شك تصورات آنها را تا
آخرین حد برآورده کرده همانطور که در
خصوص سرخپوستان ، بردگان ، و جنایت-
های بیشمار دیگر به انجام رسید . تجاوز و
ستم بر زنان ، غارتگری ، آینده مبهم ،
آری این است آمری ی کا . . ."

امپریالیسم آمریکایی عنوان فرمان-
روای یک امپراطوری جهانی بابا زوهای
اختاپوسی اش که در اطراف جهان
گسترده ، دقیقاً میلیونها و میلیونها کارگر
مهاجر را درون مرزهایش جسای داده
است . آر.سی.پی. علیه حملات
شونیستی به این پرولترها مبارزه کرده
و در واقع از کمک آنان به مبارزه انقلاب-
بی در آمریکا استقبال نموده است . تعداد
عظیمی از نامه هائیکه درك "ا" چاپ
گردید ، از این مهاجران ، بویژه آمر-
یکای لاتینی هاست . زنی از جمه-
ور دمیکن نوشت :

"من يك زن پرولتر هستم که در
بخش تولید پوشاك نیویورک کار می-
کنم و در باره اینکه نقش من در مبارزه

برای سرنگونی نظام امپریالیستی-
موجود چه باید باشد ، سؤالاتی دارم . من
مشتاق دگرگونیهای قاطع در جهت بهبود
شرایط کارگران تولید پوشاك و همچنین
بقیه جهان هستم . من نیاز به يك
پیشاهنگ پرولتری رادرك می کنم ،
پیشاهنگی که بتواند این توده برادران
و خواهران کشورهای مختلف تحت ستم
را متشکل و بسیج کند . این توده ها
عمدتاً تحت فشار گرسنگی و اختناق به
آمریکای آیندو درمی یابند که تمام
رویاهای وفور و فرصتهای تحصیل و کار و
غیره قلابی است . آنها با این رویا
می آیند اما در عوض با خرده نان هائی
روبرو می شوند که تنهایی از آشکال
همدست کردن مادر غارت ، گرسنگی و
استثمار کشورهای است که ما از آنها
مجبور به مهاجرت شده ایم . بعلاوه ، آنها
سعی می کنند ما را مجبور به پذیرفتن
زندگی ای نمایند که در شهری مانند
نیویورک وجود دارد ."

همانطور که سرمقاله متذکر-
می شود ، آر.سی.پی. - آمریکادرد نیست
"به آنچه که ناثل شده بسنده کند" ؛
برای ما ، این دهمین سالگرد دو
معنی در بردارد . این موقعیتی برای وقف
بیش از پیش خویش به آرمان انقلاب
پرولتری است . و بالاتر از آن ، پذیرفتن
مسئولیت جوابگوئی به مبارزات بازم
بزرگتر و برداشتن گامهای بیشتری در
دوره آتی ضروری است . و این همچنین
موقعیتی است برای برانگیختن دیگران
جهت قدم پیش گذاردن : برای کمک
به ساختمان این حزب ، دفاع و حمایت
مالی از آر.سی.پی. - و بویژه پیوستن به
آن ، و بمثابة اعضا ، حزب ، بعهده گرفتن
وظایفی انقلابی که می باید بر عهده گرفت ،
"و جدل ما با خود دیگران بر سر
این است که در بزرگداشت این ده سال
فقط به گذاردن علامتی بر روی تقویم
بسنده نکنیم . این بزرگداشت
در ارتباط لاینفك با زمانی است که ما
در آن بسر می بریم - خطرات و فرصتهای
فی الفوری که در مقابل ماست . بنابراین-
این برای ما این بزرگداشت ، فرصتی
است برای قدردانستن - و لحظه ای
برای دریافتستن ."

بقیه از صفحه ۲۴

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک
نمود . آر.سی.پی. همچنین نقش فعالی
در مبارزه برای جمع بندی از تاریخ
جنبش بین المللی کمونیستی ، تحلیل از
واقعیت معاصر و وضعیت جاری جهان و
بیرون کشیدن نتایج مقتضی از آنها را
ایفا کرده است . این پروسه به ارتقاء
سطح مباحثات درونی جنبش بین المللی
کمونیستی و گذاردن پایه ای برای اتحاد
عالمی تر نیروهای مارکسیستی - لنینیستی
در سطح بین المللی خدمت کرده است .
امروزه تمامی تضادهای عمده
جهان حدت می یابند و خطر جنگ جهانی
بین امپریالیستی و امکانات پیشروی-
های مهم انقلابی افزایش پیدامی کند .
در این پرتو ، موضع استوار آر.سی.پی.
در دفاع از تمامی مبارزات انقلابی
راستین پرولتاریا توده های تحت ستم ،
بویژه مبارزاتی که علیه طبقه حاکم
"خودش" رهبری می گردد ، پرورش پرولت-
اریا توده ها با روحیه "شکست طلبی
انقلابی" و انترناسیونالیسم پیگیر ، در
تدارك پرولتاریا برای خیزش مسلحانه
و تسخیر قدرت ، بیش از پیش به امری
حیاتی بدل گشته است . عملی کردن
این وظایف مستلزم پیشرویهائی بیش
از این توسط آر.سی.پی. در ارتباط
با تمامی عرصه های مبارزه طبقاتی
خواهد بود . در این تلاشها ، آر.سی.پی.
می تواند بر حمایت جنبش انقلابی انتر-
ناسیونالیستی متکی باشد .

درد برد همیمن سالگرد

بنیانگذاری حزب کمونیست

انقلابی آمریکای

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم .

اندیشش مائوسوتسه دون !

انبار باروت پوربا بنگلا



در ۱۴ فوریه ۱۹۸۲ شمار عظیمی از مردم به خیابانهای داکا ریختند.

نوشته امیرعلی و
طاهرالدین احمد*

هرژنرالی که در پوربا بنگلا Purba
Bangla از طریق يك كودتای نظامی
قدرت را می گیرد از همان ابتدا خود را
حامی و ناجی "دمکراسی" تصویر می کند.
این دشمنان دمکراسی اقیانوسها اشك
برای دمکراسی که خود نابودش کرده-
اند، سرازیر می کنند. این پدیده
چگونه می باید توضیح داده شود؟ آیا
می توان آنرا به پدیده غربی از تاریخ
یا آگاهی بالای سیاسی مردم پوربا بنگلا
نسبت داد؟ هرآن زمان که طبقات حاکم
پوربا بنگلا و اربابان خارجی آنها منافع-

شان را در خطر می بینند، به فاشیسم
عریان - نظامی و غیرنظامی - متوسل
می گردند - همان گونه که در دوران
حکومت شیخ مجیب یازنرال ضیاءال-
حمان شامه دیدیم ، پایه آنگونه که
امروز تحت حاکمیت ژنرال ارشاد
حاکم کنونی پوربا بنگلا، دیده می شود.
زمانی که ارشاد دست نشاندۀ قبلی
امریکارا بریز کشید، بلافاصله شروع
بسر دادن شعارهای تمام عیاری درباره
"احیای دمکراسی" نمود حتی بیشتر از
هر دمکراتی .

این پدیده معرف پوربا بنگلا و
تقریباً کشورهای جهان سوم است : طبقات
حاکم سعی مینمایند يك تصویر دمکراتيك

از خود خلق کرده و حفظ نمایند، اما
ضرورت منافع طبقاتی آنها بطور ثابتی
مجبورشان می کند که ردای دروغین
*امیرعلی يك كادر برجسته حزب پوربا-
بنگلا شاربهرار (حزب پرولتاریای پور-
با بنگلا - ج پ پ) است .
طاهرالدین احمد يك فعال انقلابی است که
از "بیانیه جنبش انترناسیونالیستی انقلابی"
حمایت می کند .

نام تاریخی سرزمین پوربا بنگلا است که
در سال ۱۹۷۱ دولت دست نشاندۀ شیخ
مجیب الرحمن آنرا بنگلادش نام نهاد ،
نامی که مفاد سیاسی غیر قابل قبولی را در
بردارد .

دمکراسی را بدروند و به چهرهٔ عربستان استبداد متوسل کردند - سپس زمانی که این متلون المزاجها با مردم وجنیش - هارویرو می شوند، چرخشی به خود داده و یک باردیگر سعی می نمایند هاله ای از دمکراسی بر سرهایشان بکشند. اما هر شکلی که حاکمیتهاشان به خود بگیرد به همان اندازه خودکامه است که دیکتاتوری.

مردم پورباینگلا تاریخاً بطور کامل مخالف هر نوع حاکمیت مستبدانه، به ویژه دیکتاتوری نظامی هستند. تاریخ مردم کشور ما، از دورانی که پورباینگلا ایالتی از پاکستان را تشکیل می داد و مردم علیه دیکتاتوری ژنرال ایوب خان و یحیی خان بپا خاستند، تا دورهٔ حاضر، این مسئله را ثابت می کند. بدین خاطر است که ژنرال حیلہ گر خود را بعنوان یک دمکرات تصویر کرد. اما همانگونه که مشهور است، نمی توان همه مردم را برای همیشه فریب داد، از همان روزی که ارشاد در ۱۹۸۲ قدرت را گرفت او با مقاومت توده ای بی وقفه کارگران، دانشجویان، روشنفکران و دیگر نیروهای سیاسی روبرو بوده است. سه سال گذشته انباشته از چنین مبارزاتی می باشد.

نگاهی جامع به

مبارزات ضد حکومت نظامی

تاریخ پرورهای مدام است که گذشته گذشته خود را دارد. حتی قبل از آنکه دارودستهٔ نظامی حاضر قدرت را بگیرند، نشانهای مسلمی دایر بر پشت در بودن حکومت نظامی وجود داشت. قبل از این واقعه، آخرین دیکتاتور نظامی یعنی ژنرال ضیاء الرحمن که از لباس نظامی "خورتا" بیرون آمده و جامه غیر نظامی بر تن کرده بود، در یک کودتای نظامی بقتل رسید. عبدالستار معاون ریاست جمهوری او، انتخابات خودش را برای ریاست جمهوری برای همراهی انداخت. اما حتی در دوران حاکمیت ستار، ژنرال ارشاد - بانقض قانون اساسی خودشان - بسختی برای ارتش در خصوص "نقش ارتش در ساختمان کشور" موعظه کرد.

دولت ستار که بسیار متکی بر ارتش بود علیه این عمل ارتش نه اقدامی کرد و نه می توانست چنین کند.

بدین ترتیب آشکار بود که حاکمیت نظامی عنقریب است - و حزب پرولتاریا - ریای پورباینگلا (ح پ پ) (P.B.S.P. Purba Bangla Sharbohar Party (The Proletarian Party of Purba Bangla از وجود خطر، مردم را آگاه کرد چندی بعد ستار توسط ارشاد سرنگون گردید. حوثتای نظامی بلافاصله قانون اساسی را معوق و تمامی فعالیتهای سیاسی را ممنوع کرد و کوچکترین انتقاد از حاکمیتشان را گناهی غیر قابل بخشودنی خواند.

بدینسان سنگینی فاشیسم نظامی دیگری بر پیکر خلق پورباینگلا وارد آمد.

در اینجایا باید متذکر شد که هژمونی امریکایی پورباینگلا توسط یک کودتای نظامی که پیشتر در سال ۱۹۷۵ صورت گرفته بود و از آن زمان ادامه یافته بود، دوباره برقرار شد. حکومت ارشاد دست نشاندۀ امپریالیست امریکاست و پورباینگلا یک مستعمرهٔ امپریالیستهای امریکا میباشد و آنها به اتفاق نوکرشان ارشاد، دشمن اصلی خلق پورباینگلا در حال حاضر می باشند.

ارشاد بلافاصله در اولین نطق رادیو - ثی خود وفاداریش را به دمکراسی اعلام نمود و درست به همان سرعت با اعتراضات روبرو گردید. اگرچه این مخالفتها محدود به محوطه های دانشگاه در داکاپایتخت کشور و دانشگاه راجشاهی گردید، آنها دارای اهمیت سیاسی بسیاری بودند زیرا اولین موارد جاسارت آمیز آشکار مقاومت در مقابل حکومت نظامی بودند و بعنوان جرقه برای مقاومت آتی عمل کردند. این جریانات اوضاع را برای بوجود آوردن کمیته اقدام دانشجویان (S.A.C.) مهیاء نمود.

حتی با وجود آنکه دانشجویان شجاعانه مخالفت کردند، سازمانهای بزرگ سیاسی دست روی دست گذاشتند. نیروهای امریکاهو - شوروی - گرچه

صدها تضاد با یکدیگر دارند - مانند ارشاد بخشی از همان طبقهٔ حاکم را تشکیل می دهند. بنابراین گرفتن قدرت توسط ارشاد، در حالی که منافع گروهی آنها را تهدید نمی کرد، منافع طبقاتیشان را با خطر نیاخت بدین جهت آنان دست روی دست گذاشتند. گوئی ارشاد و این نیروها در حال اجرای عمل یکسانی از جهات گوناگون بودند: ارشاد فعالیت سیاسی را ممنوع نمود، در حالی که این اپورتونیستها ممنوعیت او را به اجرا آوردند. چه خوب گفتند، کبوتر با کبوتر با زبان باز کنده جنس با همجنس پرواز.

در عرض چند روز بعد از قدرت گیری ارشاد، ح. پ. پ. پوسترهای ضد حکومت نظامی را بر بالای دانشگاه داکا چسباند و اعلامیه هایی در افشاء او پیش گذاردن به شرطی عنوان حداقل پایه برای یک جنبش متحد ضد حکومت نظامی را پخش کرد: (۱) برچیدن سریع حکومت نظامی (۲) آزاد کردن بید رنگ فعالین سیاسی از زندانها (۳) الغاء تمامی قوانین سیاه (سرکوبگر) پیشتر، زمانی که اعلامیه نهای یک کودتای قریب الوقوع ظاهر گشته بود ح. پ. پ. پیشنهاد کرد که چه باید در شرایط احتمالی جدید انجام داد. این مسئله پایه اعتراضات بلافاصله بعد از قدرت گیری نظامی را گذاشت.

جنبش دانشجویی به رشدش ادامه داد. یک ائتلاف از ۱۴ گروه دانشجویی آماده برگزاری بزرگداشت بیستین سالگرد واقعه سپتامبر ۱۹۶۲ گردید. در چنان روزی تعدادی از فرزندان شجاع این مرز و بوم زندگی خویش را در راه مبارزه با حکومت پاکستانی فدا نمودند، یک روز قبل از مراسم سالگرد، سه رهبر رادیکال دانشجویان، از جمله شیبلی کاییم، بجرم چسباندن پوسترهای ضد حکومت نظامی دستگیر شدند. بعد از یک استماع دادرس ۲۰ دقیقه ای آنها را به ۷ سال زندان با اعمال شاقه محکوم کردند. حکومت این واقعه را با اعلام یک سیاست آموزشی جدید بسیار ارتجاعی که بوسیله دانشجویان آگاه و روشنفکر رد گردید، دنبال نمود. رهبران به اصطلاح اپوزیسیون تقریباً

يك نقش مثبت ایفا نموده بود كه اوج آن حوادث فوریه بود. اما دانشجویان دیگر بتنهایی نمی توانستند جنبش را به پیش ببرند. از این بابت افسار جنبش بطور فزاینده در دستان اتحاد ۱۵ حزب بود كه به ویژه بوسیله حزب طرفدار هند - شوروی عوامی ليگ و حزب كمو - نیست بنگلادش، عامل مستقیم شوروی رهبری می گردیدند. این مسئله در برنامه كمیته اقدام دانشجویان منعكس گردید. این برنامه در - حالیکه بعضی خواستهای دمکراتیک بر حق را در خود دارد، هم چنین خواستار احیاء قانون اساسی ارتجاعی ۱۹۷۲ نیز میباشد.

قانون اساسی ۱۹۷۲ در حالیکه در خدمت همه پنج دشمن پوربا بنگلا است - امپریالیسم آمریکا سوسیال امپریالیسم شوروی، هند توسعه طلب، سرمایه داری کمپرادور بوروکراتیک و فئودالیسم - اساسا حامی سلطه گران روسی و هندی می باشد. برنامه آن فقط در ظاهر با فاشیسم نظامی متمسک است و در باطن همان می باشد. منشور ده نکته ای که کمیته اقدام دانشجویان آنرا اتخاذ کرد، نیز تنها آمریکا را هدف قرار داد و در جستجوی حمایت از سوسیال - امپریالیسم شوروی و هند توسعه طلب بود. تحت چنین شرایطی دانشجویان دمکرات انقلابی و میهن پرست نمی توانستند در کمیته اقدام دانشجویان باقی بمانند. آنها سازمانهای خودشان، مانند "جنبش انقلابی دانشجویان" و "اتحاد دانشجویان رزمنده" را برپا کردند.

جنبش دانشجویی با محدودیتهای واقعی روبرو گردید. این جنبش فاقد رهبری پرولتری بود و در پیوند با مبارزه مسلحانه و دیگر مبارزات مردم بویژه کارگران و دهقانان قرار نداشت. این جنبش در جهت اهداف حقیقتاً دمکراتیک ملی نبود. علیرغم این کمبودها

اما همینکه سازمانهای مرتجع مادر کنترل را در دست گرفتند، آنها رزمندگی خود را از دست دادند. این مسئله بوسیله تحولات بعدی تأیید گردید.

اما ۱۱ ژانویه روز بست نشستن در وزارت آموزش، روز دیگری بود. روزی خاستن حقیقی علیه رهبران اپورتونیست. این مسئله بویژه بوسیله شرکت فزاینده غیره دانشجویان در فعالیت برجسته شد که دلیلی بود بر اینکه مردم عادی بسوی مبارزه با فاشیسم نظامی حرکت می کنند. رهبری دانشجویان که نگران آن بودند که در این فعالیتها در میان توده ها منفرد شود سعی نمود در صورتیکه دولت واقعی به خواستهای آنان ننماید با فرا خواندن جهت اقدامی دیگر در اواسط فوریه، ابتکار عمل را دوباره در دست بگیرد. حکومت به این خواستها اعتنا نکرده. آنچه حکومت در عوض انجام داد بیرون کشیدن ماشینهای ضد شورش و استفاده از گاز اشك آور در راهپیمایی فوریه بود و بالاخره در این روز پلیس بسوی راهپیمایی آتش گشود و دریک دم بسیاری از مردم را کشت و تعداد بیشتری را زخمی کرد. مقررات منع عبور و مرور سخت گردید. و دانشگاه بسته شد و دانشجویان دستور داده شد که آنجا را تخلیه کنند. مانند تظاهرات ژانویه هزاران نفر مردم عادی در این راه پیمایی از جمله در زد و خورد با پلیس شرکت کردند. ۱۵ حزب سیاسی هوادار هند - شوروی که از رزمندگی دانشجویان و مردم عادی نگران شده بودند تا آنزمان هیچ نقش فعالی در جنبش ضد حکومت نظامی بازی نکرده بودند، پاپیش گذاشتند تا جنبش اوج یابنده را مانع شوند. روز بعد دولت دوباره صدها دانشجو را به سختی کتک زد و هزاران نفر را نیز دستگیر نمود. بسیاری از مردم کشته شدند. تا این لحظه جنبش دانشجویی

ساکت ماندند. تنها ح. پ. پ. با رؤس یک برنامه آموزشی دمکراتیک ملی عکس العمل نشان داد.

دانشجویان در دانشگاه داکا حرکت دسته جمعی دیگری راه انداختند. واکنش حکومت نسبت به آنها و استادان با حمله پلیس صورت گرفت. زمانیکه دانشجویان فراخوان اعتصاب دادند، حکومت برای سه روز دانشگاه را بست. تمام این وقایع دانشجویان را هرچه بیشتر فعال نمود. مردم زحمتکش و کارگران صنعتی آغاز به پیوستن به آنها کردند. در ۱۱ ژانویه ۱۹۸۲، دانشجویان فراخوان یک حرکت دسته جمعی و بست نشستن در مقابل وزارت آموزش را دادند. این اولین بار بود که دانشجویان محوطه دانشگاه را ترک کرده و به خیابانهای شهر سرازیر شدند.

ارشاد که از این مسئله نگران شده بود تقاضای گفتگو با دانشجویان را کرد. دانشجویان با سه خواسته عکس العمل - نشان دادند: الغاء سیاست آموزشی پیشنهادی، یک فضای دمکراتیک در نهادهای آموزشی، آزادی سه رهبر دانشجوی زندانی شده.

ح. پ. پ. از برنامه دانشجویان که آشکارا حکومت نظامی را نقض کرد، حمایتی بی شائبه نمود. در این ضمن گروههای مرتجع از سوراخ موشهایشان بیرون آمدند و برای دانشجویان موعظه سر دادند که حکومت نظامی را نقض نکنید، آنها با این بهانه که باید صبر نمود تا تدارکات برای عمل در سراسر کشور کامل گردد. رهبری بخش اپورتونیست دانشجویان بیخردانه در مقابل سازمانهای مربوطه "مادر" سر تعظیم فرود آوردند. آنها برنامه شان را چنان تعدیل کردند که حکومت نظامی را نقض نکنند. اما هیچکس نباید می گفت که آنها جنبش را ترک کرده اند! دانشجویان مبارز خشمگین این رهبران را بیرون کرده و دفاتر شان را تخلیه نمودند.

یک مسئله اینجاست باید گفته شود، تا زمانیکه جنبش دانشجویی مسیر خود را طی می کرد، جنبش ضد حکومت نظامی نیرو می گرفت.

جنبش دانشجویی ارشاد را مجبور به پیشنهاد يك "گفتگو" با احزاب سیاسی مخالف نمود. اما آنچه این گفتگو بدان منتهی گشت پیروسی برای یافتن راهی جهت هم بری از قدرت توسط گروههای گوناگون رقیب در طبقه حاکم بود، درعین حالیکه طبیعتاً قدرت کلیدی را در دست گروه حاکم حاضر نگه دارند. این نوع سیاست تالاری شاید مناسب حال توطئه گران قسری باشد، اما سیاست کارگران و دهقانان چیزیت متفاوت.

با این گفتگو حکومت همچنین سعی نمود استفاده از نیرویش را در جلوگیری از اوج گرفتن جنبش ضد حکومت نظامی تکمیل نماید. با کانالیزه کردن تمامی فعالیت سیاسی بسوی این سیاست تالاری و صرفاً پیش گذاردن پیش شرطهایی برای گفتگو، اتحاد ۱۵ حزب به دولت کمک رساند. کمیته اقدام دانشجویان ابتکار عمل را از دست داد و غیر فعال گشت. بدین ترتیب يك طوفان بسیار پر خروش مبارزه ضد حکومت نظامی بتدریج فروکش کرد.

وقایع ۱۹۸۲

اکنون دانشجویان و توده ها راه را با خون خویش هموار کرده بودند. نیروهای گوناگون سیاسی شروع به بیرون آمدن از لاک خود نمودند.

از يك سو، این پیرویه شاهد يك سری شکافها و انشعابات حزبی بود، که بر خوردگروههای مختلف و اربابان خارجی آنان را که اکنون چشم انداز بر داشتن تکه ای از كيك قدرت را می دیدند، منعکس می کرد. و به همراه آن، اتحادها و ترکیبهای گوناگون احزاب سیاسی شکل گرفت. علاوه بر اتحاد ۱۵ حزب، ترکیب ۱۰ حزب نیز سر بیرون آورد. يك گروه ضد هند شوروی و هوادار سر سخت آمریکا که بوسیله دمکراتیک لیگ (D.L.)، موسس

احمد، يك رئیس جمهور سابق، رهبری می گردید.

اندکی بعد، يك ترکیب ۷ حزبی به رهبری حزب ناسیونالیست بنگلادش (ج.ن.ب. B.N.P.) طرفدار آمریکا، بوجود آمد.

اگرچه ج.ن.ب. تمام سعی خود را کرد، اما هیچ اتحادی از نیروهای واقعاً انقلابی و میهن پرست نمی توانست شکل بگیرد. این جای تاسف بسیار است که نیروهای سیاسی طرفدار هند- شوروی و نیروهای طرفدار آمریکا در جهت موقعیت بهتر یافتن در کنار حونتای نظامی آنقدر قوه قضات داشتند که اختلافشان را به حداقل برسانند و به توافق برسند، در حالیکه نیروهای انقلابی و میهن پرست برای يك مدت طولانی از احساس نیاز شدید به اتحاد با سایر نیروهای مرفقی و اماندند.

چند اتحاد به توافق رسید که يك سری عملیات، از جمله يك اعتصاب عمومی در نوامبر ۱۹۸۲ صورت دهند در آن روز، کارگران، دانشجویان و دیگر بخشهای خرده بورژوازی با اشتیاق فراوان به این فرخوان پاسخ مثبت داده و عظیمتر از آنکه انتظار میرفت در صحنه ظاهر شدند. تمامی خیابانهای داکا انباشته از راهپیمایان شعار دهنده بود. مردم عزمشان را برای جنگیدن تا به آخر با حکومت نظامی به نمایش گذاردند. نه گلوله و نه مرگ آنها را نمی توانست هراسان کند. در جهت سرکوب خشم آنها دارودسته تشنه بخون حونتای تفنگ و سرنیزه را بکار گرفت. بسیاری کشته و زخمی شدند و تعداد بسی شاری دستگیر گردیدند. حکومت يك ممنوعیت جدید بر تمامی فعالیت های سیاسی را تحمیل نمود، درعین حال همچنین يك برنامه برای انتخابات پارلمان، ریاست جمهوری و در سطح محلی را اعلام کرد.

توده های خلق سعی کردند به پیش بروند و جنبش را تشدید کنند. در صورتیکه رهبریت سعی مینمود آنها را عقب نگه دارد. بخشهایی از طبقات

حاکم پورباینگلا که امروزه در اپوزیسیون هستند، در جهت منافع گروهیشان مجبور گردیدند، در ضدیت با حاکمان نظامی متوسل به جنبشها شوند و آنها هیچ چاره ای نداشتند مگر آنکه اجازه دهند این جنبشها تا حدی در راستای منطقی شان رشد نمایند. اما از نقطه نظر پایگاه طبقاتیشان آنها نمی توانستند اجازه دهند که این جنبشها تا بحدی رشد کنند که آنها تنها حکومت حاضر را سرنگون نماید، بلکه تمام سیستم از جمله خود آنها را بزیر بکشند.

اتحاد ۱۵ حزبی و ترکیب ۷ حزبی بر سر يك منشور عام توافق رسیدند. این منشور خواستار پایان حکومت نظامی و محدودیتهای فعالیت سیاسی و احیاء حقوق سیاسی و انتخابات بود. آنها طرفدار سرنگونی قهر آمیز حکومت نظامی نیستند. آنها خواهان سهمی از قدرت از طریق انتخابات هستند، حتی اگر این انتخابات تحت شرایط حکومت نظامی باشد. همچنانکه يك گردن کلفت حزب کمونیست بنگلادش در اشاره به این منشور عام میگوید، "جنبش پنج نکته ای هرگز انتخابات را رد نمی کند، بلکه انتخابات هدف نهائی این برنامه پنج نکته ای است." (فوروم، بولتن شماره ۲۹ ژانویه ۱۹۸۵). این اتحادها نمی توانست اجازه دهد که جنبش ضد حکومت نظامی بسوی دمکراسی حقیقی برای توده های خلق پیش رود. آنها در جستجوی باز گرفتن و دوباره برقرار کردن به اصطلاح دمکراسی خودشان بودند، "دمکراسی" طبقات حاکم که عوامی ليک و ح.ن.ب. در زمان تصدیشان از آن بهره مند شده بودند که چیزی بیشتر از حاکمیت دیکتاتوری عاملین امپریالیسم و استثمارگران گوناگون خارجی بر توده های خلق نیست. آنها از جنبشهای خلق بعنوان اهرهای فشار در چانه زندنیانشان با حونتای استفاده می کنند. جنبش، سازش، دوباره جنبش سازش و عقب نشینی - چنین است منطق آنها. زیرا که منطق جنبش خلق

اعضاء این احزاب) و نیز کم شدن محدودیتهای فعالیت سیاسی و اتحادیه ها را اعلام نمود.

در واقع ۲۲ حزب در دوره جدید گفتگو شرکت جستند. اما اکنون اتحاد بین نیروهای اپوزیسیون شروع به شکاف بر داشتن کرد. اختلاف بر سر این بود که کدام یک از دوشنبه عمده قانون اساسی بر سر انتخابات، بیشترین سود را برای منافع آنها تأمین می نماید.

اتحاد ۱۵ حزبی خواهان بازگشت به سیستم پارلمانی حکومت بر اساس قانون اساسی ۱۹۷۲ بود، در حالیکه ترکیب ۷ حزبی از بازگرداندن سیستم ریاست جمهوری بود که در قانون اساسی معوق مانده، منظور گشته بود. هر دو آنها در ضدیت با دموکراسی خلق قرار داشت، چیزیکه می بایست هدف مبارزه توده ای باشد. زمانیکه

ترکیب ۷ حزبی اعلام نمود که دیگر با برنامه جدید انتخابات همراهی نخواهد کرد، سازش یکبار دیگر از هم پاشید یعنی اینکه دولت و اپوزیسیون نتوانستند ترک جنگ نمایند و این تا حدی برای مردم خوب و مغتنم بود.

دولت این بار انتخابات را برای دسامبر برنامه ریزی کرد. ارشاداعضاء حزب جانادل را که قبلاً به کابینه اش راه یافته بودند، معرفی کرد. اپوزیسیون صدای شکوه اش بلند شد که چنین حکومتی نمیتواند انتخابات بی طرفی را برگزار کند و این که ارشاد ارتش را وارد سیاست می نماید. اپوزیسیون اعلام نمود که در انتخابات شرکت نخواهد کرد شکاف میان دولت و اپوزیسیون به بزرگی گذشته بود.

هر دو گروه اپوزیسیون با این هدف که قدرت سازمانی مربوطه اش را بنمایش بگذارند، بسیج توده ای جداگانه خودشان را برای اواسط اکتبر آماده کردند. ارشاد با فرا خواندن گردهمایی خویش، قبل از

داده بودند که آنها در گفتگوئی تحت این حکومت نظامی " غیر قانونی" شرکت نخواهند کرد. و توده ها در حالت کاملاً آمادگی برای سرنگون کردن حاکمیت نظامی بودند و نه در حال تسلیم طلبی.

بنابراین برای اپوزیسیون شرکت در گفتگو تحت این شرایط حامل ریسک منفرد شدن در بین توده ها را در بر داشت، آنها در شرایطی که چشم انداز منفعت بردن تاریک بود. ارشاد بدون گروههای بزرگتر مانند عوامی لیگ و ح. ن. ب بهره اندکی از ابتکار پیشنهاد گفتگو بدست آورد. بدین ترتیب تلاش مرتجعین درون و بیرون از قدرت از رسیدن به هر گونه توافق عقیم ماند.

در نتیجه، امیدوار بود که با پیشنهاد برقراری انتخابات محلی، اپوزیسیون را به انداختن به موضعی که بطور ضمنی دولت او را به رسمیت بشناسد، قریب دهد. دقیقاً به همین دلیل، احزاب مخالف از شرکت در انتخابات محلی امتناع کردند. این جریان صحنه را برای مسیر خونین اعتصاب اول مارس آماده نمود. دو روز قبل از آن، نیروهای پلیس با یک کامیون سنگین به میان تظاهرات رفتند و دو دانشجوی دانشگاه داکا را کشتند. سپس آنها بوسیله گونداسها (اوباشان) اجیر شده، رعب و وحشت در این میان راه انداختند، بسیاری را دستگیر، زخمی ویا کشتند.

علیرغم چنین سرکوبی این دور اخیر اعتصابات و جنبشها حکومت را به یک موضع دفاعی استراتژیک سوق داد. دولت در حالیکه از ستونهای اساسی قدرتش حفاظت می کرد مجبور گردید در مقابل بعضی خواستها کوچکتر اپوزیسیون عقب نشینی کند. بدین ترتیب حکومت انتخابات محلی را به تعویق انداخت و این بار برای تسهیل شرکت اپوزیسیون در گفتگو، اعضاء زندانی شده احزاب اپوزیسیون را نیز آزاد کرد (تنها

بیشرفت از پائین به بالا ست پس حتی به مراحل عالیت.

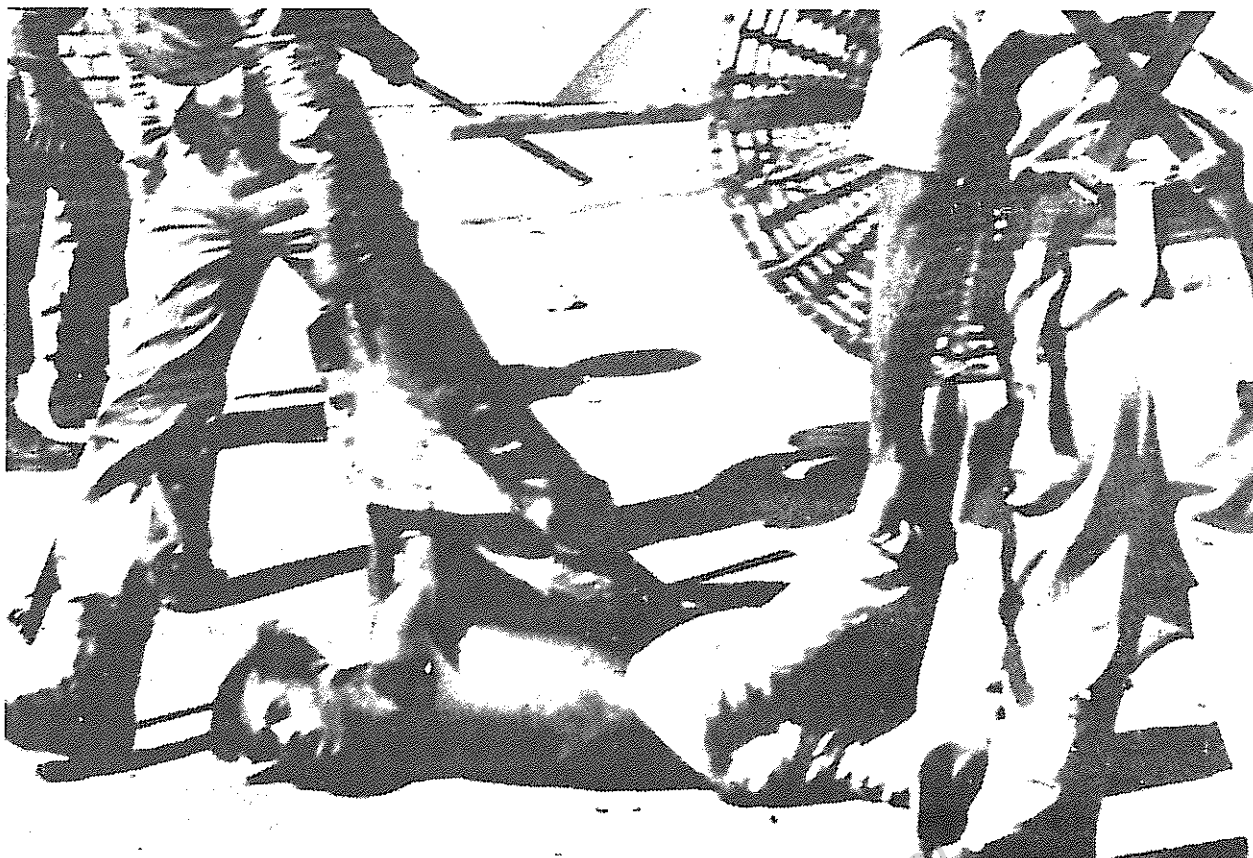
در چنین زمانی در ماه نوامبر ژنرال ارشاد حزبش را بنام جانادل Janadel متشکل از یک دسته شکارچیان ثروت و مزدوران سیاسی به وجود آورد. او رئیس حکومت نظامی بود. اکنون دفتر ریاست جمهوری بنکادش را اشغال کرده تا بدین ترتیب او تمامی قدرتی را که قبلاً صاحب بوده بطور علنی در دست گیرد.

سال ۱۹۸۴

این سال پر بود از جنبشها، کشتارها، سازش، گفتگو، اعتصابات مکرر و عوض شدن تاریخ انتخابات و قس علیهذا.

اوایل سال، ارشاد یک دعوت برای گفتگو را دوباره انتشار داد. پنجاه و نه حزب پاسخ دادند. این حرکت فقط نشان میدهد که در پوربا بنکلا هم این صادق است که اراذل سیاست را بعنوان آخرین مأمن حفظ خود انتخاب می کنند. (نزدیک به یکصد حزب سیاسی در پوربا بنکلا وجود دارد). بعد از نوسانات بسیار، گروههای مهمتر، اتحاد ۱۵ حزبی ترکیب ۷ حزبی و گروههای بنیادگرای اسلامی جماعت - در کل ۲۲ حزب - آنرا رد کردند و اشاره به محدودیتهای مداوم در مورد فعالیت سیاسی نمودند. دلیل واقعی آنها این بود که چیز زیادی از این معامله عایدشان نمی شد.

در آزمان ارشاد هنوز موضع تهاجمی داشت، و از این موضع نسبتاً برتر بود که در جهت اهداف خودش پیشنهاد گفتگو کرد. این اهداف از جمله شامل بودند بر شناسائی ضمنی مشروعیت او از طرف اپوزیسیون و عموماً تضمین کردن موقعیت خودش بوسیله رشوه دادن به محدود کردن هر گونه احتمال رشد یک اپوزیسیون میچین در کرما کرم جنبش قبلی، گروههای اپوزیسیون آشکارا قبول



نمونه ای از دمکراسی ارشاد

خواسته‌های اقتصادی است. ۲۲ حزب به اتفاق حکومت مرتباً تلاش می‌کنند که آنها را با وعده‌های صرف منافع مادی ساکت کرده و شرکتشان را در جنبش محدود سازند. بایسد متذکر گردید که بیشتر سازمانهای کارگری، جنبه‌هایی برای احزاب اپوزیسیون هستند. خلاصه، جنبش آگاهانه پرولتری در پوربائنگلاتازه در حال آغازیدن است و به همین جهت است که هنوز بسیار ضعیف می‌باشد.

در حیطه مسائل دهقانی، هیچ کدام از دسته‌بندی‌های اپوزیسیون نیرو و نفوذی در میان آنان ندارند. بدین خاطر دهقانان نقش اندکی در این جنبش بازی کردند. تنها، پ. پ. سعی نمود که دهقانان را در جنبش حکومت نظامی بسیج نماید.

در مناطق شهری عموماً، پ. پ. فعالانه جنبش ضد حکومت نظامی را با مبارزه مسلحانه در روستاها و سایر جنبشهای دهقانی، پیوند داد.

خیز بر دارند این بود که عوامی لیک و ح. ن. ب. را مجبور به پیوستن به جنبش کرده و این بود که ارشاد و اداره صدور سازشنامه‌هایشان کرد.

هیچ کدام از این نیروها تمایلی نداشتند بگذارند مبارزه ضد حکومت نظامی فراتر از این رشد کند. وضع رهبری پرولتری مانعی گردید.

کارگران و دهقانان

کارگران صنعتی جنبش‌ها را بنا حرکات اقتصادی شروع کردند، اما بتدریج خود را به مبارزه سیاسی ضد حکومت ارتقاء دادند. نقش آنسان حیاتی بود و حتی زمانیکه احزاب اپوزیسیون در اواخر ۸۴ عاقل و باطلس نشسته بودند آنها به مبارزه ادامه دادند، برای مثال دعوت به یک اعتصاب ۴۸ ساعته که اپوزیسیون با آن همکاری نکرد.

با این وجود، جنبش طبقه کارگر هنوز عمدتاً محدود به مرزهای باریک

احزاب دیگر به مقابله برخاست. در این گردهمایی او اعلام نمود که حکومتش غیر سیاسی است، زیرا منیع قدرت او حکومت نظامی میباشد. سپس همانطور که او سعی می‌کرد اختلافات عقیدتی (مذهبی) را دامن بزند، دندانهای زهر آلودش را نشان داد.

هر کدام از دو گردهمایی توده ای که اپوزیسیون رهبری می‌نمود، عظیم بود و نشاندهنده روحیه ضد حکومت نظامی مردم حکومت بسا پیشنهاد سازش جلو آمد. آنها ثمره آرزوهای نیک ارشاد و نه مبارزه. اپوزیسیون نبود. آنها بعد از کساری عظیم مردم پوربا بنگلابودند. توده مردم حتی در زمانیکه احزاب بزرگ غیر فعال بودند، مصمانه با حونتای نظامی جنگیدند و زمانیکه بالاخره اپوزیسیون شروع بحرکت نمود، فقط چراغ سبزی شد برای توده‌ها که با روحیه ای بی پایان و نیروی به قدرت طوفان به درون جنبش

گزارش درباره

يك حمله چريكي

سرکوبگرانه لایق قطع و وحشیانه علیه توده ها دست زدند. دولت مستبدان محلی در ۱۹۸۴، ۱۱ اثن، از جمله چند کادر حزبی را به قتل رساندند. سه فعال حزبی در يك واقعه در آوریل ۱۹۸۵ و يك کادر دیگر کمی بعد از آن کشته شدند. دولت مستبدان محلی از ضرباتی که حزب متحمل شده بود، سرشار از شغف بودند. آنها به حمایت از اهدافشان در "ریشه کن" کردن حزب دست به کارزار تبلیغاتی زدند. دولت تعدادی زیاد از نیروهای ذخیره پلیس و يك گردان مسلح را مستقر کرد و کمیهای زیادی را راه انداختند. آنها بدون تبعیض شروع به دستگیریها، شکنجه و دیگر تدابیر سرکوبگرانه زدند تا بدينوسيله فعالين حزبی و چريکها را پیدا کنند. در دسامبر ۱۹۸۵ يك فعال جوان را تا سرحد مرگ شکنجه دادند. با زسی کل نیروهای پلیس شخصدار این کار شرکت کرد. از میان احزاب سیاسی هوادار آمریکا و شوروی برخی که مواجب بگیر این پیا آن قدرت هستند نیز دست یاری در همه این قتل عامها داشتند. در نتیجه حزب کنترل پایگاه توده ای و دیگر نواحی را از دست داد. اما این سرکوب نتوانست نقش فعال حزب را در این مناطق مانع شود. سقوط کمپ پلیس ضربه ای بر دشمنان خلق و يك پیروزی برای مبارزات انقلابی بود. توده های خلق این پیروزی را با شغف و خوشحالی تجلیل کردند.

گزارش زیر از ح. پ. ب. دریافت گردیده - ج. ب. ف. در ۷ دسامبر ۱۹۸۵ چريکهای حزب پرولتاریای "پوربانگلا" (ح. پ. ب.) طی يك حمله کماندوئی، يك کمپ پلیس که بطور ویژه مأموریت آن در هم کوبیدن سازمان حزب در منطقه "نورسینگ دی" بود را تسخیر نمود. چريکها تمامی سلاحها و مهمات کمپ را مصادره کردند. آنها اعلامیه ها و مایه های حزب را می دادند، سالم از کمپ عقب نشینی کردند. یکی از مأموران پلیس بعد از اثر زخمهای وارده جان سپرد.

این حمله در منطقه نورسینگ دی در ۸۰ کیلومتری داکا صورت گرفت. در این منطقه در لحظه انجام حمله رهبران ارتجاعی هفت کشور آسیائی برای گشایش مراسم "اتحادیه هفت کشور آسیائی برای همکاریهای منطقه ای" جمع شده بودند. سران بنگلادش، بوتان، هند، مالدای، نپال، پاکستان و سریلانکا، بنام آنچه که آنها مقاومت متحد نسبت به "تروریسم" می خوانند، علیه جنبشهای انقلابی، يك میلیارد مردم جنوب آسیا، مشغول راست و ریس کردن قرارداد های توطئه آمیز بودند. چريکها به این توطئه يك سیلی آبدار نواختند. نورسینگ دی یکی از مناطق مبارزاتی پایگاه توده ای حزب می باشد. نیروهای مسلح حکومتی از آوریل ۱۹۸۴ برای سرکوب خیزشهای توده ای در نواحی پهناوری از منطقه به اردو کشی های

این حزب دهقانان و دیگر روستائیان را در جنبش ضد انتخابات بسیج کرد. بعثت این فعالیتها ح. پ. ب. روستائیان بعضی مناطق سیاستهای انتخاباتی را رد کرده و از حضور در مراکز رای گیری خودداری نمودند. در بعضی جاها، آنها اثاثیه کیوسکهای رای گیری را بیرون ریخته و آتش کشیدند. تا اواخر ۸۲ و در اوایل ۸۴ در بعضی مناطقی که پایگاههای توده ای حزب بودند، مبارزه مسلحانه و دیگر جنبشهای دهقانی نیروی واقعی کسب کرده بودند و تعداد بسیاری از مردم بزیر پرچم حزب جمع شده بودند. يك پروسه خرد و نابود کردن مرتجعین محلی و برپائی قدرت خلق آغاز گشت. رشد بیشتر این فعالیتها توسط ح. پ. ب. مرتجعین را به وحشت انداخت و برای اینکه ح. پ. ب. را کوشمالی دهند، آنها گروههای سرکوبگر مسلح سنگینی را علیه توده های دهقانی فرستادند. ۲۲ حزب هرگز در مقابل این سرکوب توده ای اعتراض نکردند، بلکه حداقل بطور مستقیم از دولت حمایت بعمل آوردند. به خاطر تمامی این دلایل ح. پ. ب. بعد از اواسط ۸۴ در موضع نامساعدی قرار گرفت.

با اینحال اکنون حزب یکبار دیگر شروع بر فائق آمدن بر مشکلات کرده است. ح. پ. ب. يك نقش حیاتی در جنبش ضد حکومت نظامی بازی کرده و بر آن تاثیر گذاشت. مرتجعین نمی توانند، ح. پ. ب. را یغسلان. يك عامل رشد یابنده سیاسی به حساب نیاورند.

بغیر از ح. پ. ب. چند سازمان دیگر مانند حزب بنگلادش شاربو هارا (ح. ب. ش. B.S.P.)، حزب کمونیست پوربانگلا مارکسیست - لنینیست (ح. ک. پ. / م. ل. / م. ل. P.B.C.P/M.L.) کم و بیش مبارزه مسلحانه در مناطق روستائی را پیش می برند. گرچه آنها دیدگاههای اشتباهی نسبت به جنبش توده ای ضد حکومت نظامی دارند، مبارزه آنها بدون شك بر نظام

انتخابات بهار، کار دیگری انجام ندادند. بهر حال آنها کار دیگری نمی توانستند انجام دهند. جنبش توده ای ضد حکومت نظامی بسیار فراتر از آن که آنها بتوانند آنرا

دولتی و اجتماعی حاضر ضربه می زند. (جلوتر به این گروهها بیشتر نظر خواهد شد) در چنین زمانی، در اواخر ۸۴، ۲۲ حزب بجز آماده شدن برای

بیدیرند پیش رفته بود، آنها دیگر امیدی به آن نمی توانستند داشته باشند. دو آلترناتیو دیگر آنها جنگ خلق یا یک کودتای نظامی بود. آنها از نقطه نظر منافع طبقاتی فقط می توانند مخالف جنگ خلق باشند، و دیگر آنکه آنها از نفوذی کافی در ارتش برای کودتا برخوردار نیستند. بنابراین آنها بی کار نشستند و خودشان را برای انتخابات آماده کردند. این چنین است چگونگی به پایان رسیدن یک سال پرازنجنش و تلاطم.

۱۹۸۵

در این جو آرام و بدون جنبش، سال ۱۹۸۵ آغاز گشت.

از آنجائیکه احزاب اپوزیسیون تمایل به شرکت در انتخابات، تحت حکومت نظامی را نشان داده بودند، دولت شروع به اجابت کردن بعضی پیش شرطهای انتخاباتی آنها نمود. در مقابل اپوزیسیون اقدامی و در واقع هیچگونه اقدامی برای بسیج علیه حکومت نظامی نکرد. این وضعیت تا فوریه ۱۹۸۵ ادامه داشت.

در این ضمن، پیرویه اتحاد در میان نیروهای انقلابی و میهن پرست شروع شد. اگرچه فستیوال تقریباً پایان یافته اما با توجه به پیشرفت های آینده چنین اتحادی دارای اهمیت بیشتری است. این پیرویه منجر به شکل گیری جبهه های متحدی گشت، جبهه هائی مانند "کمیته انقلابی برای باز رکداشت ایکوشی" (روزشهادت)

"جبهه دمکراتیک انقلابی" و بالاخره "اتحاد رزمندگان دانشجویان" که علیرغم سخت شدن بعدی حکومت نظامی تا به امروز به فعالیت خود ادامه می دهند.

با وجود آنکه ۲۲ حزب طرفدار انتخابات تحت حکومت نظامی بودند، اما جرات علنی کردن این تصمیم را نداشتند. این بدین خاطر بود که تنفر عمیقی در میان توده ها و حتی در میان اعضا این احزاب نسبت به حاکمان نظامی وجود داشت. بدین ترتیب بین -

بستی در این میان حاکم بود که حرکت بین حکومت و اپوزیسیون را مانع می گشت.

این حالت بن بست تا حدی به بوسیله یک مانور خونین حکومت شکسته شد. در ۱۲ فوریه ۱۹۸۵ اوباشان طرفدار دولت بسوی یک راهپیمایی صلح آمیز دانشجویان آتش گشودند و یک رهبر جوان دانشجویان اردانشگاه داکا را به قتل رساندند. چنین قتل هائی در اوج جنبشهای عظیم که مسلماً حکومت را تهدید می کرد قابل توضیح بود. اما چگونه می توان یک قتل را در چنان شرایط آرام توضیح داد؟ در واقع، آتش موجود در میان دانشجویان و دیگران را شعله و ساخت: آنها با خشمی که توسط سرزنشهای رهبران محدود نگشته بود، به اعتراض بر خاستند. جو بسیار رزمنده بود. رهبران ۲۲ حزب یک بار دیگر مجبور گردیدند قبول دهند که در انتخابات شرکت نخواهند کرد. ارشاد فرصت رامختتم شمرده او دوباره مقررات حکومت نظامی را که تا حدی قبلاً نرمتر شده بود، برقرار کرد. یکبار دیگر تمامی فعالیت های سیاسی غیر قانونی اعلام گردید. اگر چه این اقدام زیاد هم برای رؤسای اپوزیسیون آشفته کننده نبود در مورد سران عوامی لیگ و ح پ پ باید گفته شود، در روزی که ارشاد دوباره مقررات حکومت نظامی را برقرار کرد یکی از آن سران در یک نمایش فرهنگی شرکت داشت و دیگری در عروسی. در حالی که هیچگونه برنامه ای از دو گروه بیرون داده نشد، ارشاد بر آن شد که دوباره ریاست جمهوری خود را از طریق رفراندوم عملی سازد. او پیش از آن کابینه را از جانادل انتخاب کرد، انتخابات محلی بسیار به تعویق افتاده را برگزار کرد و در اواسط اوت ۱۹۸۵ یک جبهه سیاسی طرفدار دولت را به راه انداخت بدین ترتیب ارشاد موقعیتش را تا آنجائی که می توانست تحکیم بخشید، در حالیکه

رهبران بزرگ اپوزیسیون تنیلاً نه بر روی صندلی راحتی خود خمیازه می کشیدند.

نیروهای سیاسی و نقش آنها در جنبش

اتحادهای ۱۵ حزبی، ۷ حزبی
اتحاد ۱۵ حزبی گروهی است از هواداران هند - شوروی و نیروهای سیاسی رویزیونیست هوادار چین که بخش اول اکثریت را دارد. این اتحاد بوسیله عوامی لیگ و حزب کمونیست بنگلادش رهبری می گردد. عوامی لیگ شیخ حسینا دست نشانده هند توسعه طلب که از جانب شوروی حمایت میشود است و حزب کمونیست بنگلادش عامل مزد بگیر روسها جاشیو ساما - جتا نتریک دال (J.S.D.) و بنگلادش کریشاک شرامیک عوامی لیگ (PAKSAL) دیگر سازمانهای برجسته هوادار شوروی هستند، بقیه عموماً سوسیال دمکراتهای خرده بورژوازی هوادار بلوک شوروی در غیر این صورت رویزیونیستهای هوادار چین میباشند.

عوامی لیگ سازمانی است بورژوا کمپرادور و فئودال هوادار هند - شوروی. عوامی لیگ از همان ابتدا پیدایش خود رهبری نوعی جنبش ناسیونالیستی را علیه استثمار مردم پوربا بنگلا توسط پاکستان، دردست گرفت. در نبود هر گونه رهبری پرولتاری نیرومند، عوامی لیگ رهبری مبارزه توده ای ضد پاکستانی را غصب کرد. عوامی لیگ ابتدا یک سازمان سیاسی هوادار آمریکا بود، اما در شرایط ویژه سال ۱۹۷۱ زمانی که از یک طرف امپریالیسم آمریکا از ارتجاع پاکستانی پشتیبانی کرد و از طرف دیگر هند توسعه طلب از سه ماه آخر همان سال سوسیال امپریالیسم شوروی از عوامی لیگ در مبارزه اش علیه پاکستان پشتیبانی به عمل آوردند، این حزب اربابان خارجی خود را عوض کرد. آنها پوربا بنگلا را به هند فروختند.

ترکیب ۷ حزبی تحت رهبری ح ن ب در بر گیرنده نیروهای

مربوطه این احزاب نسبت به انقلاب اجتماعی کندو کاو شود.

(۱) از میان نیروهای فعال جنبش ضد حکومت نظامی، دمکراتیک لیگ، ح.ن.ب، عوامی لیگ و جماعت ارتجاعی ترین هستند. آنها بطور مطلق و کامل مخالف هر گونه تغییری در دولت و نظام اجتماعی موجود میباشند. حزب ناسیونالیست بنگلادش (ح.ن.ب) دمکراتیک لیگ و عوامی لیگ هم از ۱۹۷۱ یک زمانی در قدرت دولتی شرکت داشته اند، و ماهیت کاملاً ارتجاعی ضد میهنی و مستبدانه شان را ثابت کرده اند. آنها هزاران انقلابی، میهن پرست، از جمله صدها زندانی

را سرکوب کردند، و به کارمستخدین کم دستمزد بالکل پایان دادند. آنها در جنبش ضد حکومت نظامی همیشه ثابت نموده اند که آماده نبرد برای منحرف کردن کل جنبش بطرف کانالهای سیاستهای پارلمانی هستند. تعهد و التزام آنها مبنی بر اینکه "مخالف حاکمیت نظامی هستند و نه بهیچوجه ارتش"، پیش از آنکه تملق و چاپلوسی طراحی شده برای کشیدن ژنرالها به طسرف خودشان باشد، قول محکمی است برای دست نخورده نگهداشتن نظام موجود.

پایه طبقاتی این دیدگاه و به ویژه تلاش آن بر سرکوب برنامه انقلابی، برنامه ای که امروز در جهت زدن ۵ دشمن می باشد، این است که آنها سازمان بوروکراتهای کمپرادور و فئودالها و در خدمت منافع این طبقات می باشند.

(۲) این دومین دسته احزاب حامی برنامه پنج نکته ای تشکیل شده است از الف) عوامل جیره خوار شیوری (ح.ک.ب)، و عوامل سر سخت روسی مانند) NAP(M), NAP(H) حزب ایکوتا، PAKSAL، ب) سوسیال دمکراتهای هوادار شیوری مانند

BSD، حزب کارگران، و JSD (ج) هواداران رویزیونیستهای چینی، RCL، UPP، حزب دمکراتیک، BSD(T) و BSP(AD) و غیره.

و سوسیال دمکراتها که علیرغم صفت تا حدی رزمنده شان، به خاطر دنبالچه بودنشان و ماهیت طبقاتی شان قادر نگردیدند جنبش حکومت نظامی را حفظ کرده و رهبری نمایند. کسانی که در آرزوی دست زدن به یک کودتای نظامی در یک موقعیت استثنائی بودند در میان این سه دسته بندی پخش بودند.

گروههای سه دسته، علیرغم اختلافات گوناگون در یک چیز اشتراك داشتند: آنها تا مدتها بعد از اعلام حکومت نظامی، اقدامی علیه آن بعمل نیاوردند، و در اقع مخالف چنین حرکتی در عمل بودند.

بلوک ۱۰ حزبی

بلوک ده حزبی به وسیله دمکراتیک لیگ، موسناک احمد این عامل سر سخت امپریالیسم آمریکای رهبری گردید. دمکراتیک لیگ یک سازمان ارتجاعی قشری است. این بلوک نفوذ اندکی بر جنبش داشت و به خاطر توطئه های قصری، دمکراتیک لیگ و انشعابات میان گروههای متلاشی گردید.

جماعت اسلامی

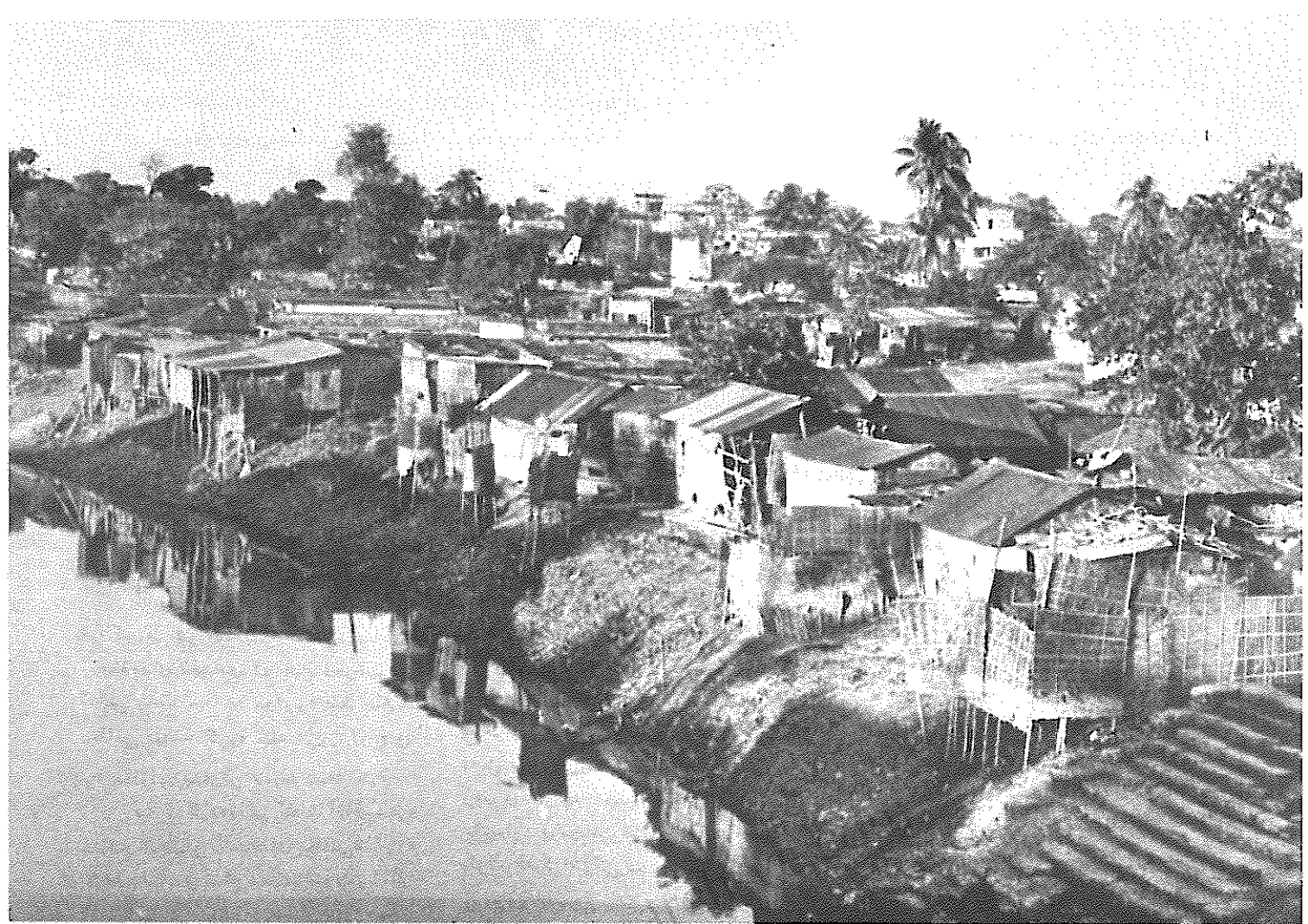
این سازمان قشری بنیاد گرای اسلامی در خدمت امپریالیسم و دلارهای نفتی عربستان سعودی است. آنها مورد نفرت مردم پورباینگلا هستند. در دوران مبارزه آزادیبخش (۱۹۷۱)، جماعت در کنار نیروهای اشغالگر پاکستان ایستاد و هزاران نفر را کشت. آنها همانک بسا اتحادهای ۱۵ حزبی و ۷ حزبی در جنبش ضد حکومت نظامی شرکت جستند. علیرغم اختلافاتی که از ارتباطهای بین المللی آنان، بر می خیزد، عوامی لیگ، ح.ن.ب، دمکراتیک لیگ و جماعت دارای یک پایه طبقاتی هستند: آنها سازمانهای بوروکراتهای کمپرادور و فئودالها می باشند، همه آنان از همان برنامه پنج نکته ای حمایت میکنند. ارزش آن دارد که کمی بیشتر در نظرات

هوادار آمریکا و چین میباشد. ح.ن.ب خودش گروه چهل تکه ای است که تشکیل شده از شکارچیان ثروت و گروههای متلاشی شده که تحت نظارت حکومت بوسیله ژنرال ضیاء الرحمن دور هم جمع گردیدند. ح.ن.ب که مانند عوامی لیگ یک سازمان کمپرادور بوروکراتها و فئودالها است، خودش عروسک خیمه شب بازی در دستان امپریالیسم آمریکای می باشد. این احزاب سیاسی را بر پایه بر خوردشان به جنبش ضد حکومت نظامی میتوان در سه دسته طبقه بندی کرد:

الف) بدون در نظر گرفتن هر گروهی در تمامیت خودش، عناصر و جناحهای تعدادی از این احزاب در تمامی مدت مخالف مبارزه ضد حکومت نظامی بودند. گروه شاه عزیز از ح.ن.ب را میتوان بعنوان نمونه یاد کرد.

ب) گروههایی که با انگیزه منافع خودشان باحزبهای نظامی مبارزه کردند اما در تمام مدت موضوع سازشکارانه داشته و همیشه چشمشان بر سهمی از قدرت دوخته بود. حتی حکومت نظامی، عمده ترین این احزاب عوامی لیگ، ح.ن.ب و کمونیست بنگلادش میباشند.

نفوذ آنها عامل بر جسته ای بود در ممانعت از پیشروی مبارزه ضد حکومت نظامی. آنها مجبور شدند بخاطر آگاهی و رزمندگی توده ها از جمله رده های پایین تر خودشان، به مقدار زیادی وارد مبارزه شوند. این رزمندگی محصول مبارزات اولیه، اساساً دوره های (۷-۱۹۶۹ و ۷۴-۱۹۷۲ بود. دوره اول شاهد بر پائی جنبشهای توده ای و مبارزه مسلحانه توسط خلق پوربا بنگلا علیه پاکستان بود. مبارزه قهرمانانه ای که عوامی لیگ و حزب کمونیست بنگلادش به آن خیانت کردند. در دوران ۷۴-۱۹۷۲، ح.ن.ب و دیگر نیروهای میهن پرست و دمکرات مبارزه سراسری کشور را علیه رژیم دست نشانده شیخ مجیب توسعه دادند. ج) آن گروههای خرده بورژوازی



منطقه ای در داکا

(بنگلادش سامیابادی دال) [مارکسیست - لنینیست] یکی از چند حزبی که ترجمه نام بنگالی آن به انگلیسی میشود حزب کمونیست بنگلادش (م.ل.)، این گروهها را بر پایه خط ایدئولوژیک و سیاسیشان و دیدگاهشان نسبت به حکومت نظامی میتوان به ترتیب زیر گروه بندی نمود:

الف) بنگلادش شاربهارا پارتنی

(BSP) و حزب کمونیست پوربابنگلا

م.ل (ج.ک.ب.م.ل) با وجود آنکه اختلافاتی بر سر بسیاری موضوعات دارند خط آنها بر سر جنبش ضدحکومت نظامی متحدشان می کند. هر دو گروه مبارزه مسلحانه را پیش می برند، اما BSP اندیشه مائوئست دین را رد کرد و خوجه ایست و رویزیونیست شده است. BSP با RIM (ج.ا.ا) مخالفت می ورزد، درحالیکه ج.ک.ب - م.ل

بسیاری از انقلابیون و میهن پرستان صادق را به کجراه کشانند بدون افشاء و بر داشتن نقاب از چهره آنها، پیشبرد جنبش کمونیستی یا حتی جنبش برای دمکراسی اصیل خلق بسوی اهداف مورد نظر، امکان پذیر نیست.

نیروی انقلابی و میهن پرست مخالف پنج دشمن

اگرچه تعداد نیروهای انقلابی و میهن پرست راستین که با پنج دشمن مصاف کردند زیاد است، آنها در سازمانها و گروههای کوچک پخش هستند. بنابراین با وجود پراکندگی آنها نفوذ زیاد بر توده ها ندارند، اما نیروی مرکب آنان کم نیست. از میان این گروهها تنها شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ج.ب.پ (P.B.S./M.L. ج.ک.ب - م.ل)

آن نیروهای گروههای (ب) و (ج) همگی رفرمیستهای خرده بورژوا هستند که در کنار سیستم می ایستند، سوسیال دمکراتهای میان آنها در مبارزه ضد حکومت نظامی دنبالچه عوام لیک، حزب ناسیونالیست بنگلادش و حزب کمونیست بنگلادش شدند. آنها از موضع رفرمیستی شان خواهان جنبشهای اقتصادی گروههای حرفه ای گوناگون هستند. آنها این نکته را گرفته و استدلال میکنند که دنبالچه بورژوازی نیستند بلکه با آنان بر یک پایه تاکتیکی متحد میشوند، آنها حتی برای توجیه مسئله به لنین استناد میکنند. این استدلال نمی تواند این مسئله را پرده پوشی کند که آنها بطور کامل برنامه بورژوازی کمپرادور را پذیرفته اند و به آنها کمسک کرده اند تا نظام حاضر دست نخورده باقی بماند. با این وصف آنها قادرند

مرگ و زندگی در بنگلادش

کشوری که اکنون بنام بنگلادش شناخته شده، سالها بخشی از امپراطوری بریتانیا بود. تحت حکمرانی بریتانیا، آنچه که اکنون بنگلادش است، بنگال شرقی را تشکیل می داد که اکثریت جمعیت آن مسلمان هستند. بنگال غربی که پایتختش کلکته و زبان مردمش - مانند اکثریت مردم در بنگلادش - بنگالی است، بخشی از هند می باشد. بنگلادش بعد از بخشی از پاکستان (پاکستان شرقی) را تشکیل داد، تا اینکه در ۱۹۷۱ متعاقب یک سری حوادث، جنگ تجزیه طلبانه در گرفت و دوبلوک امپریالیستی با مانورهای پیچیده ای وارد ممر که شدند، پاکستان شرقی از پاکستان جدا شده و بنگلادش را تشکیل داد. داکا بابیش از ۴۰ میلیون نفر، پایتخت کشور است. بجز شهر - کشورهای مانده منگ کنگ یا موناکو، بنگلادش کشوری است که بیشترین جمعیت نسبی را در جهان دارد: بیش از ۸۰ میلیون نفر در منطقه ای تقریباً بوسعت چکسلواکی زندگی می کنند. این کشور همچنین یکی از جوانترین (نیمی از جمعیت زیر ۱۷ سال هستند) و یکی از فقیرترین کشورهای جهان است.

بانگامی به آمار زیر می توان درکی از معنای سلطه امپریالیستی و نیمه فئودالی بر مردم بنگلادش بدست آورد: ارقام مشابه از آلمان غربی بعنوان پایه ای برای مقایسه آورده می شود.

بنگلادش	آلمان غربی
متوسط عمر	متوسط عمر
۴۷ سال	۷۳ سال
درآمد سرانه	درآمد سرانه
۱۴۰ دلار	۱۰۱۷۱ دلار
نسبت مرگ و میر نوزادان (از هر ۱۰۰۰ نفر)	نسبت مرگ و میر نوزادان (از هر ۱۰۰۰ نفر)
۱۳۳	۱۲/۲
دکتر (هر ۱۰۰ هزار نفر)	دکتر (هر ۱۰۰ هزار نفر)
۸	۲۳۰
مصرف روزانه کالری	مصرف روزانه کالری
۱۸۷۷	۲۶۵۲
باسوادی	باسوادی
٪۲۹	٪۹۹

منابع: سالنامه ۱۹۸۵، دایره المعارف بریتانیکا، آلمانک جهان ۱۹۸۲

که با پنج دشمن مخالفت می ورزند، آنها برای این پایه که بعضی از آنها "رویزیونیست" یا "ضدانقلابی" می باشند، بدین ترتیب آنها عملاً مخالف اتحاد خلق بر پایه برنامه انقلاب دمکراتیک نوین هستند. (ب) دیگر بخشهای نیروهای چپ، جنبشهای ضد حکومت نظامی را پیش برده یا حداقل خواهان پیش برد آنها هستند. با اینحال، آنها عاجز از درک این مسئله اند که اتحاد نه تنها با دیگر نیروهای چپ امکان پذیر است بلکه بطور تاکتیکی با نیروهای که مخالف پنج دشمن نیستند این امر امکان پذیر می باشد و اگر به استراتژی انقلابی محکمی اتکا شود، نیروهای انقلابی از چنین اتحادی سود خواهند برد. ترس آنان از این مسئله است که نیروهای انقلابی خود "مورد استفاده" هواداران پنج دشمن قرار خواهند

انقلابیون قرار داده است آنها خود را محدود به شعار استراتژیک ضد امپریالیسم و ضد فئودالیسم مینمایند. و در عمل در مقابل جنبش دمکراتیک ضد حکومت نظامی قرار میگیرند. آنها در عمل قادر نیستند این حقیقت را درک کنند که جنبش ضد حکومت نظامی کاربرد ویژه این استراتژی در مقابل اوضاع ویژه حاکمیت نظامی است و بنابراین پیشبرد این خط استراتژی از کانال انجام وظایف ویژه صورت میگیرد. بدین دلیل آنها مسئله جنبش ضد حکومت نظامی و انواع و درجات مختلف اتحاد لازم با نیروهای دیگر ضد حکومت نظامی را درک نکرده و حتی سعی به درک آن نمی کنند. پس بطور عینی بی فعالیتی آنان بسود ادامه زندگی حاکمیت نظامی است. بالاخره، آنها حتی مخالف اتحاد با نیروهای هستند

ادعای جانبداری از اندیشه مائو - ته دون را دارد و در عین حال چشم بسته خطاها و شیوه های رفیق چارو مازومدار را دنبال می کنند (رفیق مازومدار رهبر بنیانگذار حزب کمونیست هند - مارکسیست - لنینیست بوده، او در سال ۱۹۷۲ توسط دولت مرتجع هند کشته شد). برخورد ح. ک. ب. / ل نسبت به جنبش انترناسیونال انقلابی (ج. ۱۰۱ - RIM) منفی است. هیچکدام از دو گروه نه سازمان توده ای و نه جنبشهای توده ای را هدایت نمی کنند، بعلاوه آنها خط و راه مشخصی را برای حل این مشکل ندارند.

موضع آنها بر سر مسئله حاکمیت نظامی نیز یکی است: آنها درک نمی کنند که حاکمیت نظامی پایه اوضاع ویژه ای داده و بدین ترتیب وظایف و تکالیف جدیدی را در مقابل

گرفت، بنابراین آنها با خط تاکتیکی ح. پ. پ. مبنی بر اتحاد بسا هر نیروئی که خواهان هدایت جنبشهای ضد حکومت نظامی است مخالفت می‌ورزند. گروههایی که در این دسته قرار می‌گیرند عبارتند از: حزب کمونیست انقلابی بنگلادش مارکسیست-لنینیست و حزب کمونیست بنگلادش م/ل.

در رابطه با این گروهها، مسئله به اصطلاح "چیپهای" که با اتحاد ۱۵ حزبی و ۷ حزبی متحد شده اند، مطرح میشود. این "چیپها" ادعا میکنند که بطور "تاکتیکی" با این طرفداران برنامه پنج نکته ای عقد اتحاد بسته اند - اما در حقیقت این وحدت بروحدتي تحت برنامه پنج نکته ای تبدیل می‌شود. موضع آنها موضع رفرمیستی است و آنها در واقع بوسیله طرفداران برنامه پنج نکته ای "مورداستفاده" قرار گرفته اند. بدین جهت درک آنان از اتحاد راست روانه و درک حزب کمونیستی انقلابی بنگلادش (ح. ک. ا. ب. م/ل) و (ح. ک. ب. م/ل) انحراف چپ روانه است. اولی تحت پوشش اتحاد تاکتیکی دنباله روی مرتجعین شده و دومی از ترس اینکه مورد استفاده قرار بگیرد با اتحادی که لازم و امکان پذیر است، مخالفت می‌ورزد.

بر سر مسئله اندیشه مائوتسه - دون موضع این دو حزب سانتریستی است. ح. ک. ا. ب. م/ل هنوز بر چسب روبریونیستی بر اندیشه مائوتسه دور نژده، اما از طرف دیگر از آن بمتابیه يك دستاورد معاصر مارکسیسم - لنینیسم حمایت نمی‌کند. آنها در گذشته مبارزه مسلحانه را بکار بستند، اما از چند سال پیش آنرا کنار گذاشته اند. اخیراً آنها به موضع "سازمان گرائی توده ای" روی آورده اند (این در پور با بنگلادش خطی است که به بهانه اینکه سازمانهای توده ای و جنبشهای توده ای تنها ابزار انقلاب هستند، مبارزه مسلحانه را رد میکنند). آنها

از سوئی فرا خوان اتحاد نیروهای انقلابی و میهن پرست را نپذیرفتند و از سوی دیگر زمانیکه در اوائل ۸۵ يك پروسه جداگانه اتحاد آن نیروهای که مخالف پنج دشمن بودند آغاز گشت، سازمانهای توده ای حزب کمونیست انقلابی برای شرکت در آن قدم پیش گذاشتند. این حرکتها فقدان خط مشخص و يك موضوع روشن بر سر مسئله اتحاد از سوی ح. ک. ا. ب. م/ل را آشکار می‌کند. حزب کمونیست بنگلادش (م/ل) بر مسئله اندیشه مائوتسه دون سکوت اختیار کرده است. آنها بجای جنگ طولانی مدت که روستاها پایگاه آن است، از تز خیزشهای توده ای که شهرها مرکزشان باشد، حمایت می‌کنند. پراتیک آنها اساساً محدود به بحث های تئوریک و فعالیتها فرهنگی است. این گروه اخیراً از چندی قبل تحت فشار از سوی فعالین خودش و بمتابیه انعکاسی از خط منززلش برای اتحاد با نیروهای دیگر علیه پنج دشمن کامهای اندکی بر داشته است. با این وجود، مانند حزب کمونیست انقلابی بنگلادش موضع آنها هنوز اساساً بر سر این مسئله سانتریستی است.

ج) دسته بندی سوم، جنبش ضد حکومت نظامی حاضر را صرفاً يك نزاع بین دو گروه از سکاها و بسه عنوان يك جنگ میان عوامل امپریالیسم آمریکا، سوسیال امپریالیسم شوروی و هند توسعه طلب، تحلیل می‌کند. در نتیجه، آنها لزومی بر داشتن يك نقش فعال در این عرصه نمی‌بینند. این حقیقت دارد که نزاع میان دشمنان يك جنبه از این وضعیت است اما این تمامی تصویر را در بر نمی‌گیرد. يك تضاد عینی بین مردم پور - با بنگلادش و رژیم نظامی وجود دارد که پایه این جنبش را شکل می‌دهد.

این دیدگاه تنها تضادهای میان کمپ دشمن را می‌بیند و نه تضاد دشمن و خلق را. بدین جهت این دیدگاه آنها را به تماشاگرانی عاجز

تبدیل می‌کند. این گروهها همین نظر را دوران استعماری بریتانیا (قبل از ۱۹۴۷) نسبت به تضاد مذهبی و همچنین نسبت به جنگ آزادیبخش ۱۹۷۱ داشتند. آنها جنگ ۷۱ راتنها يك توطئه شوروی و هند می‌خواندند. آنها درک نمی‌کنند که تضادی بین حال-کمیت پاکستان و مردم پور با بنگلادش وجود داشت و بدین خاطر مردم دست به مبارزه مسلحانه زدند تا به استثمار پور - کستان پایان دهند. و به این دلیل بود که عوامی ليگ (حزبی که در راس مبارزه ضد پاکستان قرار داشت)، آمریکا، اتحاد شوروی و هند توانستند توطئه هایشان را پیش ببرند. سکاها نمی‌توانند توده های وسیع خلق را بدون پایه عینی "در نزاع" شان بسیج نمایند. این گروهها در این دیدگاه ماتریالیستی کمبود دارند و بنابراین قادر نیستند نقشی، یا حداقل هر نوع نقش آگاهانه ای در این جنبشها بازی کنند.

د) ح. پ. پ. در سرتاسر این دوره مبارزات ضد حکومت نظامی، يك نقش مهم بازی کرده است. این حزب اولین نیروئی بود که برای تمامی جنبشها حکومت نظامی، تضاد بین خلق پوربا - بنگلادش و رژیم نظامی را شناسائی کرد، این حزب اولین نیروئی بود که فراخوان يك جنبش متحد با هدف بر اندازی حوثا را اعلام نمود. ح. پ. پ. طی اعلامیه ای خواستار اتحاد میان نیروهای ضد حکومت نظامی، بر پایه حداقل سه نکته گردید، و همراه با آن، این حزب همچنین از نیروهای که مخالف پنج دشمن بودند، خواهان اتحاد به حول برنامه انقلاب دمکراتیک نوین شد. ح. پ. پ. علیرغم اشتباهات چپ روانه قبلی خود و نتیجتاً فقدان تجربه در

جنبشهای توده ای، برای رشد و تاثیر گذاردن و رهبری کردن جنبش ضد حکومت نظامی در شهرها، کار و کوشش کرده است. حزب برای این کار خط و شیوه هایش را تکامل داده تجربه ها و موفقیتهايش بدست آورده است.

ح. پ. پ هنوز يك سازمان كوچك است. بعلاوه، دشمنانش مدام فشارهای عظیم بر آن وارد کرده اند، و بدین خاطر است که در نبود يك اتحاد بزرگتر از نیروهای انقلابی و میهن پرست، حزب علیرغم تمامی کوششهای صادقانه اش، نتوانست به موفقیتهای مطلوب در مسیر درست انداختن جنبش توده ای ناآل گردد.

ح. پ. پ همراه با جنبش توده ای مبارزه مسلحانه را در نواحی روستائی بعنوان وظیفه اصلی هدایت کرد، حزب این خط را قاطعانه برافراشته داشت که بدون مبارزه مسلحانه براندازی دیکتاتوری نظامی غیر ممکن است.

زمانیکه رژیم ارشاد سعی کرد تاسیسات آموزشی ارتجاعی قشری خود را، کند، و زمانیکه بخش آگاه دانشجویان و روشنفکران، درحالیکه این سیاست آموزشی را رد می کردند، آلترناتیو سیاسی دیگری پیشنهاد نکردند، این حزب پرولتاریای پورباینکلا (ح. پ. پ) بود که چنین سیاستی را فرموله کرده و در سطح وسیعی پخش نمود.

از میان تمامی این فعالیتهای ح. پ. پ موفق گردیده تا تصویر و تأثیرش را بر نیروهای گوناگون چپ و بخشی از توده ها دوباره برقرار سازد و بعضی از آنها را بزیسر پرچم بسیج کند. این حزب هم چنین برای شروع پروسه اتحادی در میان نیروهای انقلابی و میهن پرست اقدام کرده است، و این دستاورد مهمی از جنبش حکومت نظامی می باشد.

دهقانان و جنبش

فوقاً اشاره شد که در کل، جنبش ضد حکومت نظامی، که علاوه بر دانشجویان بطور فزاینده ای دیگر بخشهای خرده بورژوازی و کارگران را نیز در بر می گرفت، در شهرها متمرکز بوده است، و این تا حد زیادی در رابطه با قدرت و خط بسیاری از گروههای درگیر در جنبش ضد حکومت نظامی بود. حتی زمانیکه این گروهها فعالیت در مناطق روستائی به پیش برده اند، این عموماً بمعنای کار در

میان خرده بورژوازی روستائی که در مناطق خارج از محدوده و شهرهای كوچك زندگی می کنند، بوده است. جمعیت عظیم روستاها، دهقانان، بویژه دهقانان فقیر، بی زمین و دهقانان میانه حال و دیگر قشرهای کارگران روستا هستند. بنابراین سازمان روستائی باید بمعنای سازمان میان این مردم باشد. اما سازمانهای بورژوائی و خرده بورژوائی بدلیل خط طبقاتیشان عاجز از این امر می باشند، همانگونه که دانشجویان بودند. تنها ح. پ. پ حقیقتاً پایه های سازمانی در مناطق روستائی داشت، گرچه هیچکدام نه سراسر و نه خیلی قوی بودند. و تنها ح. پ. پ بود که واقعاً وظیفه هماهنگ و یکی کردن جنبش توده ای شهری با مبارزات مسلحانه و دیگر جنبشهای توده ای دهقانی را بعهده گرفت. دیگر نیروها که کارشان را در مناطق روستائی متمرکز کردند، ح. پ. پ و BSP و حتی مبارزه - مسلحانه براه انداختند، بخاطر نظرات اشتباه هم بر جنبش ضد حکومت نظامی و هم دهقانی، از بسیج توده های دهقانی در جنبش باز ماندند.

ح. پ. پ موفق گردید مضحکه انتخابات ارشاد را در پایگاههای سازمانی خودش بی اثر کند، اما از آنجائیکه ح. پ. پ حزبی كوچك در این کار تنها بود، گسترش وسیع جنبش ضد حکومت نظامی در میان جمعیت روستائی غیر ممکن بود. ح. پ. پ حتی عملیات مشترکی را برای خنثی کردن نمایش انتخاباتی به بعضی از نیروهای هوادار برنامه پنج نکته ای پیشنهاد نمود، اما در حالیکه بعضی از فعالین رده های پائین تر قدم پیش گذاردند، رهبران ترجیح دادند این پیشنهاد را نادیده بگیرند.

خلاصه، جنبش ضد حکومت نظامی نه توانست دهقانان را بسیج نماید و نه وسیعاً بر آن تأثیر بگذارد. این یکی از دلایل برجسته ای است که چرا این جنبش با وجود هدف گرفتن بر اندازی حکومت نظامی - هیچ

موفقیتی کسب نکرد. زیرا بدون مبارزه مسلحانه توده های دهقانی سرنگونی چونتای نظامی ارشاد امکان ندارد. مشکل دیگری در رابطه با تحلیل اینکه چرا و تا چه حد کار در میان توده های دهقان انجام گرفت، وجود دارد: مبارزه مسلحانه امروز در پورباینکلا بدون پیش بردن مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریا، برقرار یك پایگاه استوار در میان توده های روستائی امکان پذیر نیست، از طریق مبارزه مسلحانه است که ح. پ. پ به کار سازمانی و برقراری پایگاهش در میان دهقانان و برپائی مناطق توده ای در چند ناحیه ادامه می دهد. زمانیکه مبارزه مسلحانه ترك گفته شود، تمام دست آوردها از بین می روند. موقعیت کنونی گروه هوادار چین RCL و نیمه خوجه ایستها BRCP/M.L. شاهد براین مدعاست. هر دو گروه علیرغم خطاهای متفاوتشان، مبارزه مسلحانه را هدایت کردند و در زمانهای معینی دارای نیرو و استحکام سازمانی در مناطق روستائی بودند. اما از آنجائی که مبارزه مسلحانه را رد کرده اند قدرت سازمانیشان در میان دهقانان در حال از بین رفتن است و انفرادشان در میان توده های روستائی روزافزون می باشد.

با وجود آنکه ح. پ. پ مبارزه مسلحانه را هدایت می کند، ولی هنوز قادر نبوده آنگونه که میخواهد دهقانان را بسیج نماید. این بخشا به علت فشار ثابت نیروهای ارتشی دولت علیه مناطق پایگاهی ح. پ. پ بود، که كمك احزاب ارتجاعی سیاسی به دولت نیز می بایست به آن اضافه شود. ح. پ. پ بعد از چهار سال در زیر حملات آنان قرار گرفتند، مجبور گردید از بعضی از این مناطق عقب نشینی کند، و بدین ترتیب نتوانست دهقانان را برای شرکت در این جنبش آنگونه که ممکن بود بسیج نماید. همچنین مشکل برقراری رهبری حزب در سراسر کشور نیز وجود دارد.

بقیه در صفحه ۵۸

تسخیر زوهای امپریالیستی

نوشته‌هایی برای بحث در مورد استراتژی انقلابی

اولین مقاله از "زنجیرهارا پاره کنیم!"، مانیفست دسته انقلابی —
انترناسیونالیست دربریتانیا، می باشد.
این گروه که اخیراً تشکیل یافته
شامل اعضای تشکیلات منحل شده گروه-
های نائینگهام و استاکپورت که از
امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی بودند، می باشد.
گزیده دوم از کلکتیو کمونیستی تبلیغ-
ترویج درایتالیامی باشد، که از نشریه
"برای سازمان انقلابی کمونیستی-
کارگری" اخذ شده است. هر دو سند مورد
بحث بترتیب در مکانهای زیر قابل
دسترس می باشند:

Leeds Alternative
Publications, Box No. 7, 59 Cook-
ridge St., Leeds LS2 3AW (U.K.);
and Centro Documentazione, via
D'Aquino 158, 74100 Taranto,
Italy.

ما از اسناد و مساعدت های بیشتر در این
زمینه استقبال می کنیم - ج. ب. ف.

ما این مختصر را گزیده ایم تا بحث را بر
روی دو موضوع مرتبط بهم ساختمان حزب
و برنامه برای انقلاب در این کشورهای
خاص متمرکز کنیم. هر دو این اسناد
تلاشی هستند در جهت ارائه یک تحلیل
پایه ای از یک کشور خاص، سنتزی از
تجارب انقلابی آنجا، و خطوط عمده یک
برنامه انقلابی. هر دو این اسناد،
نمایانگر تلاشی هستند در جهت متحد کردن
کمونیستهای این کشورها در سطح عالیهتر.
آنها دارای این نقطه نظر مشترک هستند
که توان ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی
پرولتاریا در ابعاد بین المللی و در شرایط
کنونی جهان، گروههای نسبتاً کوچک و
محلی را ملزم و قادر می سازد که از فرصت
استفاده کرده و سرعت مبنائی ایدئو-
لوژیک سیاسی و تشکیلاتی را برای
تاسیس و ساختمان حزبی پیشاهنگ
تکامل دهند - حزبی که بدون آن انقلاب
امکان پذیر نخواهد بود.

استراتژی انقلاب در کشورهای
امپریالیستی نیازمند کار و مبارزه
بیشتری در صفوف انقلابی می باشد. بر-
قراری احزابی منکی بر مارکسیسم
لنینیسم اندیشه ماثوته دون در این
کشورها، در شرایطی که تعداد این احز اب
بسیار کم است و در آنجا جنبش، با موانع
خاصی روبرو بوده، وظیفه ای است که
مورد توجه جنبش کمونیستی بین المللی
بطور کلی می باشد. بیانیه جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی پایه ای است برای
بحث و مجادله بیشتر. اما مطمئناً جوابگوی
این مسئله بسیار مهم نمی باشد.
مقالات زیر تلاشی هستند در برا ه
انداختن این بحث. این مقالات گزیده
نسبتاً کوتاهی از اسنادی مفصلتر میباشند.

بریتانیا: مانیفست دستة انقلابی (قطعات انتخابی) انترناسیونالیستی

رابخشاً توسط تاثیرات ریزیونیستی قوی بر تشکلات کمونیستی در بریتانیا تشریح کرد تاثیراتی که این تشکلات در درون جنبش کمونیستی بین المللی و در زمانهای گوناگون در معرض آن قرار داشته اند. اما دلیل عمده شکست مارکسیست لنینیستهای بریتانیادر ساختن یک حزب و جنبش کمونیستی انقلابی پایدار را می توان به کمبودهای ایدئولوژیک و سیاسی خود آنان معطوف داشت. بطور عام می توان این مسئله را به مثابه قصور در جدی گرفتن واقعی مارکسیسم لنینیسم، مبارزه واقعی در دست یافتن به یک وحدت حقیقی بین تئوری و پراتیک انقلابی پرولتری تلفیق داده شده با شرایط بریتانیا، مشخص کرد. بقیه در صفحه ۵۱

توده ها، اعمال یک خط انقلابی توده ای و بخصوص توجه به حل مسائل عاجل سیاسی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنهاست، ساخته شود. (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) در بریتانیا جنبش مارکسیستی لنینیستی هرگز قوی نبوده است. این امر رابخشاً می توان توسط موقعیت بریتانیا در جهان، به مثابه یک قدرت امپریالیستی مهم، و متعاقب آن قدرت جاذبه سیاستهای رفمیستی که این شرایط مادی، طبقه کارگر را در معرض آن قرار می دهد، توضیح داد. همچنین می توان آن

ساختمان حزب انقلابی "در کشورهایی که حزب مارکسیست لنینیست موجود نیست، وظیفه فی الفور مقابل پای کمونیستهای انقلابی آنجا عبارت است از تشکیل چنین حزبی با کمک جنبش بین المللی کمونیستی. کلید تشکیل حزب عبارتست از تکامل یک خط و برنامه سیاسی صحیح، هم در رابطه با ویژگی های کشور مورد نظر و هم اوضاع جهانی بطور کلی. حزب مارکسیست لنینیست باید در ارتباط نزدیک با امر پیشبرد کار انقلابی در میان

ایتالیا: برای سازمان مارگری (قطعات انتخابی) انقلابی

قدرت سیاسی پرولتاریا از طریق مراحل ضروری و اتحادهایی که با توجه به شرایط کشورهای مختلف مورد لزوم می باشد.

دیکتاتوری پرولتاریا شکل سیاسی قدرت پرولتاریا برای ساختن سوسیالیسم است. این دیکتاتوری مستلزم ادامه انقلاب در تمامی عرصه های باشد، تابیدن ترتیب از قدرت پرولتاریا در مقابل تلاش برای احیاء سرمایه داری دفاع نموده و بقایای مادی و ایدئولوژیکی جامعه استثمارگر را نابود سازد، و طوسی پروسه ای که تنها در مقیاس جهانی امکان دارد، به جامعه بی طبقه یعنی بقیه در صفحه ۴۴

درباره حزب وظیفه مرکزی کمونیست های مارکسیست لنینیست کار کردن برای رشد و توسعه انقلاب جهانی است، یعنی سرنگونی نظام امپریالیستی توسط پرولتاریا و توده های تحت ستم و برقرار ی

بقیه از صفحه ۴۳

کمونیسم ناثل گردد.

تنها آن کسانی که پیکارشان در تئوری و عمل با این هدف و پیرویه تطابق داشته باشد، می توانند خود را کمونیست بنامند و بدین ترتیب برای آرمان انقلاب بی پرولتاریا سودمند واقع شوند، در غیر این صورت، هر چه که مقاصد آنها ممکن است باشد، دیرپا و دمانعی در سر راه انقلاب پرولتاری خواهد شد.

وظیفه حاضر کمونیست ها مشخص و معین کردن انقلاب پرولتاری (بر حسب تاکتیک ها و نیروی محرکه)، دیکتاتوری پرولتاریا و گذار از سوسیالیسم به کمونیسم بر حسب برنامه سیاسی و رابطه میان مبارزه هر کشور با چارچوب بین المللی می باشد. تجربه تاریخی جنبش پرولتاری می آموزد و نشان می دهد که تنها زمانی انقلاب می تواند صورت گیرد و پیروز شود که یک حزب سیاسی پرولتاری برپایه تئوری انقلابی پرولتاریا وجود داشته باشد: علم مارکسیسم - لنینیسم که امروزه شامل دستاوردهای مائوتسه - دون است.

امروزه، بخاطر اشتباهات و شکست هایی که انقلابیون متحمل گردیدند، احزاب کمونیستی انقلابی معتبری در اکثر کشورهای جهان وجود ندارد. سازمان ها و گروه های کوچکی هستند که در این راستا فعالیت می نمایند، اما عموماً آنها به اندازه کافی از نظر ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی نیرومند نیستند تا به ضرورت های جنبش پرولتاری حاضر و بالاتر از همه به فرصت ها و تحولات جهانی ارائه می دهند. دور نما و تدارکات برای جنگ امپریالیستی - پاسخ گویند.

بدین دلایل مبارزه برای ساختن حزب، مبرم ترین وظیفه و کار مرموزی تمامی کسانی است که امروز، خود را کمونیست های انقلابی می خوانند.

عنصر کلیدی در ساختمان حزب توسعه و تکامل یک خط و برنامه است که هم ویژگی های کشوری که در آن فعالیت صورت می گیرد و هم اوضاع جهان را در بر بگیرد. این خط و برنامه ثمره دیالکتیکی دو عنصر کلیدی است: (۱) مبارزه علیه

روند ضد مارکسیستی - لنینیستی که وسیعاً بر پیشرفته ترین کارگزاران و جوانان انقلابی تأثیر می گذارد. (۲) کار انقلابی در میان توده های پرولتاری برپایه رهبری ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی عناصر پیشرفته، رهبری ای که قادر باشد به مسائل سیاسی فوری که در سر راه پیشرفت جنبش انقلابی قرار گرفته، پاسخ گوید. تکمیل کننده این اهداف، کار تئوریک و تحلیلی است بدون پیش روی بدین شیوه، ساختن حزب غیر ممکن می باشد، و کار کمونیست ها عقیم می ماند و بطور ساده ای به دام انحرافات آکادمیک می افتند. آنها در دوران یأس و سرخوردگی توده ها، دستخوش تئوری های اکونومیستی و تروریستی می گردند.

ساختمان حزب مستلزم اتحاد کمونیست های اصیل و جذب بخش پیشرو پرولتاریا می باشد. تجربه تاریخی و یک درک عملی از مسائل نشان می دهد که در نظر گرفتن اینها بعنوان پیش شرط های تشکیل حزب، بخصوص هسته اولیه آن، اشتباه است. در اکثر موارد این هسته اولیه از یک گروه کوچک از اعضا که بطور خاص مسئولیت ساختن حزب را بعهده می گیرند، تشکیل خواهد شد. آنها یک بینش روشن از مشکلاتی که با آن روبرو می شوند دارا بوده و نمایانگر آن است که پاسخ هایی دارند که میتوانند آن مسائل را حل کنند. این هسته اولیه می باید در درون خود یک شکل جنینی از تمامی جنبه های حزبی که آنها می خواهند بوجود آورند داشته باشد و اعضا خود را بر مبنای معیار انقلابی انتخاب کنند. آنها می بایست درک و کاربرد ماتریالیسم دیالکتیکی را بصورت یک وظیفه ثابت در تمامی عرصه ها در آورند. رشد و توسعه اتحاد کمونیست ها و جذب عناصر پیشرو، و بروشنی کماکان یک وظیفه کنکرت و دائم حزب است. به یک مفهوم پایه ای، ضمن در نظر داشتن اوضاع کنکرت، حزب می بایست یک جزء تشکیل دهنده قوی از انقلابیون حرفه ای داشته باشد.

حزب می باید از یک نقطه نظر کیفی توجه بسیاری نسبت به تربیت

رفقای کارگر بعنوان رهبران جامع مدبول دارد و شرایط ایدئولوژیکی و سازمانی برای پیشرفت کامل زنان به عنوان فعالین انقلابی بعمل آورد.

ضمن پیش بردن ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی ساختمان حزب، می باید همیشه در نظر گرفته شود که هدف گرفتن انقلابی قدرت سیاسی است، یعنی اینکه وظیفه حزب در هر دوره رشد و توسعه آمادگی توده ها در جهت این هدف است. بخاطر شرایط متفاوت کشورهای گوناگون، کسب انقلابی قدرت سیاسی مستلزم رشد و پیشرفت مبارزه مسلحانه پرولتاریا می باشد. حتی در دوره هایی که جنگ داخلی یا جنگ انقلابی در دستور روز نیست، لازم است پرولتاریا را از این لحاظ آموزش داد.

بویژه ساختن سازمانی که قابلیت کار تحت هر شرایط و مقاومت در مقابل سرکوب افسار گسیخته دولت بورژوازی در اشکال گوناگونش را داشته باشد، دارای اهمیت بسیار حیاتی است. هر جا که امکان دارد بویژه تحت شرایط یک رژیم بورژوازی دموکراتیک، حزب می باید کار قانونی و علنی را توسعه دهد و در عین حال مداوماً از طریق افشاگری های سیاسی و رهبری توده های پرولتاری در تجربه کنکرت تلاش نماید ماهیت دموکراسی بورژوازی را نشان دهد و تدابیری برای حفظ سازمان حزبی بعمل آورد تا حتی زمانی که رژیم ها تغییر می کنند، رشد مبارزه طبقاتی توده ها بتواند ادامه یابد.

ساختن حزب بمثابه گردان پیشاهنگ پرولتاریا، مستلزم آن است که اعضا حزب بطور ثابتی در زمینه رشد خط انقلابی توده ای آموزش ببینند. این خط برپایه چند عنصر اساسی است: الف) استحکام استراتژیک و انعطاف پذیری تاکتیک که به کار گرفتن متدهای مختلف برای مداخله کردن در جنبش های مختلف را ممکن می سازد و بحساب آوردن و تعیین تضادهای خاص در پرتوی خط و برنامه واحد.

ب) شروع کردن از نیازهای واقعی پرولتاریا که منافع طبقاتی آنرا

يك پايان واتمامي باشد، بلكه آن بخشي از مبارزه طولاني مدت و پير از پيشرفت‌ها و عقب‌گريدها براي زدودن سيستم متكي بر استثمار انسان از انسان از پهنه كره زمين و بناي كمونيسم است .

يك خط انترناسيوناليستي روشن بمعناي جستجو و تحكيم بندهاي ايدئولوژيكي ، سياسي و سازماني با احزاب و سازمانهاي ديگر كشورهاي باشد، براي پايه ريزي احزاب كمونيستي انقلابي پرولتاريا، اين يك ياري و كمك اساسي

بمثابه گرداني از جنبش كمونيستي انترناسيوناليستي ساخته و ايجاد شود. از يك سواين به معنای پيكار براي بناي يك انترناسيونال نوين است ، از سوي ديگر، آموزش استوار اعضا، خود پرولتاريا در زمينه اصول و عمل انترناسيوناليسم پرولتري مسي باشد .

انترناسيوناليسم پرولتري منعكس- كننده اين واقعيت است كه پرولتاريا يك طبقه جهاني ، بآيك دلبنكي و يك هدف اساسي است : سرنگون كردن

بيان مي كند و بطور ثابتي شكل دادن به جبهه هاي متحد همه نيروها و قشرهاي اجتماعي كه مي توان در مبارزه عليه امپرياليسم ، دولت و حكومتش ، چه در زمينه همه جانبه استراتژيكي و چه در زمينه تاکتيكهاي قسبي ، بسپيچ كرد .

مسئله مهم، درك جبهه متحد و پي آيند سياست اتحاد عمل است كه بعنوان يك حركت پويامستلزم تلاش براي بهم زدن موازنه نيروها و نفع حزب و پرولتاريا مي باشد. در غير اين صورت حزب در درون



ميلان

در پيكار امروز است .

براي يك استراتژي انقلابي در كشورهاي امپرياليستي پايه و بنيان براي رشد يك استراتژي انقلابي در كشورهاي امپرياليستي، تمام و كمال در بدست گرفتن دوباره خطوط اساسي و اصلي ارائه

نظام امپرياليستي ، با اين وجود انقلاب در كشورهاي مختلف مي تواند در دوره- هاي گوناگون صورت گيرد و انقلاب جهاني همزمان يك اتوبي ظاهري و خلع- سلاح كننده بوده ، و يك خط انترناسيون- ناليستي نيازي اساسي است ، زيرا هيچ انقلابي و متعاقب آن نبرد بـراي ساختمان سوسياليسم نمي تواند در خود

سازمانهاي جنبش رفرميستي غرق ، و بي حركت مي گردد و نمي تواند به نياز- هاي توده ها پاسخ گويد، و اين چنين به سياستهاي سازشكارانه نزول پيدامي- كند كه بجاي دگرگون كردن هوشيارانه جنبش موجود عمل انقلابي حزب را به انحطاط كشانده و بي ارزش مي كند .

حزب كمونيست انقلابي مي بايد

شده توسط لنین و انقلاب اکتبر قرارداد.

۱

کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، توسعه و رشد جنبش سیاسی آن است، جنبشی که هنگامیکه شرایط مساعد باشد می تواند تمامی نیروهای انقلابی جامعه را در یک قیام بسیج کند و از یک بحران حکومتی و فروپیزی بنیادی بعدی در جهت سرنگونی حکومت بورژوازی سودجویید و بدین ترتیب ما - شین دولتی بورژوازی را درهم شکسته و حاکمیت ارکانهای قدرت سیاسی پرولتری را که در دوران جنبش انقلابی سیاسی تولید یافته برقرار ننماید.

امکان انجام انقلاب در یک کشور پیشرفته امپریالیستی بارشدا و وضع انقلابی که ندرتاً در چنین کشورهایی ظاهر می شود، پیوند دارد، چنین اوضاعی تمامی تضادهای اصلی نظام امپریالیستی را متمرکزی کند، بدیهی ترین مورد در این خصوص جنگ امپریالیستی است. جنبش انقلابی سیاسی پرولتاریا بطور خودبخودی و - حتی ناآزاد - مبارزه اقتصادی روز به روز کارگران - نتیجه نمی شود.

عامل قاطع برای رشد چنین جنبشی وجود حزبی است که از پیشروترین عناصر پرولتری ساخته شده و قادر به انجام کار همه جانبه انقلابی در میان صفوف آن طبقه باشد. این کار می باید بر پایه توانائی رشد آگاهی و سازمان پرولتاریا از طریق افشاکری های سیاسی و رهبری جنبش کنکرت سیاسی و پیش - برد کار در دوره های غیر انقلابی برای آماده کردن خود و توده های پرولتری جهت سود بردن از آن لحظات زمانی که گرفتن انقلابی قدرت سیاسی در دست و روز است، قرار گیرد.

۲

یک خصوصیت برجسته امپریا - لیسم وجود اشرافیت کارگری است. کلید فعالیت کمونیستهای انقلابی کار کردن برای به انجام رسانیدن شکاف میان اکثریت طبقه کارگر و قشر بالائی آن است. این قشر به درجات متفاوت در دوران گوناگون از مافوق

سود بورژوازی امپریالیستی که از استثمار و غارت مردم تحت ستم بدست می آورد، سود می برد.

اشرافیت کارگری، ستون حاکمیت سیاسی - اجتماعی بورژوازی بر پرولتاریا است. این قشر تشکیل دهنده منبع و هسته اصلی رفرمیسم و ریزینیسم رنگارنگ می باشد.

۳

در کشورهای امپریالیستی هر نوع ربط دادن منافع پرولتاریا با منافع آن ملتها، ارتجاعی است. در زمان صلح، این دید، حاکمیت سیاسی بورژوازی را تقویت کرده و مروج صلح اجتماعی و - سازش طبقاتی می گردد. در دوران جنگ این به یک اتحاد شرم آور میان پرولتاریا و بورژوازی علیه پرولتاریای دیگر کشور - ها و علیه خلقهای تحت ستم کشیده می - شود، و بدین ترتیب پرولتاریا را تبدیل به گوشت دم توپ جهت حفظ نظام امپریالیستی می کند.

در زمان صلح، کمونیستهای انقلابی می باید علیه منطق شرکت در ثمرات رشد و پیشرفت امپریالیستی ستیز کنند. آنها می باید نشان دهند که چگونه این رشد نتیجه رنج و خون خلقهای تحت ستم و استثمار طبقه کارگر توسط امپریالیسم می باشد. در دوران جنگ آنها می باید مدافع سیاست شکست طلبی انقلابی، بر علیه بورژوازی خودی باشند.

ترك این سه نکته، که لنین در مبارزه علیه انحطاط احزاب انترنال - سیونال دوم تکامل داد، همیشه عاملی برای انحطاط، انحرافات و شکست به ویژه در کشورهای سرمایه داری غرب، بوده است. این همان چیزی است که در بعضی دوره های تجربه انترنال - سیونال سوم، همانگونه که قبلاً نوشته ایم بوقوع پیوست.

جنبش مارکسیست - لنینیستی سالهای ۷۰ و ۶۰ توسط قصور در احیاء کامل و در پیش گرفتن این نکات در حیطه های ایدئولوژیکی، تئوریک، سیاسی، سازمانی و عملی مشخص و متمایز می گردد. این امر پایه ریزی برای ساختن احزاب

کمونیستی انقلابی واقعی در کشورهای امپریالیستی را غیر ممکن ساخت.

علیه اکونومیسم و برخی انحرافات ثانوی

کمونیستها بوضوح نباید اکونومیسم را با دخالت لازم در مبارزه اقتصادی اشتباه کنند. مبارزه ای هم در جهت هدایت مبارزه اقتصادی برای خدمت به منافع اکثریت بخشهای تحت استثمار طبقه کارگر، و بالاتر از همه بعنوان یکی از عرصه های رشد آژیتاسیون سیاسی.

اما اکونومیسم که در جنبش انقلابی در سالهای اخیر شایع بوده و هنوز تا حدی قوی است، به متمرکز کردن نیروهای خود در مبارزه اقتصادی توده ها، به مثابه اساسی ترین حیطه کار انقلابی و تشکیلاتی، منتهی می شود. این انحراف فعالیت ترید یونیونی را کار عموماً کمونیستهای انقلابی، چه در درون و بیرون ترید یونیون و چه با اهداف کوتاه مدت و دراز مدت قلمداد می کند. بطور فزاینده - ای این مسئله سازمان انقلابی را به ساختاری تبدیل می کند که آن نوع کار را پیش برده، آنرا بوروکراتیزه کرده، و از کشش انقلابی و رزمندگی منحصر ف کند.

اکونومیسم با کوچک کردن فعالیت انقلابیون تا حد ترید یونیونیسم، محتوای رابطه با توده ها را حقیر می نماید. اکونومیسم طبیعتاً دست در دست درک تدریج گرایانه از فعالیت انقلابی راه می سپارد. این موضع بطور کاملاً عامیانه ای چنین بیان شد: "ابتدا مبارزه اقتصادی و سازماندهی، بعد از آن مبارزه سیاسی و سازماندهی و بعد از آن بالاخره مبارزه انقلابی". در اساس این به معنای آن است که سازمان در عرصه مبارزه اقتصادی سیاست ترید یونیونی باقی می ماند، زیرا مبارزه سیاسی از مبارزه اقتصادی نتیجه نشده و نمی تواند چنین کند، مگر در بعضی شرایط خاص.

چنین مفاهیمی نه تنها از افشاکری های سیستماتیک و مؤثر سازماندهی سیاسی حول تمامی عرصه های سیاسی

انقلابی، بنمایند. این امر فقط با کستنی آشکارا از اشرافیت کارگری و احزاب فرمیستی که نمایندۀ این اشرافیت کارگری هستند، امکان پذیر است.

در جنبش کمونیستی، وبخصوص روند مارکسیستی - لنینیستی، همیشه یک نقطه نظر "یک پارچه گرایی" در مورد "وحدت طبقه کارگر" رواج داشته است، نقطه نظری که در جهت منشعب ساختن اکثریت پرولتاریا و اشرافیت کارگری حرکت نمی کند، بلکه در عوض بدنبال حفظ بندهای بین این دو قشر تحت لوی وحدت طبقه کارگر حرکت می کند.

چنین موضعی منجر به یک خط سیاسی می گردد که نمی تواند اقشار بالقوه انقلابی پرولتاریا را تربیت کند و آنها را بنیادهای رهبرکل جبهه مبارزه سیاسی و اجتماعی به عرصه برساند.

حتی در سطح تری دیونیونیسم این موضع به یک پراتیک اپورتونیستی منجر می شود چرا که در کشورهای امپریالیستی، کار در اتحادیه هایی که تحت سلطۀ اشرافیت کارگری می باشند، اگر چه غیر قابل اجتناب، اما باید نسبت به بوجود آوردن تشکلات توده ای درجه دوم بحساب آورده شوند - تشکلات توده ای که می تواند کارگران درون کارخانه و همچنین بیکاران را در مبارزه متعهد کند.

بطور خلاصه، هر کس تحت لوی اتحاد طبقه کارگر تلاش می کند که استثمارشونده ترین اقشار پرولتاریا با اشرافیت کارگری متحد کند، هر کسی که اکثریت استثمارشونده کارگران کارخانه را از متحدین طبیعی شان جدا می کند (یعنی از اقشار پرولتری خارج از کارخانه، بیکاران)، در سر راه ساختمان نیروی لازم برای مغلوب ساختن مسلم اثرات اشرافیت کارگری و منفرد کردن فرمیسم و رویزیو - نیسم، می ایستد. امروزه بیش از هر زمان دیگر گسست از این موضع ضروری است، چرا که قطب بندی آشکار تحریک شده بوسیله بحران شرایط عینی مساعدتری را برای به انجام رساندن انشعاب بین اکثریت پرولتاریا و اشرافیت

بیرون می آورد. این دیدگاه شرایط عینی و تحلیل از موازنۀ نیروها را بحساب نمی آورد، و به یک ارزیابی ظاهری از دوره های سیاسی گوناگون کشیده شده و گرایش به در نظر گرفتن هریچران بورژوازی و هر مرحله پیشرفته جنبش توده ای، بعنوان آستانه انقلاب دارد.

این به معنای یک ناتوانی در پیشبرد سیاست انقلابی، کم بهدادن به ضرورت تاکتیکها و ناتوانی در تربیت حقیقی کادرهای انقلابی می باشد. این یک مانع برای جذب بخشهای پیشرو طبقه کارگر بدور از مژمونی فرمیسم است. این مفاهیم به شکل ماجراجویی سیاسی (مسلحانه و غیرمسلحانه) طغیان نمود و زمانیکه شکست خورد به شکل تأکید بیش از حد بر قدرت ارتجاع - دیدگاهی که به انحلال طلبی کشیده می شود - رخ گسست.

ج) در عکس العمل به گرایش فعالیت قانونی، در زمانهایی اسطوره ای از مبارزه مسلحانه پدید آمده است که آنرا تنها شکل سیاست های انقلابی و سازمان انقلابی بحساب می آورد، این روند جستجو برای جلب حمایت تئوریک از دیگر جریانات مخالف مارکسیسم - لنینیسم را آسان یافت، مابعداً به این موضوع باز خواهیم گشت.

این مواضع، حتی اگر به نیت ضدیت با اکونومیسم باشند، دارای همان اثرات عملی هستند: آنها جنبش پرولتاریا را بدون یک عنصر سیاسی انقلابی و غرق در محدوده مبارزه اقتصادی رها می کنند.

علیه کرنش به اشرافیت کارگری

در جامعه امپریالیستی استثمار - شونده ترین طبقه کارگر صنعتی نقطه رجوع فعالیت انقلابی را تشکیل می دهند. در بسیاری از کشورهای امپریالیستی پرولترهای مهاجر، بخش بزرگی از این را تشکیل می دهند.

کمونیستهای انقلابی باید در میان این قشر ریشه بدوانند و آنرا محسوس و نیروی رهبری کننده کل جنبش، تمام اقشار تحت ستم امپریالیسم در مبارزه

امپریالیسم، نقش و فعالیت طبقات مختلف و احزابی که تجلی سیاسی آنها هستند، مانعی می باشند، بلکه همچنین از سودجستن از گرهمهای سیاسی که برای رشد جنبش انقلابی سیاسی پرولتاریا رخ می دهند، عاجز بوده و عقیم می مانند.

از آنجائی که اکونومیسم، مبارزه انقلابی را بنیادهای یک حرکت بیرون - آمده از درون مبارزات اقتصادی می - پندارند، خودش را در یک مفهوم عیقلآمیز شروع مبارزه طبقاتی بیان می کند. این به معنای آن است که جنبشهایی که خود را در زمینه مبارزه مسلحانه قرار داده اند و با قرار می دهند بر حسب آرمانها، پایه طبقاتی و استراتژی آنها بطور انتقادی مورد آزمون قرار نمی گیرند، بلکه تنها بنابر شکل مبارزه ای که اتخاذ کرده اند، یعنی مبارزه مسلحانه، مورد شناسائی واقع می شوند. بدین ترتیب آنها را تا این درجه تنزل داده و بخاطر آن طرد می کنند، یعنی در واقع باتمام وجود به کمپ دمکراسی بورژوازی رفتن.

نفوذ اکونومیسم در جنبش انقلابی، کماکان عکس العمل هایی را در میان بخشهایی از جوانان و دیگر طبقه گرانیکه دارای تمایلات کمونیستی هستند، دامن می زند. این روند، بظاهر مخالف اکونومیسم، درست به همان اندازه ناتوان از ساختن یک سازمان انقلابی واقعی و رشد جنبش پرولتری در یک جهت انقلابی می باشد:

الف) آنها نسبت به مبارزه روزانه پرولتاریا و کار سیتماتیک جهت سازمان دادن توده ها احساس خفیت و خواری می کنند و فعالیتهایشان به ترویج و تبلیغ پراکنده که اغلب سکتاریستی و شعاری است تنزل می یابد. آنها این حقیقت را در نظر نمی گیرند که توده ها از طریق تجربه خودشان آموزش می - بینند و اینکه انقلابیون می باید آنها را هدایت کرده و آگاهیشان را ارتقاء دهند و خود را در کوره مبارزه طبقاتی تربیت نمایند.

ب) در مقابل تدریج گرایی، یک درک ذهنی گرایانه از پروسه انقلابی، سر

کارگری بوجود می آورد.

علیه سوسیال شوونیسم

در کشورهای امپریالیستی و خصوص اروپا، همیشه یک گرایش قوی سوسیال شوونیستی رایج بوده است. این گرایش خصلت امپریالیستی سیستم اجتماعی خود را انکار می کند، اهمیت واقعی و ارزش انقلابی مبارزات رها می بخشد، خلقهای تحت ستم امپریالیسم را درک نمی کند، و در موقعیتی قرار ندارد که به یک نقد عمیق از سیستم اجتماعی خود (گندیدگی و خصلت انکلی آن) بزند.

حمایت از مبارزات خلقهای تحت ستم نقطه قوت جنبش مارکسیست-لنینیستی متولد شده در سال ۱۹۶۸، در کشورهای امپریالیستی، بوده است. این حمایت عام همیشه نیمه کاره بوده است؛ فقط امپریالیسم آمریکای نوادرات محدود؛ سوسیال امپریالیسم شوروی را دیده است بدون آنکه، قادر باشد رشد و تکامل نقش امپریالیست خودی را دیده و تحلیل کند. این امر بخصوص در کشور-های اروپائی رواج داشته است.

این اشکال در عمل به کنار گذاردن انترناسیونالیسم پرولتری، بخصوص پس از بیتنام و مغلوب شدن جمهوری توده ای چین، و ظهور سوسیال شوینیسم آشکار و خطوط حامی امپریالیستی در جنبش کمونیستی انقلابی منجر شده است. تحت لوای "خلوص جنبش کارگری" حمایت از جنبشهای رهاشی بخش ملی خلقهای تحت ستم، مورد نفی و انکار قرار گرفته است. تحت لوای مبارزه علیه دوا بر قدرت، بورژوازی اروپا در پرده ای از اسرار پاشی فیسیتی پوشانده شده است.

برای تشکیل یک پیشاهنگ

انقلابی در کشورهای امپریالیستی لازم است که تمام این مفاهیم که بایکدیگر مرتبطند جاروب شوند. تولد دوباره جنبشهای رادیکالی که در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ و سالهای متعاقب آن بواسطه پیوستند (که در کشورهای مختلف به گرد مسائل گوناگون شکل گرفتند) نتوانست

به شکل گیری یک پیشاهنگ پرولتری انقلابی منجر شود، و دلیل آن وجود همین مفاهیم مورد بحث بود. این بنوبه خود، فاکتوری ذهنی بوده است که احیاء فاجعه آمیز آن جنبشها را در برقرار فرس. میس "مدرنیزاسیون و مساوی" عمومی جامعه امپریالیستی، تسهیل کرده است. این مفاهیم عاملی در تربیست انحرافی یک نسل از فعالین، از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی بوده اند. و بدلیل ورشکستگی عملی شان، عاملی بوده اند در بحران ایدئولوژیک و گیج-سری، که بخش بزرگی از انرژی این فعالین را ضایع ساخت.

یادداشتهای ضمیمه

در سالهایی که نیروهای مارکسیست-لنینیستی جنبش کمونیستی عمیق ترین بحران و پراکندگی تشکیلاتیشان، بخصوص در کشورهای امپریالیستی، را از سر می گذراندند، در میان بخشهایی از کارگران و بخصوص جوانان خرده بورژوا اشکال گوناگونی از رفرمیسم و رویزیونیسم آخرین مد (مانند "دمکراسی پرولتری" در ایتالیا) سر بیرون آوردند که همراه است با کشف دوباره پارلمانتاریسم و تریب-بونیونیسم و همچنین گرایشات لیبرال-دمکراتیک (مانند حزب رادیکال، جنبش حفظ محیط زیست و سبزها). این گرایشات در مورد امکان اصلاح سیستم از درون، توهم پراکنی می کنند و این درست در زمانی است که سیستم ارتجاعی ترین و جنگ افروزترین خصا-ثل خود را آشکار می کند، و تنهایی این گرایشات عبارت است از خلع سلاح کارگران و به تعویق انداختن بروز پتانسیل انقلابی جنبشهای اجتماعی.

در میان رزمندگان ترین و رادیکال-ترین بخشها، یک سری گرایشات اساساً نو-آنارشیستی محبوبیت یافته اند. (اینها حتی اگر خود را کمونیست هم بنامند، نو-آنارشیست هستند، مانند "آتنومی") برخی از گرایشات کهنه ضد مارکسیستی لنینیستی دوباره به ظهور رسیدند (مانند تروتسکیسم، کم-نیسم چپ و کارگریسم). عدم

طرفیت نو-آنارشیستها در ایفای یک نقش کاملاً انقلابی بطور روزمره به نمایش گذاشته می شود. آنها مسلح به یک تئوری علمی، مارکسیسم - لنینیسم نمی باشند. تئوری که اگر بدرستی بکار گرفته شود، تحلیلی درست از جامعه امپریالیستی و قوانین حرکت آن را امکان پذیر می-سازد. و تشخیص هدف واقعاً انقلابی این جامعه را میسر ساخته و بمثابة راهنمای عملی در سرنگون کردن سیستم موجود یاری می رساند. این گرایشات، مباد-زات اجتماعی را که آنها تبلیغش را می کنند، پراکنده می سازد و آنها را بطور خود بخودی در معرض سرکوب دولت قرار داده و آنها را از پرولتاریای صنعتی منفرد می سازد و به درون دور باطل می کشد که مرتباً به افست ذهنی در جنبش پامی دهد.

دست زدن به نقدی تازه و سیستماتیک از این گرایشات که همراه بایک برنامه مثبت و عمل مبارزاتی باشد، ضروری است، بطوریکه انرژی رادیکال و قوای این اقشار اجتماعی را بر زیر رهبری تئوریک و سیاسی پرولتاریا، انقلابی در آورد. گرایش دوم فوق الذکر، صور گوناگونی از مارکسیسم و انترناسیون-نالیسم پرولتری شماتیک و متافیزیکی را ارائه می دهند. اینها به بصورت معطی آموزه های رخت آلود برای طبقه کارگر و به بصورت شعارهای انقلابی و خطوط سیاسی افراطی و سکتاریستی، کاری می کنند که انرژی زنده ای را که از درون مبارزه طبقاتی فوران می زند، منجمد کنند. در نتیجه، این خط در عمل به تقویت رهبری رفرمیسم و نو-آنارشیسم در مبارزه، یاری می رساند.

می باید از نظر تئوریک و سیاسی نقاب از چهره مارکسیسم دروغین این گرایش، برگرفت. این امر را تاباندنجا می توان انجام داد که یک خط سیاسی و یک تشکیلات وجود داشته باشد که دیگر-گونیهای واقعی در جنبش را باعث شود. مطمئناً این گروههای جنگنده بوده اند که این دو گرایش را، بطور متمرکز در خود داشته و بیشترین نیروی انقلابی جنبش را جمع آوری کرده اند.

مخصوصاً در آلمان و در مرحله دوم در ایالت -
لیا بوقوع پیوسته است ، مواضعی مانند
مبارزه رها بیخت ملی در کشورهای
امپریالیستی در زیر پرچم مبارزه علیه
امپریالیسم آمریکا ، و ارزیابی مثبت
آشکارا پنهان ، از بلوک سوسیال
امپریالیسم .

لازم است با هدف بمنصه ظهور
رساندن يك انتقاد از خود علمی در این
عرصه دست به مبارزه ای سیاسی زده
شود: انتقاد از خودی که از افکار پیشین
و از روش بریده هامبر باشد ("بریده ها"
واژه ای قانونی است که به کسانی
اطلاق می شود که برای گرفتن محکومیت
سیکتر به تقبیح مبارزه مسلحانه پردا -

خته اند مترجم) ، بطوریکه بهترین
نیروها را جذب پروسه ساختمان حزب
کمونیست انقلابی پرولتاریا نماید . این
امکان پذیر نیست مگر آنکه کمونیستهای
مارکسیست - لنینیست علیه سرکوب ،
علیه منطق نابودسازی در زندانهای
امپریالیسم و در دفاع از شناخته شدن
دستگیرشدگان بعنوان زندانیان
سیاسی و شرایط زند کی آنها را مانیکه در
زندان بسر می برند ، مبارزه شدیداً
فعالانه ای داشته باشند . بالاتر از همه ،

رشد دادن فعالیت سیاسی انقلابی و
ساختن سازمان بعنوان يك مرکز مؤثر
برای ارتقا و رهبری مبارزه انقلابی در
تمامی اشکالش ، آرایش نیروها بر طبق
گرهگاه سیاسی و پیوند با جنبش توده ای ،
دارای اهمیتند .

* * *

تغییرات مهمی در ساختار اقتصاد -
دی ، اجتماعی و فرهنگی کشورهای امپیر -
یالیستی وجود داشته است :

- سطح بیسابقه ای از بین المللی شدن
سرمایه : چنین بین المللی شدنی ، چند
ملیتی های عظیم را به پیچ و خم از حالت
بنیاداً ملی بیرون نیاورده و نه
تضادهای بین دولت ها را تقلیل داده است .
- توسعه اتوماسیون و انقلاب کامپیوتری
که بجای رهایی کار و زندگی ، تبدیل
کردن پرولتاریا به زائده صرف ماشین -
آلات را تشدید کرده است . اتمیزه
شدن جامعه را بسط داده و ابزار تسلط



اعتراض ضدمنه ای در کومینزو - ایتالیا

ناب و صرف می افتند و بدین ترتیب
برنامه تأمین رهبری کنکرت برای
این جنبشها را خوارشمرده و در عرض چنین
موقعی می کنند که هر مبارزه اقتصادی
يك مبارزه برای قدرت است . از طرفی
آنها عاملی در پشت انحرافات میان
عناصر پیشروئی بوده اند که از به انجام
رساندن وظیفه رهبری انقلابی بر توده -
ها قاصر کرده اند ، و در مواجهه با مشکلات
جدی جنبش انقلابی ، بر مشکلات افزوده
و مبارزه را فلج کرده اند . از سوی دیگر ،
آنها تجمع آخته عده ای عناصر بی ثباتی
از نظر ایدئولوژیک بوده اند که نسبت
به این مبارزات بیگانه بوده و بدترین
گریزه های شورش گرایی خرده بورژوا -
ئی را تمجید می کنند . سپس ، زمانی که
آنها بطور اجتناب ناپذیری به بحران
می افتند و مغلوب می شوند ، کمک می -
کنند تا مواضع سیاسی مضری را وارد
جنبش انقلابی بنمایند ، همانگونه که

این نیروها يك جواب کنکرت به
مسئله مبارزه مسلحانه در کشورهای
امپریالیستی و ساختمان تشکیلات غیر
قانونی ، داده اند . برای اجتناب
ورزیدن از اشتباهات جدی آنها در
این عرصه و استخراج درسهای مفید این
تجربه درخور مطالعه عمیق است
این امر تنها بوسیله درک اینکه
پایه استراتژی ، تئوری ، خط سیاسی و
عمل آنها نادرست است و تنهایی تواند
شکست در برداشته باشد ، می تواند
صورت یابد . این گروهها از نظر برنامه ،
خود را با تئوریهای چریکی آمریکای -
جنوبی ولین پیاشیسم انباشته اند ، که
در کشورهای امپریالیستی کاملاً برای
مبارزه انقلابی نامناسب است ، و
همیشه بدون هیچ پیوند برنامه ای با
جنبشهای توده ای به دامان تروریسم

ایدئولوژیکی بورژوازی راتقویت کرده است.

تغییرات در فشر بندی جامعه: کاهش در اهمیت دهقانان، رشد فشر اجتماعسی میانی جدید، ظهور بیکاری پنهان دائم. تحلیل این پدیده ها جهت بیرون کشیدن یک برنامه انقلابی برای عصر ما مهم است، اما پرولتاریا نمی تواند این مسائل را بدون سلاح ماتریالیسم دیا - لکتیک و علم مارکسیسم - لنینیسم مورد تحقیق قرار دهد. در واقع در تحلیل از این پدیده هاست که می توان عمق تزه های پیش گویانه و برنامه ای مارکس رادر خصوص گرایشات درون جامعه سرمایه داری و نیاز به کمونیسم، تحسین کرد و پیشرفت های بیشتر لنین در خصوص اهمیت آگاهی ذهنی پرولتاریا و نقش آن بعنوان بازیگر عمده مبارزه سیاسی، و دستاوردهای مائو رادر رابطه با اهمیت روبنا - هنر، فرهنگ و دگرگونی های ایدئولوژیکی - در پروسه انقلابی ستایش نمود.

از تحلیل این پدیده ها لزوم انقلاب پرولتری باشدت هر چه بیشتری آشکار می گردد، بالاتر از همه، اگر ما چنین در نظر بگیریم که این تغییرات امپریالیسم را بطرف بالاترین تمرکز ویرانی و توحش بشریت و جامعه یعنی جنگ - به پیش می راند.

بار دیگر درباره جنگ و انقلاب
ما قبلاً در ابتدای این سند اصل استراتژیک در مورد این مسئله را سنتر کرده ایم. در اینجا می خواهیم بر چند مسئله خاص انگشت بگذاریم.

آغاز تدارکات جنگی سبب بوجود آمدن جنبش های توده ای رزمنده علیه مسابقه تسلیحاتی و جنگ، بخصوص در اروپا گردید. کمونیست های انقلابی می بایست اهمیت بسیاری به دخالت خودشان در این جنبش ها بدهند. آنها اساساً می بایست:

(۱) از دوره های برخورد میان حکومت های امپریالیستی و جنبش ها سودبرند تا با گرایشات ایدئولوژیک و سیاسی طرفداری از امپریالیسم در درون این جنبش ها مبارزه نمایند،

مبارزه را از طریق تجربیات کنکرت علیه امپریالیسم خودی، نه در دفاع از صلح بلکه برای انقلاب، هدایت کنند و پیشروترین این جنبش ها را به سازمان انقلابی کمونیستی جذب نما - یند. در پرتو واقعیت ها و تبلورات کنکرت آنهاست که نشان داده می شود، هدف جنگ در ماهیت نظام امپریالیستی نهفته است، و اینکه جنگ ادامه سیاست اقتصادی که حکومت امپریالیستی در دوران صلح پیش برده، می باشد. باید نشان داده شود که شعارهای دعوت برای خلع سلاح، گریز از این یا آن بلوک جنگی، مناطق غیر هسته ای، برقراری صلح از طریق مذاکرات، همه توهمات و فریب های ناتوانی هستند در مقابل مسابقه تسلیحاتی، استقرار سلاح های هسته ای در هر گوشه جهان، پروسه منظم و آتشین شکل گیری بلوکها برای جنگ جدید، گسترش جنگ های محلی و تجاوز امپریالیستی در تعداد هر چه بیشتر شونده مناطق مشغول.

(۲) تبدیل شدن پرولتاریا به پیشگام مبارزه علیه جنگ امپریا - لیستی و از طریق حزب آن به رهبری کل جنبش. این بمعنای آن است که کمونیست های انقلابی باید ترویج و تبلیغ سیستماتیک رادر میان صفوف پرولتا - ریای پیش ببرند و اینکه آنها می بایست بدانند چگونه به هر حرکت مشخص سیاسی، اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک و عرصه های فرهنگی امپریالیسم خودی بوسیله دعوت برای اعتصاب و تظاهرات سیاسی، پاسخ گویند. باید به حملاتی که به سطح معیشت و به مبارزاتی که چنین حملاتی به آنها می دهد، توجه ویژه ای مبذول شود، و رابطه های میان از خود گذشتگی که از کارگران خواسته می شود و هزینه مسابقه تسلیحاتی، رابطه های میان دفاع از اقتصاد ملی و جنگ امپریالیستی ای که چنین رقابتی بدان منتهی می شود، نشان داده شود.

فعالیت کمونیست های انقلابی در جنبش های ضد جنگ در میان پرولتاریا، می بایست شدیدترین وجهی در آن

دورانی که کشورشان در جنگ های محلی و علیه جنگ های انقلابی رها بیخش ملی خلق های تحت سنم امپریالیسم دخالت می کند، متمرکز گردد.

کمونیست های انقلابی می بایست از جنبش هایی که علیه هر تجاوز، حتی پیش از آنکه تجاوز صورت گیرد، حمایت کنند. آنها باید نقاب از چهره پوسیده و مسموم سرزمین مادری و ناسیونالیسم در تمامی اشکال از جمله فرهنگی، ورزشی و غیره بردارند و دلایل واقعی پشت این تجاوز را شرح دهند، جنبش های توده ای را متناع از فرمانبرداری در ارتش بور - ژواشی را ریشه دهند، و نشان دهند چگونه هزینه های تجاوز به سطح معیشت طبقه کارگر و توده های مردم تحمیل می شود. اگر چنین تجاوزی صورت گیرد کمونیست های انقلابی باید از هر ضربه ای که به ارتش امپریالیسم خودی وارد آورده می شود حمایت کنند، از هدف عادلانه جنبش رها بیخش ملی - حتی اگر توسط پرولتاریا و در حیطه خواست - های ضد امپریالیستی او هدایت نشود - حمایت کنند، و بدنبال برقرار کردن پیوندهای سیاسی و مادی با نیروهای انقلابی معتبر حاضر در آن کشورها، باشند. در تطابق با رشد جنبش های توده ای در کشورهای امپریالیستی، کمونیست های انقلابی باید مناسبترین اشکال مبارزه را برای ضعیف کردن ظرفیت جنگی دولت امپریالیستی خود از درون رشد و توسعه دهند. آنها باید سرسختانه کار کنند تا به پرولتاریا بفهمانند که هر موفقیت نظامی و سیاسی دولت امپریا - لیستی آنها، بورژوازی راتقویت کرده، و راه را برای کنترل بیشتر او باز کرده و نقش ارتش رادر زندگی سیاسی و در روند ارتجاعی تشدید می بخشد. در حالی که هر شکستی مساعد حال رشد انقلاب خواهد بود (اگر پرولتاریا برای آن آماده باشد).

کمونیست های انقلابی باید در کار تدارکشان این امر را بمثابة وظیفه ای حیاتی تلقی کنند، آنها باید از هر تظاهر ماهیت وحشیانه و دیکتاتوری دولت امپریالیستی برای تربیت پرولتاریا و

بریتانیا

بقیه از صفحه ۵۸

جنبش نوین ضدرویزیونیستی در سالهای ۶۰ در بریتانیا سربلند کرد. این جنبش مشتمل بر شماری از تشکلات و گروههای کوچک بود، که برخی از آنها ادعای حزب بودن را می کردند. باین اوصاف هیچکدام از آنها مرکز به سطح احزاب کمونیستی لنینی مناسب تکامل نیافتند. از "احزاب کمونیستی مناسب منظور میام بدنه بطور عالی متشکل و شدیداً منضبط مارکسیست لنینیستهای متعهدی است که بطور مستحکمی در درون طبقه کارگر پایه داشته و در مبارزه این طبقه درگیر می باشند، مارکسیست لنینیستهایی که بوضوح و آشکارا متعهد به هدف انقلاب پرولتری قهر آمیز، سر-فراری دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه برای دگرگونی سوسیالیستی هستند، مار-کسیست لنینیست هایی که دارای یک برنامه روشن سیاسی، استراتژی انقلابی مسلم برای دست یافتن به این اهداف در شرایط مشخص بریتانیا در جهان، در این دوره می باشند، با وجودیکه برخی از تشکلات مارکسیست لنینیست اعلام می کردند در حال مبارزه برای ساختن چنین حزبی می باشند، اما تا اواسط دهه ۷۰ هیچ نشانه ای از ظهور چنین حزبی در بریتانیا دیده نمی شد. در عوض، جنبش نوین مارکسیست لنینیستی علیرغم طلوع یک بحران اقتصادی نوین جهانی در حال غلتیدن به درون اشتباهات رویزیونیستی گوناگونی بوده است. برخی از رفقای جنبش که درگیر و در مبارزه اپیدولوژیک و سیاسی قرار داشتند، در تلاش برای روشن کردن اشکالات اساسی مابودند تا بدین طریق، بتوان مبارزات را طوری جهت داد که این اشتباهات را تصحیح کنند. مانعیه گرفتیم که اشتباه اساسی جنبش مارکسیست لنینیستی در دهه ۶۰ و ۷۰، عبارت بود از شکست درست یافتن به هرگونه وحدت واقعی مابین تئوری و پراتیک مارکسیست لنینیستی انقلابی. بجای این، فاصله عظیمی بود بین تئوری-های موعظه شده و پراتیک واقعی جنبش.

از این مبارزات حمایت کرده و از هر تضادی برای تضعیف حاکمیت کلاسی و متحد پرولتوازی و دولتش سود می جویند. لازم است که با هدف رسیدن به وحدت پرولتاریای ملیتهای گوناگون موجود در این کشورها تحت رهبری یک حزب واحد، بر علیه دشمن واحد (پرولتوا-زی و دولتش) یک استراتژی ترسیم شود و برای خصلت سوسیالیستی انقلاب در سراسر کشور مبارزه شود.

کشورهای شرق

کشورهای شرق، عضویمان ورشو را باید بمثابه کشورهای سرمایه داری بطور ناموزون رشد یافته بحساب آورد که در درون بلوک امپریالیستی تحت رهبری شوروی، از نظر سیاسی و نظامی ادغام گشته اند.

در این کشورها مسلمان و یژگیهای وجود دارد که برای فرموله کردن نقشه انقلاب باید آنها را مورد مطالعه و تحقیق قرار داد.

اما مسلمانان که ای چندر می توان مورد تأکید قرار داد: پرولتاریا در انقلابی که می باید انجام دهد، انقلابی که خصلت سوسیالیستی است، طبقه رهبری-کننده می باشد. دشمن عمده، دولت بورژوازی خودی است، آنگونه که بطور مثال در مورد لهستان می توان دید، ناسیونالیسم سلحی است که توسط خود پرولتوازی برای سازش طبقاتی استفاده می شود.

در همان حال لازم است که ستم سوسیال امپریالیسم شوروی را بطور جدی مورد ملاحظه قرار داد و بطور دائم پرولتا-ریا را برای مقابله با تجاوز مستقیم شوروی آماده کرد. تجاوزی که در صورت تهدید سلطه سوسیال امپریالیسم توسط مبارزه پرولتاریا، محتمل است.

تمام ستمدیدگان در مورد اشکال مبارزه و تشکل، سودجویند.

نقش روزنامه سیاسی

آنگونه که لنین به وضوح خاطر نشان ساخت، در هر فاز نبرد انقلابی، و بخصوص طی گامهای اولیه در جهت ساختمان حزب، روزنامه سیاسی-کمونیستی انقلابی نقشی مرکزی و حیاتی بازی می کند.

روزنامه کمونیستی باید رهبری سیاسی مستحکم و سیستماتیک را فراهم آورده و جوابهایی واقعی بدهد تا اینکه بتواند در رهبری سیاسی جنبشهای کارگری و توده ای را تأمین کند. او باید پرولتاریا را مسلح به دیدوسی از مبارزه سیاسی بنماید، و این کار را باید از طریق افشاگریها و تحلیل مرجئه ستم پرولتوازی در هر عرصه و بر حسب اولیتهایی که اوضاع سیاسی مقرر می کند، انجام دهد. روز-نامه از طریق تمام جوانب عملکرد خود باید ابزاری باشد برای متشکل کردن و تعلیم و تربیت عملی در تشکلات: در نشر، چاپ و کمک به تأمین هزینه ها و توزیع نشریه باید مکانیسم خود را برای چاپ و توزیع داشته باشد، بطوری که بتواند ادامه کاری ورشد خود را تحت هر شرایطی تضمین نماید.

بدون چنین روزنامه ای پیشبرد پیرویه عملی ساختمان حزب غیرممکن است.

برخی ویژگیهای مسئله ملی

در کشورهای امپریالیست در برخی از این کشورها، اقلیتهای ملی وجود دارند که بخشی از پرولتاریا را تشکیل داده و اغلب در فقیرترین مناطق این کشورها می باشند. این امر به مبارزه برای تعیین سرنوشت ملی در قلب این کشورهای امپریالیستی، پا می دهد.

کمونیستهای انقلابی می باید هر جنبه از ستم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اعمال شده از سوی دولت امپریالیستی، را تقبیح کنند.

آنها از تعیین سرنوشت در هر آنجا که عملی باشد دفاع می کنند، آنها

تئوری سازی دکماتیتی و اعمال امپریستی رواج داشت. درحالیکه جنبش، اعلام وفاداری به نتیجه گیری. های تئوریک استخراج شده از تجارب مبارزات طبقاتی بین المللی، منعکس شده در آثار رهبران کبیر امیکرد، اما بواقع این نتایج تئوریک را برای هدایت روزمره فعالیت سیاسی به گرد جوانب گوناگون مبارزه طبقاتی، استفاده نمی کردند. در عوض، این عملکردهای سیاسی معمولاً به شکلی منعکس نشدن، عکس العملی، بدون تفاوت با پراتیک رفرمیستی ترتیب می دادند. هاورویزیونیستهای گوناگون در جریان بودند: برخورد اکونومیستی به کارکرد، پیوندی یک مثال بارز بود که در اغلب مارکسیست لنینیستها مشاهده می شد: به همین ترتیب، هیچ تلاشی جدی در کار نبود. بست ماتریالیسم دیالکتیک و تجزیه و تحلیل تجارب عملی مبارزه، باهدف استخراج نتایج تئوریک و استفاده از آن نتیجه گیری هابناباه راهنمایی در تصحیح خودمؤثرتر کردن مبارزات عملی، انجام نمی گرفت. تئوری، تئوری بود و پراتیک، پراتیک. و ایندوهرگز تلاقی نمی کردند. "تئوریزه" کردن شامل بیرون کشیدن چندتا نقل قول از کلاسیک های مارکسیست لنینیستی برای توجیه عمل رویزیونیستی بود. وحدت دیالکتیکی بین تئوری و پراتیک که توسط جهان بینی مارکسیست لنینیستی طلب می شود، بدست نیامد و عوض مارکسیست لنینیستهای بریتانیا کورمال کورمال در تاریکی بدنبال چیزی می گشتند و بر احتی بتمام منجالب های رویزیونیستی مانند "تئوری سه جهان" می افتادند.

معهد بسیاری از رفقا خود را متعهد به آرمان انقلابی طبقه کارگر نموده، و انرژی وقت زیادی را وقف این مبارزه کرده بودند. لازمه کار، استخراج یک رشته نتایج تئوریک از این تجربه بود، تا بتوان شروع به تدوین یک استراتژی انقلابی و یک برنامه همه جانبه برای انقلاب در بریتانیا - در ارتباط با سایر نقاط جهان - کرد. فقط به این وسیله

جنبش می توانست دورنما و نقشه های درازمدت تری را تدوین کند و شروع به ساختن پایه ای در طبقه کارگر و استقرار حزب نماید. گروههای کمونیستی نداشتند. تینگهام و استاکپورت با اتکا بر این ارزیابی جنبش مارکسیست لنینیستی در سال ۱۹۸۱، فراخوانی را مبنی بر "پیش سوی ساختمان حزب" منتشر ساختند. این فراخوان، تشکلات مارکسیست لنینیست موجود در بریتانیا را دعوت به برپاداشتن یک کمیسیون برنامه کرده کمیونی که تنها وظیفه اش عبارت می بود از "تدوین یک برنامه انقلابی که در برگیرنده یک تحلیل علمی از وضعیت سرمایه داری بریتانیا در دوره حاضر بوده و مبتنی بر این شناخت علمی برای پر داخت یک استراتژی، در جهت هدایت مبارزه انقلابی در بریتانیا تلاش کند. قرار بود که برنامه انقلابی، پایه سیاسی یک تشکلات سراسری از نوع شکل ماقبل حزب را بگذارد و تشکلاتی که برنامه را بنابه راهنمای عملی برای شرکت در مبارزه طبقاتی باهدف بوجود آوردن پایه ای در درون طبقه کارگر مورد استفاده قرار دهد و از میان تجارب، برنامه انقلابی را تعمیق بخشیده و رشد دهد. بدست نزدیک به یک سال دو گروه مارکسیست لنینیستی با عصبه ای از مارکسیست لنینیستهای دیگر، اعم از تشکلات و عناصر، مبارزه کردند تا بتوانند آنها را قانع به شرکت در کمیسیون برنامه بکنند، اما گنجی و هرج و مرج متعاقب کودتای رویزیونیستی در چین، باعث شد که برخی از آنها بی که متمایل به این کار بودند، از مصی قلب آماده به اهتزاز در آوردن دستاوردهای جنبش کمونیستی بین المللی تحت رهبری مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو، تسه دون و طرد رژیم رویزیونیستی چین در چین و تئوری ارتجاعی "سه جهان" شان نباشند. مبتکرین فراخوان "پیش سوی ساختمان حزب" به انحطاط و زوالی که جنبش مارکسیست لنینیستی در بریتانیا درگیرش شده بود، پاهای کمی داده بودند. با این اوصاف، گروه کمیونیست تانینگهام و استاکپورت

مصمم بودند که مبارزه را ادامه داده، و به تدوین یک برنامه انقلابی بپردازند. آنها در تابستان ۱۹۸۲ کمیسیون برنامه مارکسیست لنینیستی را با در نظر داشتن این هدف برپا کردند.

اعضای کمیسیون برنامه مارکسیست لنینیستی کاملاً منفرد نبودند، چرا که پشتیبانی تشکلات مارکسیست لنینیستی گوناگون را داشتند - آن تشکلاتی که از اطلاعات مشترک کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۰ پشتیبانی کرده بودند، بعلاوه، آنطور که کار برنامه ای ادامه یافت و علنی گشت، امید بر آن بود که پشتیبانی بیشتری برای کمیسیون و شرکت در آن جلب شود، ولی این امر در ابعاد کوچکی بوقوع پیوست. گروه کمیونیست تانینگهام و گروه کمیونیست استاکپورت، علاوه بر فعالیت در کمیسیون برنامه، به شرکت جستن در جوانب گوناگون مبارزه طبقاتی از جمله جنبش ضد جنگ و جنبش همبستگی ایرلند ادامه دادند، اما دو مشکل مرتبط باهم در رابطه با کار کمیته بوجود آمد. یکم، با توجه به تجربه و دانش و منابع محدود و وقت محدود اعضای کمیسیون، پیشرفت زیاد در تدوین مواضع روشن و درست در مورد مسائل برنامه ای مشکل می نمود. دوم، فشار کار کمیسیون بردوش این دو گروه کوچک محلی به آن معنی بود که شرکت ادامه دار آنها در مبارزات روزمره طبقاتی بطور روز افزونی مورد غفلت واقع شده و وحدت گرانها و حیاتی بین تئوری و پراتیک در حال از دست رفتن بود. دیگر واضح می گشت که ضعف نیروهای مارکسیست لنینیست آگاه در بریتانیا به همراه محدودیتهای اعمال شده توسط اوضاع سیاسی عینی، تکامل یک برنامه سیاسی انقلابی در آن سطح بالایی که ابتدائاً مورد نظر بود را ناممکن می گرداند. مشکلات در پیش بردن وظیفه برنامه ای به یکسری از مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک حاد در درون کمیسیون برنامه مارکسیست لنینیستی پدیدار و منتج به آن شد که اقلیتی مبارزه برای تکامل برنامه انقلابی را نفی کرده و به



صحنه ای از اعتصاب یکاله معدنچیان انگلیس

صفوف رویزیونیستهای طرفدار پکسن پیبوندند. این امر کار کمیسیون را به نقطه ای بحرانی رساند و اکثریت اعضا می بایست بطور پویایی موقعیت کمیسیون برنامه مارکسیست لنینیستی را در ارتباط با اوضاع سیاسی عمومی مسرود ملاحظه قرار می دادند.

نتیجه گیری آن شده که کمیسیون در عین حال که به پیشرفتهای معینی در رابطه با کار برنامه ای اش دست یافته بود اما ادامه کاری در اوضاع جاری غیر محتمل می نمود. در واقع تلاش در جهت غیر از این، احتمالاً منتهی به اشتباهات جدی در مواضع سیاسی پیشگذاشته شده می گشت.

در همان زمان، یک رشته تحولات بسیار مثبت در اوضاع عمومی سیاسی در

حال تکوین بود. موج جدیدی از تشدید مبارزات رهایی بخش ملی در بسیاری از نقاط جهان در حال وقوع بود. از آن جمله در پرو و فیلیپین، تضادهای درون امپریالیستی بین ایالات متحده و شوروی مرتباً تشدید یافته، و به همراه و در نتیجه آن در کشورهای امپریالیستی آگاهی عمومی در مورد احتمال یک جنگ امپریالیستی در آینده ای نزدیک، رشد کرده است. در کشورهای امپریالیستی از جمله بریتانیا، تضاد بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار انحصاری در نتیجه تعمیق بحران اقتصادی جهانی سرمایه داری تشدید یافته و در بریتانیا، مانند دیگر کشورها، این تحولات دارای دو نتیجه سیاسی مهم برای انقلابیون پرولتری بوده است. از یک طرف در میان

برخی از کارگران و مردم دیگر، این آگاهی رشد یافته، که فقط از طریق رادیکال ترین راه حل ها، مشکلات مقابل پای آنها حل خواهد شد، از طرف دیگر دقیقاً در بحبوحه این بحران سیاسی فزاینده، اکثر آن عناصری که سابقاً ادعای "انقلابی" بودن را داشتند (یعنی رویزیونیستهای گوناگون و ترسکیتها) نقاب موضعگیری های مارکسیست لنینیستی انقلابی را از صورت انداخته و برای یافتن پوشش بدنیاال این یا آن "برادر بزرگ" (حزب کارگر، سوسیال امپریالیسم شوروی، رویزیونیسم چینی و غیره) دویده اند. درست در لحظاتی که نیاز عاجل به وجود یک تشکیلات انقلابی واقعی در بریتانیا احساس می شود، چنین چیزی موجود نیست.



شورش جوانان بریکتون در انگلستان

تشکیل کنفرانس بین المللی دوم مارکسیست لنینیست‌ها در سال ۱۹۸۴، تدوین یک خط سیاسی برای جنبش کمونیستی بین المللی و برای پایه تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمثابة اولین گام مناسب در جهت احیای یک انترناسیونال کمونیستی مناسب، و مهمترین و بموقع ترین جواب در قبال تضادهای حداثت یابنده جهانی بود. این به آن معنی بود که مارکسیست لنینیست‌ها در بریتانیا، منفرد نبوده بلکه از طریق شرکت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می توانستند حمایت ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی رفقا را در سراسر جهان داشته باشند. یک گام کیفی بطرف جلو در جنبش کمونیستی بین المللی برداشته شده و بیانیۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سلاح سیاسی قدرتمند نوینی بود برای مارکسیست لنینیستهای سراسر جهان منجمد بریتانیا.

باتوجه به این اوضاع مساعد بین المللی، اعضای کمیسیون برنامه مارکسیست لنینیستی ملاحظه کردند که برقراری یک تشکیلات مارکسیست لنینیستی سراسری در بریتانیا بطور عاجلی طلب می شود. تشکیلاتی که متعهد به خط سیاسی بیانیۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشد. اگرچه، نه پایه ای در طبقه کارگر موجود بود و نه برنامه انقلابی کاملاً تکامل یافته ای که بتوان تشکیل یک حزب مارکسیست لنینیست انقلابی مناسب را توجیه کرد، اما بوجود آوردن یک تشکیلات ماقبل حزب، برپایه کار برنامه ای که توسط کمیسیون برنامه مارکسیست لنینیستی انجام شده بود، و همچنین بیانیۀ ج ۱۰۱ لازم بود. تردید در تشکیل چنین تشکیلاتی مساوی بود با غفلت از اوضاع عینی رشد یابنده و غفلت از آن عناصری در بریتانیا که در جهت عمل انقلابی تلاش می کردند. دسته انقلابی انترناسیونالیست در بریتانیا برپایه خط سیاسی ای استوار است که بسیار پیشرفته تر از تشکیلات مارکسیست لنینیستی موجود در بریتانیا در ربع قرن گذشته است - خطی که در مانیفست آن بیان شده و برپایه انتر-

ناسیونالیسم پرولتری در شکل ج ۱۰۱ استوار است. تمام تضادهای بین المللی سرمایه داری و امپریالیسم در حال تشدید است. اگر قرار است که طبقه کارگر در بریتانیا فرصت جهش های انقلابی در برآمدهایی که در دوره آتی به وقوع خواهند پیوست، را بیابد، آنگاه نیازمند آن است که سرعت به ساختن یک حزب و جنبش کمونیستی بپردازد. وظیفه تمام کمونیستهای مارکسیست لنینیست اصیل عبارت است از درگیر شدن در این وظیفه از طریق حلقه زدن به گردهسته انقلابی انترناسیونالیست در بریتانیا و کار کردن با آن.

برنامه سیاسی دسته انقلابی انترناسیونالیستی بریتانیا

دسته انقلابی انترناسیونالیست در بریتانیا یک تشکیلات پرولتری انقلابی از نوع تشکیلات ماقبل حزب است. این تشکیلات متعهد به سرنگونی امپریالیسم و دست یافتن به کمونیسم، جامعه بی طبقه، در جهان است. پایه تئوریک آن مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوسه - دون است. این تشکیلات، یک تشکیلات پرولتری انترناسیونالیست است. طرفدار ج ۱۰۱، بمثابة مرکز رهبری این انترناسیونالیسم می باشد.

هدف استراتژیک طولانی مدت مارکسیست لنینیستهای بریتانیا در دوره ای که در پیش روست عبارت است از تدارک و آماده شدن در جهت فراهم آوردن رهبری قاطع در نقطه اوج تشدید تضادهای جهان. هدف ماباید عبارت باشد از خلق یک پیشاهنگ انقلابی - آگاه، و مارکسیست لنینیست متعهد در درون صفوف طبقه کارگر. فقط اگر به این هدف دست یافته شود، طبقه کارگر بریتانیا قادر خواهد بود که در اتحاد با کارگران و خلقهای تحت ستم نقاط دیگر، با جری جنگ امپریالیستی آتی را بگیرد و یا اینکه آنرا مبدل به یک جنگ داخلی نماید.

برای دست یافتن به این هدف استراتژیک لازم است که نه تنها بدنه ای از انقلابیون پرولتری را رشد داد، بلکه همچنین باید آنها را در یک حزب منضبط انقلابی، مبنی بر اصول تشکیلاتی سانترالیسم دمکراتیک، متشکل کرد. فقط اگر عناصر انقلابی آگاه در سطحی عالیتتر متشکل شوند، قادر خواهند بود که یک رهبری قاطع و روشن را در شرایط بحران جدی طبقات سرمایه دارانحصاری بریتانیا، برای طبقه کارگر فراهم آورند،

بنابر این هدف استراتژیک کوتاه - مدت دسته انقلابی انترناسیونالیست عبارت است از ساختن يك حزب کمونیست انقلابی اصیل در بریتانیا.

اگر قرار است که يك حزب کمونیست وجود داشته باشد، باید دسته مهمی از کمونیست‌ها در درون طبقه کارگر باشند. در میان اقشار تحتانی میانی پرولتاریای صنعتی و اقشار تحتانی نیمه پرولتاریا، بیش از هر جای دیگری توان کسانی را یافت که بطرف بینش انقلاب بی وقفه کمونیستی جذب شوند.

فعالیت‌های عملی دسته انقلابی انترنا - سیونالیست به کار در میان این اقشار طبقه کارگر متمرکز خواهد گشت - با این هدف که آگاهی انقلابی را در میان آنان بوجود آورد. توجه خاصی به مبارزات زنان، سیاهپوستان و جوانان در این اقشار از طبقه کارگر خواهد شد. چرا که این عناصر تحت عظیم ترین ستم و استثمار می باشند و بنابر این، حداقل در طولانی مدت، دارای عظیمترین پتانسیل انقلابی هستند. در حالیکه مقداری از توجه نیز باید به جذب برخی از عناصر اقشار میانی به صفوف انقلابی معطوف گردد، اما این وظیفه ای درجه دوم است و هیچگونه سازش اپورتونیستی در پیشبرد این کار نباید صورت گیرد.

دسته انقلابی انترناسیونالیست باید دارای يك خط توده ای در جریان فعالیت در مبارزه طبقاتی باشد. نقطه عزیمت ما باید همیشه ستمهای گوناگون و استثمار اعمال شده بر طبقه کارگر و مبارزه آنها بر علیه سلطه سرمایه داری باشد. آنگاه مارکسیست لنینیست‌ها باید کوشش کنند که از فرصت‌هایی که در این مبارزات بدست می آید، برای رشد آگاهی انقلابی کارگران سودجویند. آنگاه ما باید در مبارزه سیاسی برای کشاندن کارگران بطرف سیاست‌های درست درگیر شویم. برخورد عمومی ما به مبارزه طبقاتی نباید تفرعن دانشمندان به آن صورت که ما جواب همه چیز را داریم، باشد، بلکه کمونیست‌ها باید از نزدیک در مبارزات گوناگون طبقه کارگر درگیر شوند، بطوریکه به شناخت

واقعی از آنان دست یابند، و فقط آنگاه صبورانه کار کنند و اقشاری از طبقه کارگر را برانگیزند، که خود ابتکار عمل را بدست گرفته و خود را به سطح عالی تری از مبارزه طبقاتی بکشانند. آنقدر که وظیفه ماتشویق طبقه کارگر در جهت گرفتن رهبری خود در مبارزه طبقاتی است، کشاندن آنها به دنبال روی از ما نمی باشد.

دسته انقلابی انترناسیونالیست در مبارزات روزمره شرکت خواهد کرد که به امر رشد آگاهی انقلابی کمک کند. در شرکت در مبارزاتی مانند دفاع از سطح معیشت و شغل، مبارزه بر علیه نژادپرستی و تبعیض بر علیه زنان باید از دو انحراف اپورتونیستی اجتناب ورزید. اشتباه اپورتونیسم راست عبارت است از دنباله روی از جنبش موجود و اجتناب ورزیدن از مبارزه برای تأمین رهبری سیاسی انقلابی. این اشتباه منتج به حفظ وحتى تقویت ترمیمات رفرمیستی در میان طبقه کارگر می شود. اشتباه اپورتونیسم چپ عبارت است از دورنگهداشتن خود از مبارزات روزمره و پراکنده طبقه کارگر بر علیه ستم و استثمار، با این توجیه که این مبارزات غیر انقلابی هستند. تشکلات دفاعی مانند ترییدیونیون ها و گروههای مردم سیاهپوست، اگرچه در خود انقلابی نمی باشند، اما برای بقای طبقه کارگر تارسیدن زمانی که سرمایه داری سرنگون شود، لازم می باشند.

مارکسیست لنینیست‌ها در عین حالی که باید از مبارزات دفاع کنند، باید در درک این مسئله که فقط یک راه حل انقلابی می تواند به مشکلات طبقه کارگر که تحت سیستم سرمایه داری با آن مواجه است پایان ببخشد، به آسانی که درگیر این مبارزات هستند کمک کنند. وظیفه مادر چنین مبارزاتی عبارتست از تأمین رهبری سیاسی که عناصر وطنیانگرتی را جذب کند و آنان را بدست یابی به يك آگاهی انقلابی هدایت کند. اعمال رهبری سیاسی لزوماً مساوی با اشغال موقعیت رهبری در تشکلات گوناگون مانند ترییدیونیون ها

و گروههای زنان نمی باشد. بلکه عبارت است از مسئله منعکس کردن يك خط سیاسی انقلابی در مورد موضوع مورد مشاجره و کسب پشتیبانی برای آن خط. در عین حالی که لازم است دسته انقلابی انترناسیونالیست از نزدیک در مبارزات مستمر طبقه کارگر درگیر شود، همچنین به طور حیاتی لازم است که همیشه هدف انقلابی سرنگونی دولت سرمایه داری انحصاری بریتانیا را در مدنظر داشته باشد و طبقه کارگر را در این جهت هدایت کند.

در بحران مهم حاضر، اقشاری از طبقه کارگر که دارای عظیم ترین پتانسیل انقلابی هستند، بطور روزافزون و مستقیمی خود را در مقابل با دولت بریتانیا نیامی یابند. با هر چه عمیق تر شدن بحران، دولت نقش فعالتری را در گذاردن بار بحران سرمایه داری بردوش کارگران اقشار تحتانی بازی می کند. بطور روزافزونی خدمات اجتماعی که کارگران بی کار و کم مزد بر آن متکی هستند کمتر می شوند، و همچنین برخی پوششهای حداقل اقل مدون در قانون کار، رنگ میبازند. فشار برای از میان بردن برخی از رفهمهایی که زنان در دوره پس از جنگ جهانی دوم در رابطه با حقوق مدنی و اشتغال کسب کردند، آغاز شده است. طبقه حاکم، به جوانان که شدیداً تحت فشار بیکاری هستند بمتابه نیرویی که پتانسیل انفجار دارند می نگرد و برای کنترل آنها نقشه‌هایی مانند برنامه تعلیم و تربیت جوانان را ریخته است. سیاهپوستان نیز ظرفیت قیامگرا را خود را نشان داده اند. و بنابر این دولت تلاشهای خود در جهت حفظ تقسیم بندی های نژادپرستانه در میان طبقه کارگر را از طریق قوانین مهاجرت شدت بخشیده است.

آنچه که در مبارزات این اقشار طبقه کارگر مشترک است آن است که آنها آنقدر که بطور مستقیم با دستگاه دولت سرمایه داری مواجهند، با این یا آن کارفرمای سرمایه دار مجزا، روبرو نیستند. این فاکتور در متحد کردن نه رنجی مبارزات این اقشار مختلف طبقه

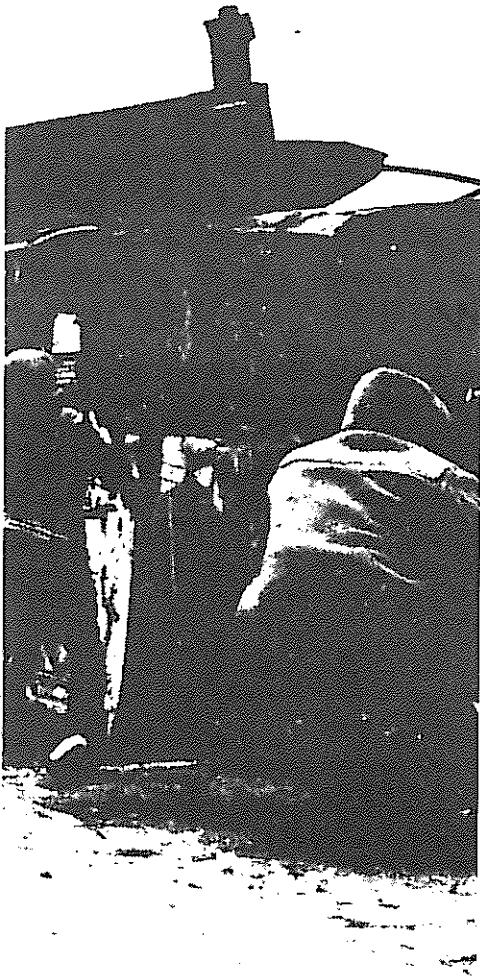
کارگردان درون يك ضدحمله متحدانه بسیار مهم است. دسته انقلابی انترناسیونالیست کارسیاسی روزمره خود را بردفاع، تشویق و هراتجاکه امکان پذیر باشد، هدایت مبارزات ضدستم دولتی متمرکز خواهد کرد. این امر باید بطور انقلابی و در ضدیت با راههای رفرمیستی انجام گیرد. هدف عمده در برانگیختن مبارزه بر علیه دولت سرمایه داری به دست آوردن امتیازات موقت نمی باشد، بلکه عبارتست از بالابردن آگاهی سیاسی کارگران درگیر به يك سطح انقلابی. این مبارزات باید طوری هدایت شوند که کارگران درگیر به ماهیت واقعی دولت بمثابة ابزار قدرت طبقه حاکم پی برده و بفهمند که فقط سرنگونی انقلابی این دولت می تواند طبقه کارگر را از ستم و استثمار سرمایه داری رها سازد. فقط اگر در طول این مبارزات خطوط روشن تمایز با انواع رفرمیسم ترسیم گردد، کادرهای انقلابی سئون مارکسیست لنینیست متعهد بوجود خواهند آمد. کادرهایی که پایه حزب کمونیست خواهند بود.

تأثیرات ارتجاعی ایدئولوژی. های رفرمیستی گوناگون ۲ سوسیال دمکراسی، حزب کارگر، ترسکیسم، رویزیونیسم ۳ سوسیالیسم رادری میان بخشهای وسیعی از طبقه کارگر بریتانیا بدنام کرده است. تجربه حکومت های حزب کارگردر بریتانیا و ضدانقلاب بورژوازی در روسیه و چین، مضاف بر تبلیغات ضد سوسیالیستی بورژوازی، منجر به آن شده است که بسیاری از کارگران فکر کنند که سوسیالیسم پل تخیل دست نیافتنی و در عمل غیر قابل پیاده کردن است. دسته انقلابی انترناسیونالیست باید ضدحمله ایدئولوژیک شدیدی را بر علیه تمام این گنبداد بورژوازی براه اندازد. ما باید حزب کارگر را برای آنچه که هست و همیشه بوده کاملاً و بمثابة بخشی از سرمایه داری انحصاری و دشمن خونین طبقه کارگر، افشا کنیم. خصوصاً ما باید سدان تشکلاتی را که در درون و بیاد حواشی حزب کارگر بوده و مدعی "انقلابی" یا

"مارکسیست" بودن هستند، کاملاً افشا کرده و به آنها حمله کنیم. ما باید رفرمیسم پیوسیده آنها را که میخواهند خود را زیر نقاب انقلاب پنهان کنند افشا کنیم. ما باید به نقد سوسیال امپریالیست های شوروی و رویزیونیست های چینی توجه کنیم و برای طبقه کارگر و مردم دیگر روشن نمائیم که اینها خود سعی از فاشیسم هستند. در همان زمان ما باید پیروزی ها و دستاوردهای پرشکوه جنبش کمونیستی در گذشته را بزرگ بداریم. فتح انقلاب بی قدرت در روسیه و چین، مبارزه برای ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی و انقلاب فرهنگی در چین دستاوردهای عظیم انقلابی هستند که طبقه کارگر باید به آنها افتخار کند. در جلب توجه طبقه، مان به میراث انقلابی اش، لازم است که از رهبران کبیر جنبش کمونیستی بین المللی دفاع کرده و پرچم آنها را بلند کنیم. بخصوص باید از رفیق استالین و ماثو که از جانب بورژوازی و دلقک های مقلدش مورد حمله هستند، دفاع کرد. دسته انقلابی انترناسیونالیست بسا افتخار میراث طبقه کارگر بین المللی و رهبران را. مارکس، انگلس، لنین، استالین و ماثو. بزرگ می دارد. در دوره آینده، مبارزات سیاسی را باید به دور تشدیدند. اوقات جنگی امپریالیست ها و مبارزه برای جلوگیری از جنگ امپریالیستی متمرکز کرد. دسته انقلابی انترناسیونالیست باید به طبقه کارگر مؤکد آبگوید که، تنش بین دو بلوک امپریالیستی چیزی تصادفی نبوده، بلکه نتیجه اجتناب ناپذیر رقابت درون امپریالیستی است. ما باید خاطر نشان سازیم که پاسیویسم خرده بورژوازی بخش وسیعی از جنبش ضد جنگ قادر نخواهد بود جلوسوی جنگ جهانی را بگیرد. فقط خیزش انقلابی، در حداقل برخی از کشورهای امپریالیستی می تواند از این واقعه دشتناک جلوگیری کند. ما باید به کارگران بفهمانیم که آنها قدرت جلوگیری از جنگ جهانی دیگری از طریق يك قیام انقلابی را دارا هستند. اگر تصمیم بگیرند که این قدرت را اعمال کنند.

این خط اول استراتژی ماست اما، ما باید همچنین بر علیه شکست طلبی خرده بورژوازی مبنی بر این که اگر جنگ جهانی دیگری رخ دهد زندگی بشری به پایان خواهد رسید، مبارزه کنیم. اگر چه وقوع پیوستن جنگ جهانی نابودی عظیمی ببار خواهد آورد اما میلیون ها نفر در بریتانیا زنده خواهند ماند و آن گاه وظیفه ما آن است که این جنگ امپریالیستی را به يك جنگ داخلی انقلابی برای سرنگونی طبقه سرمایه دار انحصاری، تبدیل کنیم. این خط دوم استراتژی ماست. انقلابیون پرولتری هرگز دچار این بدبینی هانی شوند و ما مصممیم که حتی وخیم ترین شرایط را به نفع طبقه کارگر بچرخانیم.

مبارزات خلق های تحت ستم در آسیا، آفریقا، آمریکا لاتین به تضعیف قدرتهای امپریالیستی کمک می کنند.



وامپریالیسم است - دسته انقلابی انتر-ناسیونالیست باتمام قوادرجت رشد ج ۱۰۱۰- واستقراریک انترناسیونال کمونیستی نوین تلاش خواهد کرد- این امر برای پیشرفت مبارزه انقلابی در بریتانیامطلقاً حیاتی است ، چراکه اگر جنبش کمونیستی در همه کشورها پیشرفت حاصل نکند، ما قادر به حفظ طولانی مدت پیروزی انقلابی در اینجام نخواهیم بود .
متدهای مبارزه اتخاذ شده از

جانب دسته انقلابی انترناسیونالیست بدون ملاحظه ، متدهایی خواهند بود که برای پیشرفت آرمان انقلابی لازم باشند . دسته انقلابی انترناسیونالیست از همان ابتدا باید طوری کار کند که خود را از نفوذیضربه دولت بریتانیا و دیگر دشمنان مصون دارد- دسته انقلابی انتر-ناسیونالیست آنچنان متشکل خواهد بود که حتی در قبال خفقان آورترین شرایط به مبارزه انقلابی خود ادامه دهد- دسته انقلابی انترناسیونالیست علاوه بر تبلیغ وترویج و فعالیتهای تشکیلاتی گوناگون ، خود را آماده خواهد کرد که به تمام اشکال فعالیتهای انقلابی ، منجمله عالیتترین شکل آن ، دست زند- ما باید جسور بوده وخود را در حصار متدهای سنتی کار سیاسی محدود

لیست دارای موضع آشتی ناپذیر باتمام امپریالیستها، در هر شکلی ، می باشد . در پیشبرد این امر ما موظفیم که از نیروهای مارکسیست لینینیست در گیرمبارزات رهائیبخش گوناگون حمایت خاص کرده ، وبه آنان یاری برسانیم . مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی پرولتری در کشور- های امپریالیستی ومبارزه برای انقلاب دمکراتیک ملی در کشورهای تحت ستم بطور لاینفکی مرتبطند .

کمونیستها بدون انترناسیونالیسم پرولتری هیچ چیز نیستند- دسته انقلابی انترناسیونالیست در بریتانیایک عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده و متعهد به خط سیاسی بیانیه می باشد- ما باید برای آگاه کردن کارگران در مورد ج ۱۰۱- ، و فعالیتهای سیاسی آن و تشکلات عضوان مبارزه کنیم - دسته انقلابی انترناسیونالیست باید به طبقه کارگر در بریتانیا مؤکد آبگوید که آنها فقط یک بخش از طبقه کارگریین - المللی می باشند طبقه ای که دارای مبارزه مشترکی بر علیه سرمایه داری

بنابراین ، این مبارزات ضد امپریا - لیستی بر همان دشمنی ضربه می زند که طبقه کارگر در بریتانیا با آن روبروست : طبقه سرمایه دار انحصاری - خلقهای تحت ستم این مناطق متحدین طبیعی ما هستند- دسته انقلابی انترناسیونالیست برای دفاع از این مبارزات ، بخصوص آنانی که بر علیه امپریالیسم بریتانیا باشند، مانند مبارزات رهائیبخش ایر- لند و آزانیا (بدلیل آنکه اینها مبارزات هستند که مابه مؤثرترین وجهی میتوانیم از آنان حمایت کنیم) ، در میان طبقه کارگر فعالیت خواهد کرد- ما باید بوضوح آنهایی را که ادعای کنند بریتانیا نه یک شریک امپریالیستی آمریکا، بلکه یک نومستعمره آمریکاست ، افشا کنیم و ما باید همچنین آنهایی را که سعی می - کنند ماهیت ستمگرانه واستثمارگرانه سوسیال امپریالیسم شوروی را بپوشانند افشا کنیم - دسته انقلابی انترناسیونا -



بیکاران در لیورپول جوانان کاتولیک ایرلندی کوکتل مولوتف ها را بیست مقامات دولتی پرتاب می کنند.

نکنیم و متدهای نوینی را تکامل دهیم. متد تشکیلاتی مایلشویسم است، اما به طریقی که دیالکتیکی است، یعنی تغییر اوضاع را بحساب آورده و خود را با این تغییرات منطبق می سازد. دسته انقلابی انترناسیونالیست باید تلاش کند که مشت آهنینی شود که از میان توده ها بر علیه طبقه سرمایه دارانحصاری پرتاب می شود.

اگر دسته انقلابی انترناسیونال لیست قرار است در خلق شرایطی برای تشکیل یک حزب کمونیست مناسب در بریتانیا موفق شود، باید نه تنها آگاهی انقلابی را در میان بخشهایی از طبقه کارگر بالا ببرد و آنان را به صفوف خود جذب کند، بلکه باید همچنین برنامه انقلابی ای را که در اینجا ذکر آن رفت، عمق و گسترش بخشد. این امر در صورتی امکان پذیر خواهد بود که یک تسلاش

بقیه از صفحه ۴۱

درس ها و نتایج جنبش

دوران چند سال گذشته، ماهیت ضد مردمی، ارتجاعی و فاشیستی رژیم نظامی ارشاد، این نوکرامپریالیسم امریکارا مانند روز روشن کرده است. این جانیاں برای حفظ قدرتش حتی از خرد کردن دانشجویان و ریکشاد کشان در زیر چرخهای کامیونهایشان ایائی ندارند، آنها در خلق رعب و وحشت بوسیله او با شان اجیر شده شان در نهادهای آموزشی، در به کلونه بستن راهیما نیها و بکار بستن دیگر شکلهای سرکوب وحشیانه در پیک و تامل نمی کنند. قبل از ارشاد، دولت ضیاء موفق گردید ذره ای محبوبیت کسب کند، اما بخاطر جنبش توده ای، ارشاد در این کار شکست خورده است. این واقعیت برای تحولات بعدی کمک بزرگی خواهد بود. همراه با این جریانات، نقاب از چهره احزاب ارتجاعی سیاسی کنار رفت و ماهیت کمپرادوری خائنه شان برملا شد. امروز جنبش ضد حکومت نظامی از طریق دو راه متفاوت جریان دارد: جریان اول به وسیله طرفداران پنج دشمن، با هدف سهم شدن در قدرت از طریق انتخابات حتی بدون براندازی حکومت نظامی

آگاهانه و مسلم در جهت جمع بندی تئوریک از پراتیک سیاسی انجام گیرد. برای آنکه بطور سیستماتیک و سریع به این امر دست یابیم، باید تنظیمات معین تشکیلاتی در درون دسته انقلابی انتر-ناسیونالیست برای تکامل برنامه انقلاب پرولتری، صورت گیرد. وظیفه دسته انقلابی انترناسیونالیست است که شرایط را برای منحل شدن خود و جایگزین شدنش بایک حزب انقلابی مناسب در اسرع وقت، بوجود آورد. این امر فقط با اعمال غالبترین سطح ممکن کارایی تشکیلاتی و انضباط انقلابی، امکان پذیر است:

ما از تمام متعهدین به مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون دعوت می کنیم که به دسته انقلابی انتر-ناسیونالیست در بریتانیا بپیوندند. ما از تمام کارگران و دیگر کسانی

رهبری می گردد. جریان دوم به رهبری نیروهای انقلابی و میهن پرست راستین است. و هدف بر اندازی دشمن و حاکمیت نظامی و کسب دمکراسی و استقلال راستین برای خلق می باشد. هیچ آلترناتیوی بجز مبارزه مسلحانه برای بر اندازی دیکتاتورهای نظامی وجود ندارد. انتقال صلح آمیز قدرت از یک طبقه به طبقه دیگر غیر قابل تصور است. چونتاً حتی از تقسیم قدرت با اعضا هم طبقه اش نیز اگر اه دارد، و در هر نقطه ای، که جنبش به مرحله جدیدی رشد کرده است، ارشاد به سرکوب خونین متوسل گردیده، و این در حالی است که احزاب ارتجاعی اپوزیسیون در این مواقع جنبش را به عقب می کشانند.

ضرورت دست زدن به مبارزه مسلحانه و توسعه سنگرهای روستائی یک بار دیگر توسط نیروهای چپ احساس می-شود. در گذشته اکثریت بزرگی از نیروهای چپ مبارزه مسلحانه را به پراتیک گذاشتن، اما با مشکلاتی روبرو گردیدند. مشکل تقویت مبارزه مسلحانه، به شکل توسعه آن بطور کمی و کیفی است. نیروهای چپ از حل کردن مشکل تکامل یک مرحله معین مبارزه مسلحانه به مرحله بالاتر بعدیش عاجز ماندند - و آنها خطی را جمع بندی کردند

که دارای تمایلات انقلابی می باشند دعوت می کنیم که با دسته انقلابی انترناسیونالیست تماس برقرار کرده و در مورد این مانیفست نظر دهند، با کار سیاسی و مبارزه ما آشنا شده و در آن درگیر شوند و برای متحد شدن با مادر آرمان انقلابی، مبارزه کنند.

ماتمام کارگران را فراموشی - خوانیم که برای ارتقاء سطح مبارزات شان علیه ستم و استثمار سرمایه داری بکوشند و با دسته انقلابی انترناسیونال لیست در جهت تسریع فرارسیدن روزی که بالاخره طبقه ماتمام ستمگران را بر زمین کوفته و سرنوشت خود را به دست خواهد گرفت، کار کنند.

"پرولتاریا در این میان چیزی برای از دست دادن ندارند مگر سرنوشتشان. آنها جهانی برای فتح دارند."

که مستقیمادرتضاد با ادامه مبارزه مسلحانه نه بود، و در نتیجه بدامن سازمانگرائی توده ای افتادند.

امادرپروسه جنبش جاری، ایسن مسئله روشنتر شده که جنبشهای توده ای صرف نمی توانند کار را با مرتجعین تمام کنند یا نظام دولتی و ارتجاعی را تغییر دهند و گاهی حتی نمی توانند به اهداف رفرمیستی نیز نائل گردند. اما بهیچ وجه نمی توان اهمیت آنها را انکار کرد. جنبش های این سالها رشد مبارزه مسلحانه و دیگر فعالیتهای انقلابی را تسهیل نمود. رابطه بین مبارزه مسلحانه و جنبش های توده ای دیالکتیکی است - توسعه و رشدیکی به دیگری کمک می کند. در نهایت امر تغییر کیفی یک دولت ارتجاعی و نظام اجتماعی بدون مبارزه مسلحانه و بدون جنبش های توده ای رشد پیدا فته درپروسه مبارزه مسلحانه و در رابطه لاینفک با آن، امکان ناپذیر است. این یکی از درسهای مهم چند سال گذشته است.

جنبش همچنین نشان داده است که بعکس اعتقاد جاری بعضی محافل، نقش دانشجویان بعنوان نیروی برضد حاکمیت نظامی و دیگر حاکمیتهای مستبدانه هنوز تمام نشده است. متعاقب تشکیل "بنکلاش" جامعه دانشجویی بدلائل مختلف تقریباً بطور کامل حالت رزمنده ای را که آنها

و خمارند راضی شده و بدین ترتیب علاقمند خواهند بود که بر علیه کارزارهای نظامی ترکیه (که هدف پس گرفتن نواحی غنی نفتی کرکوک را داشتند) مورد استفاده قرار گیرند، بلکه همچنین این اوضاع می تواند بطرز مساعدی در خدمت مستقر کردن یک رژیم دست نشانده عرب در جنوب قرار گیرد. ناحیه کرکوک از مه ۱۹۱۸ تحت اشغال ارتش بریتانیا می بود، اما به دلیل حملات ترکیه محل کاملاً امنی برای منافع بریتانیا بحساب نمی آمد. تحت چنین شرایطی، بدستور بریتانیا شیخ محمود بارزنجی در منطقه ای که بعداً کردستان عراق شد، اعلام استقلال کرده شیخ محمود در نامه ای مورخه نوامبر ۱۹۱۸ که در عین حال حامل امضای چهل تن از رؤسای فئودال طوایف بود، خوش خدمتی خود را به کارگزار سیاسی بریتانیا در بین النهرین (MESOPATANIA) اعلام نمود: «از آنجائی که حکومت اعلیحضرت قصد خود را مبنی بر آزاد کردن خلیفای شرق از ستم ترکیه و کمک به آنها در بدست آوردن استقلالشان اعلام کرده بود، رؤسائی که نمایندگان مردم کرد می باشند تقاضا دارند که به تحت الحمایگی حکومت بریتانیا درآمده و برای اینکه از فواید اتحاد محروم نشوند در عراق ادغام شوند. آنها از کارگزاری غیرنظامی بین النهرین تقاضا دارند که نماینده ای با اتوریته لازم به اینجانب فرستند تا مردم کرد را از کمکهای بریتانیا برخوردار کرده و امکان پیشروی مسالمت آمیز در جاده تمدن را برای آنها فراهم آورند. اگر حکومت به کردها یاری برساند و از آنها حمایت کند، آنها نیز بنوبه خود تضمین خواهند کرد دستورات و نظرات حکومت را بپذیرند.»

پیش و تمایلات بیان شده در این نامه، به مثابه یک نکته کناری، منعکس کننده روند فئودالی قدرتمندی است که در آن زمان در جنبشهای تازه پای کرد موجود بوده و آنها را در مقابل دسائس و سرکوبهای مسلحانه امپریالیستهای نوکران منطقه ای آنها شکننده می ساخت.

ابراهیم کایا کایا در بحثی در مورد جنبشهای اولیه کرد در ترکیه، خاطر نشان می سازد که «به همراه کارآکتر ملی این جنبشها، همچنین یک کارآکتر فئودالی نیز وجود داشت.» (به مقاله ای در همین شماره مراجعه کنید).

اما با این اوصاف، انتظارات شیخ محمود دیگر رهبران فئودال همیشه در هماهنگی با اهداف و خواستههای بریتانیائیها در عراق نبود. شیخ محمود بدنبال یک دولت خودمختار کرد و تحت الحمایه بریتانیا بود، در اول ماه مه ۱۹۱۹ دست به ابتکار عمل زده و پس از گرفتن موفقیت آمیز سلیمانیه از نیر-وهای بریتانیائی، خود را شاه کردستان اعلام کرد. بریتانیائیها حاضر نبودند که چنین رفتار کنترل نشده ای را تحمل کنند. در واقع بارسیدن ماه مه ۱۹۲۴، قضاوت شاهانۀ ایشان، بر آن قرار گرفت که دیگر علاقمند به یک دولت خودمختار کرد در شمال نمی باشند و قرار بر این شد که ملک فیصل از شیرناک (SHIRNAQ) که مناسبات دوستانه ای را با برخی از رهبران فئودال برقرار کرده بود و قبلاً در ماه اوت سال ۱۹۲۱ بر سرش تاج گذاشته شده بود، شاه عراق شود. امپریالیستهای بریتانیائی، که شدیداً تمایل داشتند دست آوردهای خود را در جهان عرب تحکیم بخشیده و سلطه انحصاری خود را بر ذخائر نفتی آن و دیگر ثروتهای منطقه، حفظ کنند، تصمیم گرفتند که سلطنت هاشمی را علم کرده و برای مجبور کردن کردها به تبعیت از حکومت عربی به نیروی هوائی سلطنتی بدنام خود اتکا کنند. مضافاً اینکه، قرارداد لوزان بارزیم دست نشانده کمالیست در ترکیه، امنیت کافی برای منافع بریتانیاسا فراهم کرده، نیاز آنها را به سود جستن از شورشیهای کردیستابه چاقی بر علیه دولت فئودال کمپرادور جدید ترکیه تقلیل داده و علاوه بر این، دولت فئودال - کمپرادور جدید ترکیه، خود مخالف سرسخت دادن هرگونه امتیاز بی پشتگر می به کردها بود. با استقرار یک دولت واقعی

انقلابی تحت هدایت پرولتاریا در جائی که سابقاً روسیه تزاری بود دولتی که هم الهامبخش و هم یاور ستمیگان سراسر جهان در سرنگون کردن یوغ تحمیل شده بر آنان بود - علاقه بریتانیائی ها و هم چنین شرکای اروپائی آنها بطور عموم، در مورد تکرار مکرر نمایشنامه «رها ساختن خلیفای شرق» بهیچوجه تخفیف نیافت. دولت جدید شوراهای «زندان ملل» تزار را با برابری ملی واقعی جایگزین ساخت و این امر امواج تکان دهنده ای را به سراسر آسیای مرکزی و خاورمیانه فرستاد. بلشویکها بلافاصله پس از کسب قدرت تمام مذاکرات مخفیانه روسیه تزاری (یاداشتهای فوریه ۱۹۱۶ ساز و تفاهات رداد آوریل ۱۹۱۶ که عبارت بودند از معامله بر سر قرارداد سایکس پیکوت پیشنهاد شده از طرف امپریالیستهای متفق). در مورد الحاق منطقه کردستان تا وان (VAN) و بتلیس (BITLIS) در ترکیه را افشاء و محکوم کردند. اگر کردها در آن موقع به هرگونه خودمختاری واقعی بایک دولت جداگانه در هر یک از مناطق دست می یافتند، این امر می توانست شعله های رهایی ملی واقعی را فروزان کرده و احتمالاً نقطه ای میشد که جنبشهای ملی در حال ظهور در کشورهای منطقه بدور آن حلقه می زدند. در آن اوضاع امپریالیستهای از این احتمال در وحشت بودند که جنبش ملی کردی بطرف انقلاب بلشویکی پیروزمند در روسیه کشیده شده و محبوبیت و نفوذ آنرا در منطقه گسترده تر سازد.

از ماهیت فئودالی رهبری جنبش و مشکلات ادامه دار در میان طایفه های فئودالی مختلف، بریتانیائی ها و سلطنت هاشمی برای کنترل و سرکوب جنبش کرد استفاده کردند. منافع استراتژیک بریتانیا در خاورمیانه نیز برقراری یک حکومت طرفدار بریتانیا را نیز الزام آور می ساخت، در راه رسیدن به چنین هدفی، امپریالیستهای بریتانیا نیائی بیش از حد علاقمند بودند که از سلطنت هاشمی در غصب ثروت منطقه کردستان پشتیبانی کنند. جامعه ملل



جهانی برای فتح ۱۳۶

شیخ سعید در سال ۱۹۲۵، نمایندۀ اعزامی حزب کمونیست ترکیه (TKP) به پنجمین کنفرانس جهانی کمینترن، در سخنرانی خود به جلسۀ بیستم کنفرانس ارزیابی قابل توجه زیر را در مورد مسئله ملی اراره داد: "مهمترین اقلیت ملی کردها هستند؛ مسئله کردها در پنجاه سال گذشته سه یا چهار بار به مثابه مسئله ای جزئی و در چارچوب فتوای مطرح شده است. مسئله ملی کرد هرگز در ابعاد کامل خودش بظهور نرسیده است. قانون اساسی جاری حقوق یکسانی را به جمعیت مسلمان اعطا می کند. بنابراین، عناصر روشنفکرو بورژوا در میان کردها هیچگونه خواست ملی یا جدائی طلبانه ای را مطرح نکرده اند. ۹ ماه پس از این سخنرانی ارتش ترکیه به دریافت کمک از امپریالیستهای فرانسوی پرداخت تا بتواند با استفاده از راه آهنی که از سوریه میگذشت جنگندگان شورش شیخ سعید را محاصره کند. آنچه که فرستاده حزب کمونیست ترکیه به مثابه "هیچگونه خواست ملی یا جدائی طلبانه" تشریح نمود بصورت یک شورش مسلحانه تمام عیار خود را نمایاند - و این تازه آخر خط نبود.

اما، بنظر میرسد که این حزب رومیزیونیست موفق به همراه ساختن برخیها در کمیته اجرایی کمینترن (EC CI) شد. گزارشی از کمیته اجرایی کمینترن که مربوط به دورۀ ۱۹۲۵ -

۱۹۲۶ است می گوید: "... حزب جمهوریخواه بورژوائی کمالیست، که

از طریق انقلاب به قدرت رسید و کماکان در قدرت است، موفق به ساکت کردن شورش تحت رهبری شیخ سعید در شرق شد. سرکوب شورش کرد به احترام حکومت ترکیه در داخل و خارج کشور افزوده است. آروزهای امپریالیستهای بریتانیائی در مورد تضعیف قسدرت دولتی ملی ترکیه نقش بر آب شده است. حتی در سال ۱۹۲۸ در ششمین کنفرانس جهانی کمینترن، یکی از گزارشات کمیته اجرایی در مورد خاور میانه و ترکیه ارزیابی زیر را کرد: "در ترکیه

اشتباهات جنبش کمونیستی "کودنای خروشیف و رومیزیونیستها در اتحاد شوروی همچنین، آنگونه که روشن شده، تیر خلاصی بر علیه جنبش کمو -

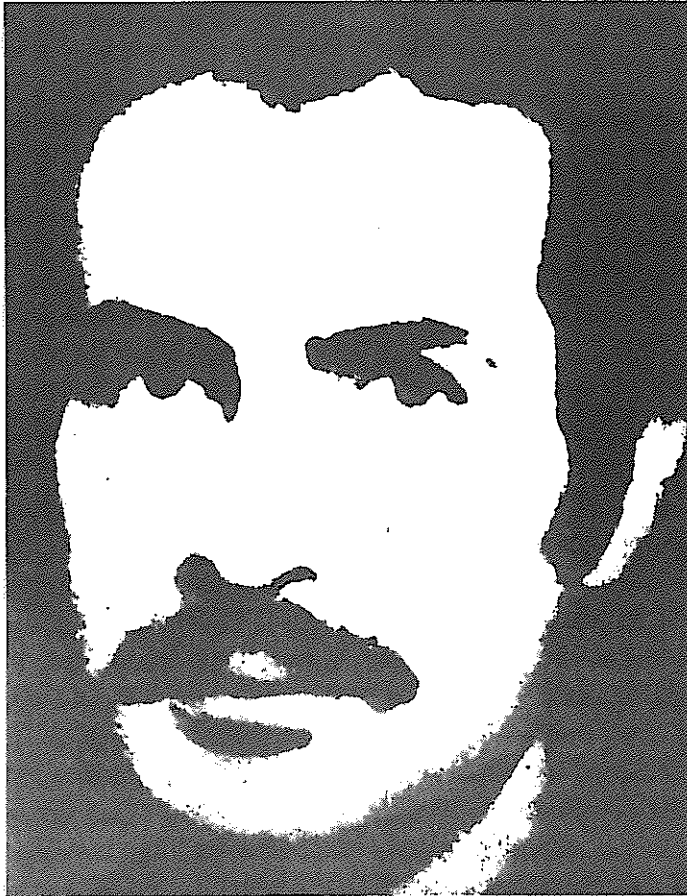
نیستی، آنگونه که قبلاً موجودیت داشت، بود. سلطان گسترده رومیزیونیسم قبلاً بسیاری از احزاب کمینترن (منجمله برخی از بانفوذترین احزاب) را بلعیده بود" (بیانیه ج. ۱.۱).

لظلمات وارد شده بر جنبش کردستان توسط احزاب رومیزیونیست، بخصوص پس از به قدرت رسیدن رومیزیونیسم مدرن در اتحاد شوروی، بر هیچکس پوشیده نیست. اما "سلطان رومیزیونیسم" که قبل از کودتای ارتجاعی رومیزیونیستها در اتحاد شوروی بسیاری از احزاب کمونیست را بلعیده بود، سرشت خود را زودتر از اینها (حتی پیش از به انحاط کشیدن این احزاب) در رابطه با جنبش های رهاشبخش ملی کرد در شد داد. حزب کمونیست ترکیه از اواسط دهۀ ۱۹۲۰ شروع به کنارگذاشتن جهتگیری مارکسیست-لنینیستی کرد و مواضع اتخاذ شده در کنفرانس مؤس خود را، که در سال ۱۹۲۰ در پاکوتحت رهبری مصطفی صبحی تشکیل شد، نفی کرد. خط حزب کمونیست ترکیه (TKP) با تدوین برنامه سال ۱۹۲۶ حزب، تحت رهبری شفیق هوسنوف آشکارا رومیزیونیستی، تسلیم طلبانه و خط سازش طبقاتی شد. خط حزب نه تنها به ستایش از بورژوا-کمپرادورها و مالکان ارضی نوین پرداخت بلکه تحت لوای تشویق و تقویت به اصطلاح "طرفیت ضد امپریالیستی و ضد فتوای" رژیم کمالیست آشکارا به حمایت از سیاستهای ضد انقلابی آن پرداخت.

این رومیزیونیستهای خلص، پیشتر - مانده به حمایت آشکار و کامل از کارزارهای کشتارگران رژیم کمالیست که برای سرکوب شورهای کرد در بخش شرقی ترکیه به راه افتاد - پرداختند و واقعاً، آنها حتی تمایل داشتند از طبقات حاکمه بخواهند که در این کارزارهای خسود پیگیرتر، وقایع تر باشند و همه جانبه تر عمل کنند. درست قبل از شورش معروف

در سامبر ۱۹۲۷ قطعنامه ای را مبنی بر ملحق سازی موصل توسط عراق تسریع کرد. سلطنت هاشمی، بابیرون را ندن کردها، قادیومی بود که درآمدهای عظیم ذخائر نفتی موصل و محصول تنباکوی صادراتی سلیمانیه را به انحصار خود در آورد بر طبق یک برآورد، در این دوره ۲۰٪ از کل درآمد رژیم عربی از کردستان عراق تا مین می گشت. طبعاً قسمت اعظم این درآمدها صرف تعلیم و پرورش ارتشی میشد که بتواند بار سنگین نیروهای بریتانیائی را در سرکوب شورشیان کرد تقلیل دهد.

درواقع، بدون بمبارانهای هوائی نیروی هوائی سلطنتی RAF (علیه حضرت، سربازان بریتانیائی و عراقی بهیچوجه از پس جنگجویان کرد در کوهها برنمی آمدند. این لشکر کشیهای سرکوبگرانه بواقع هرگز موفق به خاموش کردن شعله هاش شورش مسلحانه در میان توده های کرد، علیرغم محدودیتهای واضح رهبران آنها، نگشتند. در همان زمان که بریتانیا در تدارک اعطای "استقلال" به عراق بود (سال ۱۹۲۱) و می خواست بر مبنای قرارداد ما بیسنی بریتانیا، عراق (ژوئن ۱۹۲۰) مسئولیت حفظ امنیت "داخلی" را به رژیم بغداد واگذار کند، در جدیدی از مبارزه در کردستان در گرفت. ارتش عراق و نیروی هوائی سلطنتی بریتانیا کارزار ترور سنگینی را بر علیه کردها (تحت رهبری شیخ محمود و بعداً شیخ احمد بارزانی) به راه انداختند که تا سال ۱۹۲۴ طول کشید. فقط در هشت ماه اول از این "عملیات امنیت داخلی" بیش از نیمی از روستاهای کرد با خاک یکسان شدند. حدت یابی اوضاع، امپر - یالیستهای بریتانیائی را وادار کرد که بسرعت تحت پوشش میانجیگران بی طرف دخالت کرده و ترتیب یک آتش بس را بدهند؛ آنها آنقدر سخاوتمند نبودند که پیشنهاد افزایش تعداد خدمه های غیر نظامی ملیت کرد در کردستان و جوانان کرد در ارتش عراق را بدهند.



کاک صلاح شمس برهان

نیز، مانند هر کجای دیگر، رشد سرمایه - داری برگرفته توده های کارگر متحقق می شود. اگرچه پیروزی انقلاب کمالیستی مدیون حمایت توده های دهقان می باشد، اما وضع آنان بهیچوجه بهبود نیافته است. قدرت اقتصادی و سیاسی در استانهای شرقی مانند گذشته کماکان در دست خانهای فئودال و شیخها می باشد. حکومت کمالیست حتی نتوانست از ضدانقلاب مشهور در کردستان (۱۹۲۵) برای محو خانانسی فئودالی در این منطقه استفاده کند. حکومت کمالیست فقط به گوشمالی چند تن از مالکان ارضی فئودال اکتفا کرد.

سوءظن در مورد اینکه رویزیو - نیستهای حزب کمونیست ترکیه در فرموله کردن چنین ارزیابی ها ثنی مؤثر بودند منطقی است. مضافاً اینکه، آنها از این ارزیابی ها برای توجیه حمایت و قبحانه شان از رژیم کاملاً ضد انقلابی کمالیست حتی در تعرضات بیرحمانه اش بر علیه خلق کرد، استفاده می کردند. بدین ترتیب رویزیونیستهای حزب کمونیست ترکیه تصمیم گرفتند که در قبال کشتار خونین، از پرولتاریا، دهقانان و توده های وسیع کرد رویگردان شوند. مسلماً آنها حتی به ذهنشان هم نمیتوانست خطور کند که پرولتاریای کرد را در امتشکل کردن یک جنبش انقلابی قدرتمند رهبری کنند - متشکل کردن جنبش انقلابی - قدرتمندی برای کانالیزه کردن خشم برحق توده های کرده علیه این فجایع. سیاست رویزیونیستی به قسوی شدن رهبری نیروهای ناسیونالیست بورژوا و فئودال منجر شد و به ضرر پرولتاریا و زحمتکشان کردستان تمام گشت. این سیاست زمینه مساعدی را برای تبلیغات شوونیستی ترکی طبقات حاکمه در جهت تحقیر کارگران و دهقانان ترک فراهم کرد.

در ایران، در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن، خط حزب توده لطامات جدی بر جنبش ملی کرد که پتانسیل عظیمی را برای بوجود آوردن

جمهوری خودمختار کردمهاباد طنین صدای درهم شکستن سلطنت شاه در زیر ضربات انقلاب فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) در ایران، به همراه کودتای آمریکائی در ترکیه در سال ۱۹۸۰ - که بخیر، لاینفکی از جواب محاسبه شده امپریالیستی به جوش انقلابی توده های ایرانی بود - و جنگ ایران و عراق که اکنون وارد ششمین سال خودمیکسرد، همگی عمق بحران نظم جهانی امپریا - لیستی را آشکار تر ساخته و اوضاع سراسر مناطق کرد این کشورها را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده اند.

دوره پس از اواسط دهه ۱۹۶۰ زمینه چینی ای بود برای انقلاب بهمن و شتاب اولیه ای بود برای پیروسی انقلابی در منطقه کردستان ایران. خطوط تمایز جدید وصف بندی نوینی از نیروها در میان بخشهای انقلابی تر جنبش ملی، که قبل از آن شکستهای جدی خورده بود، ظهور کرد. در اواخر

یک جنبش انقلابی در سراسر کشور دارا بود وارد آورد. بینش رفرمیستی حزب توده فقط به تقویت توممات در مورد کسب خودمختاری برای جنبش ملی کردستان و آذربایجان منجر شد. رژیم ایران با دادن قول مقامهای وزارت، حزب توده را وادار کرد که بر پتانسیل انقلابی عظیمی که در آن زمان میان طبقه کارگر موجود بود مهارتند. اگرچه حزب توده به قولش وفا کرد و بر توده های انقلابی مهارتند، اما رژیم درست قبل از انتخابات در سال ۱۹۴۷ شروع به سرکوب آن نمود. مضافاً در سال ۱۹۴۶ جمهوری خودمختار مهاباد کردستان با سرکوب رژیم مواجه گشت و بدلیل سیاست سازش طبقاتی حزب توده، هیچگونه پشتیبانی مهمی را از جانب توده های انقلابی در سایر نقاط ایران دریافت نکرد.

کردند. البته این مسئله درست است که پیروزی اتحاد جماهیر شوروی (در آن زمان که کشور سوسیالیستی بود) - بر امپریالیسم آلمان، علاقه واقعی ستم - دیدگان جهان منجمد ایران را برای شوروی کسب کرد. اما شوروی سوسیالیستی آن زمان، برخلاف شوروی سوسیال امپریالیست امروز، توسط نیاز به برقراری هژمونی جهانی حرکت نمیکرد. این ایالات متحده آمریکا بود که از درون جنگ جهانی با وضعی بیرون آمده بود که میان امپریالیستها در رأس نشسته و بطور افسار گسیخته ای سیاست تحکیم هژمونی اش و سرکوب خیزشهای انقلابی (که در حین جنگ جهانی و پس از آن بر اه افتاده بودند) را دنبال می کرد.

جمهوری خودمختار مهاباد تحت چنین شرایطی به ظهور رسیده بود با توجه به اینکه اوضاع در ایران و بطور بین المللی، کمابیش تثبیت گشته بود و با توجه به اینکه امپریالیستهای آمریکائی پشت رژیم ایران بودند، جمهوری خودمختار مهاباد نیز اکنون باید با حملات جنایتکارانه رژیم روبرو میشد. محدودیتهای ایدئولوژی ناسیونالیستی که آنرا هدایت میکرد به این معنا بود که این جمهوری، علیرغم مقاومت قهرمانانۀ توده ها، نمیتواند در مقابل این حملات ایستادگی کند.

گیجی و سرخوردگی، مشخصه سالهای بعد بود. در اواسط دهه ۱۹۵۰، کسب قدرت توسط ریزبینیستها در اتحاد شوروی و احیای سرمایه داری در آنجا لطافات عظیمی را بر جبهه انقلابی جهانی وارد آورد! بسیاری از احزاب کمونیست را به لجنزار سازش طبقاتی و انحطاط کشاند. در ایران، حزب توده که هرگز یک حزب مارکسیست - لنینیستی واقعی نبود بهیچوجه در موقعیتی قرار نداشت که بتواند در مقابل این بیماری بین المللی و حملات رژیم مقاومت کند. کودتای سیا در ایران در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) بهای سنگینی بود که برای تمام توهمات رفمیستی پرداخته شد و تحکیم سلطه آمریکابرای ایران



کاک فواد سلطانی

مستولی بود - جائیکه جنبش ناسیونالیستی تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان نیز در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۶، از نمایندگان حکومت قوام السلطنه در تهران رسیت خودمختاری منطقه ای برای مردم آذربایجان را گرفتند. علاوه بر رزمندگی و گسترده گنجش ناسیونالیستی، حضور ارتش سرخ در شمال نقش تعیین کننده ای را در وادار کردن حکومت مرکزی در تهران به تسلیم شدن در مقابل خواست خودمختاری ملل تحت ستم در ایران، بازی کرد. پس از ورود ارتشهای شوروی و بریتانیا در سال ۱۹۴۱ ارتش دائمی رژیم علاوه بر پاشیده بود، رژیم برای درهم شکستن جنبشهای ناسیونالیستی هیچ وسیله دیگری نداشت مگر عوامفریبیهای دیپلماتیک - که برای وارد کردن فشارهای ایالات متحده و متفقین اروپائی اش بر اتحاد شوروی، طرح ریزی می شدند. ارتش سرخ در ششم مه ۱۹۴۶، از ایسران بیرون کشید، اما این امپریالیستهای آمریکائی بودند که بیشترین هوجبگریها را در مورد به اصطلاح خطر حرکت اتحاد شوروی، در جهت گرفتن ذخائر نفتی و گسترش نفوذش در منطقه، می

دهه ۱۹۴۰ رژیم ایران کارزار کشتار - گرانه ای را علیه جنبش ناسیونالیستی کرد به راه انداخته بود، کارزاری که با قتل عام خونین هزاران کرد به اوج خود رسید. رژیم، قاضی محمد رهبر حزب دمکرات کردستان (ایران) را دستگیر و اعدام کرد تا شورشگران کرد که با قهرمانی الهامبخش جنگیده بودند را سرخورده سازد. تحت رهبری قاضی محمد، شورشگران کرد قدرت سیاسی و نظامی پیدا کرده و بمقتداری خودمختاری دست یافتند. این امر بر زمینۀ کشایشی که توسط جنگ جهانی دوم، بخصوص پس از ورود ارتش سرخ شوراهای شمال و سربازان بریتانیایی از جنوب، بوجود آمده بود وقوع پیوست. در یازدهم ژانویه ۱۹۴۷ در مهاباد، قاضی محمد بطور علنی تأسیس جمهوری خودمختار کرد مهاباد را اعلام کرد.

سخنرانی او در جشن تأسیس جمهوری، آن طرز تفکر سیاسی را که جنبش راتا به آن نقطه هدایت میکرد است آشکار می سازد: "سلام به تسوای پرچم که نشانه عدالت و قانون هستی، ما با تو عهد می بندیم که در اتحاد زندگی کرده و برای همیشه اختلافات را از بین ببریم. پرچم، اکنون تو بر فراز یک بخش از کردستان دماهتر از هستی. فردا زمانی که بر فراز تمام بخشهای کردستان به اهتزاز در آئی، تو تمام ستم و بی عدالتی را از بین خواهی برد. زنده باد کردستان بزرگ! " قاضی محمود. د. ک (ایران) در آن دوره دارای یک بینش ناسیونالیستی انقلابی بوده و در ضدیت با ستم ملی اعمال شده بر مردم کرد قرار داشتند. مبارزه آنها محدود به کسب برابری ملی برای کردها نبود. برنامه آنها فراخوانی مبنی بر مبارزه ضد فئودالی نداشت، و منعکس کننده این توهم بود که گویا در ایران بدون سرنگونی انقلابی قدرت دولتی مرکزی تحت رهبری پرولتاریائی تواند بین ملل ستم دیده و ستمگر برابری باشد زیرا حداقل ممکن است رژیم به خودمختاری کرد احترام بگذارد.

عین همان توهم در آذربایجان نیز

رارقم زد.

باین اوصاف، همانگونه که زمانی
لنین گفت، تاریخ حتی در دوران ضد
انقلاب آرام برجای نمی ماند. مبارزات
رهائیبخش خلقها و ملل تحت ستم در
مستعمرات ونیمه (نو) مستعمرات دور
جدیدی از برآمدهای قدرتمند را از سر
میگذراندند. تحت رهبری مائوتسه
دون، حزب کمونیست چین از این
مبارزات حمایتهای سیاسی و مادی
ذیقیمی کرد و کارزار سختی را در چین
و خارج از چین در انتقاد از خیانت
رویزیونیستهای شوروی به انقلابات،
براه انداخت.

۳- مسائل حیاتی خط سیاسی

تجارب انباشت شده در طول دهه سال
مبارزه تلخ، محدودیتهای تاریخی
رهبران بورژوا و بورژوا-فئودال
گوناگون، تکامل و رشد بیشتر پرولتاریا
به مثابه يك طبقه اجتماعی و بخصوص
در سهای رنج آور خیانتها و از پشت
خنجر زدنهای مکرر رویزیونیستهاست
اینها بر بخشهای انقلابی تر جنبش کرد
فشار آورده و آنها را وادار کرد که
به جستجوی يك جهت گیری واقعا
انقلابی بپردازند. اتحاد شوروی، پس از
بیستین کنفرانس حزب کمونیست شوروی
در سال ۱۹۵۶، شدیداً تمایل به زدن و
همکاری با قدرتهای امپریالیستی غرب،
بخصوص ایالات متحده داشت. بورژوا-
وازی نوین که پس از مرگ استالین
قدرت را غصب کرده بود بطور افسار
کسیخته ای سیاست احیای سرماییداری
را در داخل و ضدیت با مبارزه انقلابی
خلقهای تحت ستم را در سطح بین المللی
دنبال میکرد. بورژوازی نوین شوروی به
مداحی و تحسین مکرر از قانون اساسی
و "انقلاب سفید" رژیم شاه که دشمن
تادم مرگ کردها بود، پرداخت. حزب
توده ضد انقلابی، در همانگی با
رهنمودهای مسکو، علاقمندانه نقش مشوق
اقدامات خونین رژیم در سرکوب
انقلابیون کرد را بعهده داشت.
بطور مشابه در عراق نیز، زمانی

که رژیم عبدالکریم قاسم، بمنظور
تحکیم آتوریته دولتی مرکزی خود در سال
۱۹۶۱ کارزار نظامی سنگینی را بر
علیه کردستان براه انداخت، رویت
پیونستهای مسکوی حزب کمونیست
عراق راه چشم پوشی بر تمام این
وحشیگری ها را در پیش گرفته و با
سکوت خود بطور مرتدانه ای با رژیم
همدست گشتند. با کشیده شدن هر چه
بیشتر عراق بدرون مدار سوسیال
امپریالیستها، این شورویها بودند که
دستگاه نظامی عراق را بخصوص پس

موجودیت کردی را به مثابه يك زبان
برسیت نمی شناخت، شده بودند. آنها
بیش از اندازه علاقمند بودند که در
عوض اعطای موقعیت قانونی به آنها،
که مدت ها بود از آن برخوردار بودند،
به طبقات حاکم در سرکوب سبانه
جنبش ملی کرد کمک کنند.

اندیشه مائوتسه دون
در مقابل این وضعیت، نبردهای
بین المللی عظیمی که تحت رهبری
مائوتسه دون، علیه رویزیونیسم
مدرن خروشی و طبقه سرمایه دار نوین



در اتحاد شوروی و همچنین رهبران
سرمایه داری در چین، براه افتاد
تأثیرات عمیقی را بر مبارزه انقلابی
در کردستان گذارد. آنگونه که بیانیه
جنبش انترناسیونالیستی انقلابی میگوید:
"اگر مبارزه تئوریک علیه
رویزیونیسم مدرن نقشی حیاتی در باز
سازی جنبش مارکسیست - لنینیستی
ایفا کرد، بخصوص انقلاب کیبر فرهنگی
پرولتاریائی که شکل نوین بیابانه ای
از مبارزه بود و خود بمقدار زیادی ثمره

از سال ۱۹۶۸ مسلح کرده، تعلیم داده و
مشاورتش را کردند تا بر سرزمین
کردستان مرگ و نابودی بباراند. در
همین احوال حزب کمونیست عراق،
البته، کنار ایستاده و توافق کامل خودش
را با این اعمال اعلام کرد تا شانس بدست
آوردن چند کرسی نسبه در حکومت را از
دست ندهد.
در ترکیه مدت ها بود که رویت
نیست تسلیم شوینیسم ترك افسار-
گسیخته ایدئولوژی کمالیستی، که حتی

انقلابی توسط رویزیونیستها و فرمیستها و بطور عمده نسبت به ترسازش طبقاتی "راه مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم" که توسط مرتدان حزب توده تبلیغ میگشت، موضع رزمنده ای اتخاذ کردند. آنها به سازمان دادن مبارزه مسلحانه در کردستان پرداختند.

در ایران نیروهای رویزیونیست و در رأس آنها حزب توده، بطور نفرت انگیزی به ضدیت با این روند انقلابی تازه پا پرداختند. در حین عملیتهای پاکسازی سال ۱۹۶۷ که در تهران و کردستان با قصد درنطفه خفه کردن این روند براه افتاد، رویزیونیستهای توده ای در همکاری کردن با شاه تریدی بخود راه ندادند. "فرم ارضی" آمریکائی - که طبعاً از تحسین سر - مقالات ایزوتقا و پروادا برخوردار گشت - بطور واضحی ازدست زدن به ترکیب مالکیت ارضی در کردستان اجتناب کرد - حرکتی که هدفش عبارت بود از جلب حمایت مالکان ارضی فئودال کردو خانها (آئوریتته های محلی فئودال) در سرکوب نیروهای مترقی و انقلابی در کردستان، تمام اینها فقط باریگر برصحت آموزشهای علمی مائوتسه دون، در مورد ماهیت رویزیونیسم مدرن و در مورد لزوم ادغام کردن مبارزه مسلحانه و انقلاب ارضی، برای "بر انگیختن حریقی" در پهنه سرزمین کردستان، تاکید میگذاشتند.

اما، کاستی های این جریسان انقلابی تازه، یا، بعلاوه سرکوب وحشیانه رژیم دراوان کار، در امر بوجود آمدن ورشد یک جنبش انقلابی که تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بوده و قادر باشد پتانسیل انقلابی توده ها را در کردستان به حد اکمل رها سازد، اختلال زیادی بوجود آورد. حتی در میان نیروهایی که خود را طرفدار اندیشه مائو می دانستند (مانند فواد سلطانی) بندهای ایدئولوژیک ناسیونالیسم، توانائی آنها را در کسب یک فهم کاملاً علمی از اندیشه مائو - تسه دون، به مثابه پیشرفتی کیفی در علم مارکسیسم - لنینیسم، محدود میکرد.

این مبارزه بود، یک نسل کاملاً جدید از مارکسیست - لنینیستها را متولد ساخت. درگیر شدن ده ها میلیون کارگر، دهقان و جوانان انقلابی در نبرد برای سرنگونی رهروان سرمایه داری که درون حزب و دستگاه دولتی سنگر گرفته بودند، و برای هرچه انقلابی تر کردن جامعه، قلب میلیونها نفر از مردم سراسر جهان را به تپش درآورد، میلیونها نفری که بمثابة بخشی از خیزش انقلابی دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ که جهان را در نور دیدند، بیامی خاستند. "... انقلاب فرهنگی بمثابة بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا به پیش برده شد و زمین - تریبی در انترناسیونالیسم پرولتاری بود، که خود را نه تنها در حمایت از مبارزات انقلابی در سراسر جهان، بلکه همچنین در از خود گذشتگیهای واقعی مردم چین برای ادا کردن این حمایت متبلور ساخت. ... " انقلاب فرهنگی پرولتاریائی شاهد زنده حیات بودن مارکسیسم - لنینیسم بود و نشان داد که انقلاب پرولتاریائی مانند هیچ کدام از انقلابات قبلی که فقط می توانستند منجر به تعویض یک سیستم استعماری با سیستم استثماری دیگر شوند، نمی باشد. انقلاب فرهنگی منبع الهام بخش عظیمی برای انقلابیون همه کشورها بود. جنبش انقلابی در کردستان از این امر مستثنی نبود. تعداد قابل توجهی از روشنفکران و دانشجویان گرد حول وحوش دانشگاه تهران تحت تأثیر توفان سرخی که از چین براه افتاده و آت و اشغالهای رویزیونیستی را که بر سر راه مبارزه انقلابی قرار گرفته بودند جاروب میکرد، واقع شدند. اهمیت تاریخی خط انقلابی ارائه شده توسط مائو - تسه دون و نبرد تاریخی بین مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو و رویزیونیسم مدرن، مسلماً به یک درجه توسط این نیروها درک نگشت. انقلابیون مانند فواد سلطانی خود را طرفدار اندیشه مائو - تسه دون میدانستند، و دیگرانی مانند سلیمان معینی و اسماعیل شریفزاده بر علیه بی ارزش ساختن مبارزه

مائو - تسه دون بطور مداوم بر روی نقش آگاهی انقلابی و بر روی این امر که خط سیاسی و ایدئولوژیک درست تعبیین کننده می باشد، تاکید گدارد، و تئوری و پراتیک را همگشای خود را در مورد ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا برای متحول کردن و انقلابی تر کردن جامعه و حزب تدوین نمود. او هشدار داد که حزب باید بطور مداوم خود را متحول سازد تا بتواند مبارزه انقلابی را تا دست یافتن به کمونیسم هدایت کند. تمام اینها کار بست برجسته و تکامل کیفی آموزشهای لنین، بخصوص در مورد تئوری و نقش و ضرورت حزب پیشاهنگ، بود. اما با این وصف حتی برخی از آنهاست که از قدرت انقلابی و پیروزیهای تکناندهنده خط مائو - تسه دون تأثیر گرفته بودند، گرایش داشتند که از آن تفسیری اکونومیستی و دنباله روانه کرده و در واقع مائو را از لنین جدا کنند. نگرش به آن با عینک ناسیونالیسم کرد، حتی انقلابی، باعث شد که علم یکپارچه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو - تسه دون بطور اجتناب ناپذیر، به درجات گوناگون با انحرافات ناسیونالیستی و پراکندگی تئستی آغشته گشته و عمق و برد آن مورد تحریف واقع شود.

گرایشی موجود بود که نقیضاً و همه جانبه مائو - تسه دون از رویزیونیسم مدرن را صرفاً به سطح ستگیری با مبارزات مسلحانه ستمدیدگان جهان در مخالفت با اتحاد شوروی، تقلیل می داد. این واقعیت که در آن زمان اتحاد شوروی مشغول زدو بند و همکاری با ایالات متحده (و امپریالیستهای غربی) بود این گرایش را تقویت کرد. (اکنون شوروی ژست "رزمنده" تری را بخود گرفته است و به این جنبشها اسلحه و امثالهم میدهد تا بتوانند آنها را بسوی ای در خدمت رقابت درون امپریالیستی مبدل سازد). گرایش دیگری نیز - گرایش فوق الذکر را همراهی میکرد و و کماکان میکند - گرایشی که هم به مبارزه مسلحانه و هم به مبارزه انقلابی در یک منطقه خاص از جهان، کوتاه -

نظرانه نگریده و آن را مقوله ای در خود و نه جزئی لاینفک از پروسه واحد (اما پراپیچ و خم و پیچیده) انقلاب جهانی پرولتری تصویر می کند. و واضح است که عینک ناسیونالیسم کردن نهایتاً بر اهمیت رشد و تکامل همه جانبه مبارزه در کردستان سایه ابهام می افکند، چرا که به فاکتورها و نیروهای بین المللی مساعد حال این مبارزه، و متقابلاً به شتاب عظیمی که این مبارزه می تواند به انقلاب جهانی پرولتری بدهد (بخصوص اگر تحت رهبری یک حزب پیشاهنگ متکی بر مارکسیسم-لنینیسم اندیشه مائو تسه دون بوده و انترناسیونالیسم پرولتری نقطه عزیمت باشد) کم بها میدهد.

چنین کاستی هائی (که بهیچوجه فقط مختص به آنها نبود) بر ارزیابی انقلابیون کرد از مائو تسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی لطمه وارد آورد و باعث شد که آنها هم به نیاز تشکیل یک حزب پیشاهنگ متعلق به پرولتاریای تمام ملیتها کم بهادند و هم به نیاز بدوش گرفتن مسئولیت رهبری مبارزه انقلابی بطور کلی. تفاسیر دنباله روانه [منظور "دنباله روی از سیر خود بخودی" است - م] از تعالیم مائو تسه دون مزید بر تحریفاتی گشت که از بین ناسیونالیستی منتج گشته بودند. بدین ترتیب، اغلب اوقات کار توده ای انقلابی که به پیش برده میشد بابر خوری آرام، صبورانه و برخی اوقات حتی پداگوژیکی رقم خورد؛ عکس العمل بظهور تحریفات چریکی و کاستریستی از مبارزه مسلحانه این گرایشات دنباله روانه [دنباله روی از سیر خود بخودی] را تقویت کرد. تنها، درست در آستانه انقلاب فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) بود که برای نخستین بار حقیقتاً دورنماهای قدرت سیاسی نگریده شد و یاسعی شد از آنها سود جسته شود.

بعدها این کاستیها و انحرافات ایدئولوژیکی، نیروهای سیاسی مانند کومله را بیش از همیشه در مقابل روند های آشکارتر رویزیونیستی و اپورتو-

نیستی شکننده ساخت. حزب کمونیست ایران (ح ک ا) (CPI) یعنی محصول ترکیبی ویژه از اتحاد مبارزان کمونیست و کومله (سازمان زحمتکشان کردستان ایران) که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) توسط فواد سلطانی تأسیس گشت، امروزه نمونه خوبی از این امر می باشد. خط ویراتیک حزب کمونیست ایران از ارزش انتقاد برخوردار است، نه فقط به این دلیل که ادعای کند پیشاهنگ پرولتاریای آگاه می باشد بلکه مهمتر، بدلیل آنکه این حزب بطور چشمگیری در برگیرنده شماری از انحرافات خطرناکی است که جنبش انقلابی را آلوده ساخته اند. این انحرافات در یک رشته حملات و رشکسته به مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون به اوج خود رسیده است - حملاتی که علیه خدمات فناناپذیر مائو تسه دون متمرکز می باشند. خط حزب کمونیست ایران همچنین از انحرافات عمیق دیگری که از این امر سرچشمه گرفته اندرنج می برد. انحرافات عمیق از اصول اساسی تکامل یافته توسط لنین در مورد حزب، نقش آگاهی انقلابی و کار توده - ای انقلابی، مسئله ملی، وغیره، مضافاً اینکه، ناتوانی و امتناع این حزب از درک تعیین کننده بودن اندیشه مائو تسه دون بمثابه سلاحی علمی در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، وی را در توضیح علل احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی کاملاً خلع سلاح کرده است. این امر براحتمی می تواند به شکلی از تسلیم طلبی در مقابل سویال-امپریالیستها بیانجامد، و همانطور که از مواضع حزبی شان آشکار می گردد، حزب کمونیست شیپور عقب نشینی سریع از موضع تعیین ماهیت اتحاد جماهیر شوروی بمثابه یک کشش سویال امپریالیستی را بصدا درآورده است. این درحقیقت عقب نشینی هشدار دهنده ای، نه فقط از یک موضع پیگیر مارکسیستی-لنینیستی بلکه همچنین عقب نشینی از موضع رهبران بنیانگذار کومله در سال ۱۳۵۷ میباشد. در کردستان عراق، شکل گیری کومله -

رنجه دران مهمترین بیان تأثیر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بود. در دوره متعاقب تأسیس این سازمان تاپس از کسب قدرت توسط رویزیونیستها در چین، کومله رنجه دران بدلیل دفاع آشکارش از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون نقش مهمی را نه فقط در کردستان، بلکه بطور کلی در عراق برای جنبش انقلابی بازی کرد. معذالک، کومله رنجه دران برخی از همان ضعفهای ناسیونالیستی و قصور در درک نقش حیاتی حزب پرولتری، دارا بود. بعدها، با وج گیری بحران در جنبش مارکسیستی-لنینیستی متعاقب کودتا در چین، و همچنین با بوجود آمدن تغییراتی در اوضاع جهانی، این ضعفها خود را در کنار گسردن اندیشه مائو تسه دون در تبلیغات، و در تربیت کادرهای این سازمان بروز داد. این عقب نشینی از مواضع اتخاذ شده در زمان تشکیل گروه، نه تنها آنها را از ایفای کامل آتچنان نقشی انقلابی که می توانستند در عراق بازی کنند بازداشت، بلکه بدانجام نجر شد که در سال ۱۹۸۲ حکم صحیح در مسوورد سویال امپریالیستها را واژگون سازند کاستی های ایدئولوژیک همراه با گرایشات ناسیونالیستی انقلابی مسئول ناتوانی آنها در ارتقاء یافتن از مواضع اولیه شان و مقاومت در برابر کششهای خود بخودی و براگماتیستی بود. کششهایی که بسوی منحل ساختن استقلال سیاسی و ایدئولوژیک پرولتاریا گرائیدند. بیان تشکیلاتی این امر، گرایشی بود مبنی بر جایگزین کردن نقش حزب توسط نقش جبهه.

مبارزه طبقاتی در ترکیه در مقابل انقلابیون کرد آن کشور که از دستاوردهای مائو تسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی متأثر گشته بودند، راه متفاوتی را گشود. ابراهیم کابیاکایا کمونیستهای انقلابی را در انشعاب از یک تشکیلات رویزیونیستی که ماسک دفاع از مائو تسه دون علیه رویزیونیسم مدرن بر جهره زده بود، رهبری کرد. مبارزه، برای حدادی یک حزب پرولتری است.



از درون مبارزه حاد سیاسی وایدئولوژیک بر سر اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، جنبش کمونیستی در ترکیه را قادر ساخت که انقلابی ترین نیروهای خلق کرد را درون صفوف خویش جای دهد. تشریح قدرتمند موضع مارکسیستی - لنینیستی در مورد مسئله ملی توسط ابراهیم کایپاکایا، توده های انقلابی - کرد را قادر ساخت که به درکی علمی از ستم ملی، شوونیسم ملت حاکم ترک واهداف ناسیونالیستی بورژوازی گردو خرد، مالکان ارضی کرد در ضدیت با منافع پرولتاریا، دست یابند. مضافاً، ابراهیم کایپاکایا تحریفات پاسیفیستی و اکونومیستی از خدمات برجسته مائو تسه دون در زمینه علم نظامی و استراتژی جنگ خلق را بیرحمانه افشاء ساخت. آنگونه که او خاطر نشان کرد، جنگ خلق بر خورد علمی به پیشبرد جنگ انقلابی و کسب قدرت در ترکیه می باشد - بخصوص برای ایجاد قدرت سیاسی سرخ در منطقه کردستان که ستم ملی سبعانه و مناسبات خفقان آور ماقبل سرمایه داری (نیمه فئودالی) مدت های درازی است که جنگلها را برای احتراق خشک کرده است. ابراهیم کایپاکایا اولین تلاش جدی مارکسیست - لنینیستهای ترکیه را در شروع مبارزه مسلحانه انجام داد - دقیقاً در منطقه کردستان ترکیه.

جنگ انقلابی

دهها سال است که جنگ انقلابی و شرایط عینی برای آن در کردستان ادامه داشته است. اما بخصوص اکنون این مسئله امری حیاتی است که چنین جنگی قاطعانه و منطبق بر علم نظامی و بینش پرولتاریائی انقلابی براه افتد. علم نظامی و بینش انقلابی که توسط خدماتی که مائوتسه دون برپایه جمع بندی از تجارب سالهای دراز جنگ انقلابی در چین انجام داد، بطور کیفی غنی گشته است.

اینک ارتشهای بسیاری در خطه کردستان وجود دارند. این ارتشها توسط نیروهای گوناگونی هدایت می.

شوند: از آنهایی که داری خط سیاسی و ایدئولوژیک کمونیستی انقلابی هستند، تا آنها که دارای بینش ناسیونالیستی انقلابی با مترقی می باشند یا آنها که ابزار ناسیونالیسم ارتجاعی و امپریا - لیسم بوده یا در حال تبدیل گشتن به چنین ابزاری هستند. بهمان اندازه که این اوضاع عرصه سیاسی و نظامی را شدیداً پیچیده و مشکل میکند، ماهیت و برنامه نیروهای سیاسی هدایت کنند، ارتشهای پیشمرکه را عربان تر ساخته و برای توده های انقلابی مواد خامی را فراهم می سازد که با استفاده از آن اهمیت بین المللی این مبارزه را درک کنند و آگاهی یابند که برای هدایت این مبارزه بطرف پیروزی، رهبری پرولتر ضروری است.

مائوتسه دون گفت، "جنگ عالیتترین شکل مبارزه طبقاتی برای حل تضادهای زمانی که آنها به مرحله معینی از تکامل رسیده اند، بین طبقات ملل، دولتها یا گروههای سیاسی می باشد، و از زمان پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات وجود داشته است." ("مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین") بدین دلیل - ارتشهای که در مبارزه مسلحانه درگیر هستند تمایلات و اهداف ایدئولوژیک و سیاسی معینی را در خود متمرکز می کنند اهدافی که آنها را از همان ابتدا

بطرف عمل می راند. پس این مسئله امری است اجتناب ناپذیر که اصول تشکیلاتی، ترکیب و ساختار یک ارتش پیشمرکه و راه و روش آن در پیشبرد جنگ و چگونگی مناسباتش با توده های وسیع، با متحدینش و دشمنانش اساساً توسط این شاخص معین خواهد گشت که آیا این ارتش پیشمرکه اساساً برای آن می جنگد که جامعه مبتنی بر نابرابری، ستم و استثمار را بنوعی حفظ کند یا اینکه برای نابودی تمام این اشکال و نمایندگان آن می جنگد، با این هدف که جامعه را بطرف کمبود نسیم بمثابه بخشی از کار متحول ساختن تمام جهان، هدایت نماید. تمام ارتشهایی که در صحنه هستند بدون استثناء توسط توده های انقلابی کرد بر طبق همین معیار سنجش مورد آزمایش قرار خواهند گرفت. در واقع، از مدت ها قبل اینکار شروع به خود نمایی کرده است و توده انقلابی کرد آنهایی را که شایسته خشمشان هستند جاش یا جاش خفیه می نامند (خود فروخته یا نیمه خود فروخته ۱). مضافاً، این امر بخودی خود روشن است که اگر ارتش پیشمرکه که ای تحت هدایت اصول انقلابی و آموزه نظامی انقلابی نباشد، در تحلیل نهایی امکان ندارد که بتواند به جنگی برای رهائی ملی و اجتماعی

دست زند و پیروز شود، چرا که نیروهای مسلح نظام کهن انباری از تجربه و برتری در جنگهای غیر انقلابی را دارا می باشند. بنابراین، حتی اگر از زوایای نظامی به مسئله بنگریسم، ارتشی که برای آرمان انقلابی اصیل می جنگد باید به تمام معنا انقلابی باشد، این امری اساسی و غیرقابل اجتناب است.

هرچه مدت جنگیدن طولانی تر شود، تفاوت کیفی بین ارتش انقلاب و ضد انقلاب آشکارتر می گردد، و بدین ترتیب پیروزی اولی بر دومی راتسپیل می کند. بی دلیل نیست که مرتجعین همواره شدیداً علاقمند دست یابی به "پیروزی های سریع" بوده و همیشه نگران طویل المدت شدن جنگ می باشند، بخصوص وقتی که توسط ارتشهای انقلابی به کارزار طلبیده شده باشند یا اینکه آنها نیاز این را می بینند که گاه به گاه آتش بس های موقتی را برقرار کنند تا بتوانند از گسترش آرمانهای انقلابی موجود در نظم و انضباط، فرهنگی و پراتیک اجتماعی ارتشش انقلابی جلوگیری کنند. این واقعیت که مائو تسه دون راهیمیائی طولانی را یک "ماشین بد را فشان" خواند بر حقیقت پایه ای فوق مبنی بر خصلت جنگ طولانی تاکید می گذارند. ارتشش انقلابی تلخیص و فشرده ای است از آن جامعه نو و انقلابی که بطور مسلحانه بپا خواسته و درگیر نبرد با نظام کهن می باشد. بنابراین، پیروزی، برای جنگی که تحت هدایت ارتش انقلابی است، تابدان درجه تضمین می گردد که این جنگ در عین حال، ترغیب توسط سلاح را نیز در خود داشته باشد؛ یعنی اینکه یک ارتش انقلابی توسط روحیه و سبک جنگی خویش می تواند و باید در میان سربازان و پایگاه اجتماعی مرتجعین بآس و سر خوردگی را بوجود آورده و دامن زند، و آنها را به عاقبت ناگوار محن و دشمنان و شکست ناپذیری آرمان انقلابی واقف سازد. و مهمتر آنکه، ارتش انقلابی با روحیه و سبک جنگی خود می تواند بخشهای

بسیار وسیعتری از توده ها را برانگیخته و آنها را به شرکت جستن در متحول ساختن آگاهانه جهان ترغیب کند. تمام اینها به میزان زیادی وابسته است به طریقی که یک ارتش انقلابی "نقد مسلحانه" خود را هدایت می کند. و آنگونه که توسط لنین خاطرنشان گشته است، "فقط پرولتاریا می تواند هسته یک ارتش انقلابی قدرتمند را خلق کند. قدرتمندم در آرمانهایش، در نظم و انضباطش، در تشکیلاتش و قهرمانیش در مبارزه". مائو تسه دون با اتکا به این درک لنین و تجربه حزب بلشویک، در جمع بندی از رشد و تکامل جنگ انقلابی چنین گفت، "... در عصری که پرولتاریا در صحنه سیاسی بظهور رسیده است، مسئولیت هدایت جنگ انقلابی چین بطور اجتناب ناپذیری بر دوش حزب کمونیست چین قرار می گیرد. در این عصر، هر جنگ انقلابی که فاقد رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست باشد، بیاینکه در ضمیمه آن قرار گیرد مسلماً به شکست کشیده خواهد شد. ... بنابراین پرولتاریا و حزب کمونیست است که می توانند دهقانان و خرده بورژوازی شهری و بورژوازی را هدایت کند، و می توانند بر دید کوتاهی نظران دهقانان و خرده بورژوازی شهری ... نوسانات و ناپایداری بورژوازی فائق آید. و می توانند انقلاب را در جاده پیروزی هدایت کنند. ("مسائل استراتژی ...") اهمیت رهبری پرولتاریا به مثابه حیاتی ترین شرطی که امکان پیشبرد قاطعانه و تابه آخر جنگ انقلابی را فراهم می سازد نیز بطور برنده ای توسط مائو تسه دون در موضع گیری دیگری که بر ارتباط لاینفک امور سیاسی و نظامی تاکید می گذارد، بیان شد: "جنگ انقلابی ما ثابت کرده است که ما همانقدر به یک خط نظامی مارکسیستی صحیح نیاز داریم که به یک خط سیاسی مارکسیستی صحیح. ("مسائل استراتژیک ...") بنابراین، خدمات مائو تسه دون در زمینه جنگ انقلابی و استراتژی نظامی - که آنرا می توان از خدمات وی،

در زمینه خط انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه (نو) مستعمره، و بطور مشخص از تئوری انقلاب دمکراتیک نوین، جدا کرد - به مثابه یک مجموعه واحد و لاینفک برای جنبش انقلابی در کردستان - مناسبت داشته و حائز کمال اهمیت است، و بدون پرده پوشی و بی تعارف بایسد گفت که در میان پیشمرگان انقلابی در کردستان آنانی را که مسلح به آموزشهای مائو تسه دون در مورد امور سیاسی و نظامی نیستند - علیرغم سلاحهایی که بردوش می کشند - نمی توان مسلح بر علیه امپریالیسم سوسیال امپریالیسم و مرتجعین داخلی بحساب آورد.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور مؤکدی می گوید: "جنگ انقلابی و دیگر اشکال مبارزه انقلابی باید به مثابه عرصه ای کلیدی برای تربیت توده های انقلابی به پیش برده شود، طوری که آنها بتوانند قدرت سیاسی و امر متحول ساختن جامعه را اعمال کنند. " فقط چنین جهت گیری است که می تواند بر عرق و بُرد جنگ انقلابی افزوده، پایگاه اجتماعی و سیاسی آن را تقویت کرده و بخشهای عظیمتری از توده ها را بدرون فعالیت جنگی بکشد، بخش بزرگی از مبارزه مسلحانه جاری در کردستان، بدلیل رهبری نیروهای غیر پرو - لتری از کاستی هائی جدی در این رابطه رنج می برد. و اعمال ارتش های مزدور ارتجاعی حاضر در صحنه مثالهای منفی و خرابی برای درس گیری هستند.

مناطق پایگاهی سرخ

استقرار مناطق آزاد شده پایگاهی، شالوده ای را جهت دست زدن به یک جنگ خلق فراهم می سازد. یک قدرت سیاسی دمکراتیک نوین توده ها تحت رهبری پرولتاریا، می تواند از طریق بسیج سیاسی مردم، برای مبارزه مسلحانه ای که با انقلاب ارضی و دیگر تحولات اجتماعی انقلابی ضروری، درهم آمیخته شده باشد، استقرار یابد. چنین مناطق آزاد شده ای چنین یک رژیم جدید مستقل

جنگی آزاد می گردد که آن جنگ مناسبات اجتماعی کهن صدها ساله را آماج حملات خود قرار دهد - مناسباتی که توده ها را در خدمت منافع طبقات استثمارگر و همچنین امپریالیسم خارجی و نوکرانش برده می سازد. مضافاً، شرکت فعالانه در چنین جنگ انقلابی و حمایت فعال از آن، توده ها را قادر می سازد که خود را در گرو و انقلابی ساخته، و برای اعمال قدرت سیاسی، به مثابه صاحبان جامعه نوین خود را تربیست کنند. این است معنای جنگ خلق و

پیشروی موج وار و غیره و غیره. فقط از این طریق است که می توان اعتماد توده های انقلابی سراسر کشور را جلب کرد... فقط از این طریق است که می توان طبقات حاکمه ارتجاعی را با دشواریهای عظیم مواجه ساخت، زمین زیر پایشان را بلرزه در آورد و تلاشی درونی آنها را تسریع کرد. فقط از این طریق است که واقعا می توان ارتش سرخی بوجود آورد که به ابزار عمده انقلاب بزرگ آتی تبدیل گردد. خلاصه، فقط از این طریق است که می توان

می باشند، مناطقی که در آن توده هائی که تحت ستم بوده اند و علاوه بر این، به مثابه کُرد در معرض سبانه ترین ستم ملی قرار داشته اند، می توانند قدرت سیاسی اعمال کنند. "چنین مناطق پایگاهی سرخی، پرچم سرخ انقلاب را به اهتزاز در آورده و مانیفستهای سیاسی زننده ای می شوند که مردم کشورهای مربوط بخود و حتی فراتر از آن را فرا می خوانند. تولد رژیم نوین انقلابی در مناطق آزاد



برگزاری مراسم ویژه ای توسط کومله که در آن بیشمرکان تازه تعلیم یافته، نخستین اسلحه خود را دریافت

برتری آن، چیزی که در مقابل آن ارتش دشمن و برتری تکنیکی آن بطور اجتناب ناپذیری بی اثر خواهند بود. آنچه نهایتاً تعیین کننده خواهد بود، مردم و خلافت انقلابی آگاهانه سیاسی آنهاست و نه اسلحه.

تشکیلاتهای ناسیونالیست ارتجاعی مانند حزب دمکرات کردستان عراق (قیاده موقت) بکنار، حتی در میسان تشکلهای مترقی و انقلابی نیرومهای

اوج گیری انقلاب را تضمین کرد. " (از یک جرقه حریق برمی خیزد)" چنین مناطق پایگاهی سرخی فقط از طریق بسیج سیاسی و مبارزه مردم، و از طریق جنگی که بر خلافت آنها استوار باشد می توانند بظهور رسند. بدون اتکا بر توده ها نه می توان از قدرت سیاسی انقلابی دفاع کرد و نه آن را گسترش داد. انرژی انقلابی و خلافت آنها حقیقتاً فقط از طریق

شده پایانی در خود نمی باشد، بلکه باید به مثابه پایگاهی برای بسط نیروها مسلح انقلاب، تعمیق انقلاب ارضی، متحول ساختن مناسبات تولیدی عقب مانده، و بنا بر این خلق شرایط سیاسی و نظامی بهتری جهت درگیر ساختن دشمن در جنگ انقلابی حتی در ابعاد عظیمتر، و حرکت بسوی پیروزی نهائی عمل کند. آنگونه که مائوتسه دون گفت "... توسعه قدرت سیاسی از طریق

ناسیونالیست کرد، بینش طبقاتی و ایدئولوژی ناسیونالیستی آنها مانعی است جدی در مقابل توانائیشان در هدایت جنگ بر علیه رژیمهای ارتجاعی. برخلاف بینش پرولتاریای انقلابی، بینش بورژوازی کرد دیگر صاحبان مالکیت ارضی طبعاً اجازه بسیج کامل و بیداری سیاسی دهقانان، پروولترها و نیمه پروولترها را که تمایلات انقلابیشان نمی تواند فقط با تعویض یک دسته ستکر بجای دسته دیگری ازم - گران برآورده شود، بلکه بجای این - نیازمند پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین بر فئودالیسم، سرمایه داری بوروکرات و امپریالیسم است (نمی دهد و نمی تواند بدهد).

نیروهای ناسیونالیست تلاش می - کنند که مبارزه انقلابی پرولتاریا و دهقانان را محدود سازند، آنها می کوشند بضرر طبقات زحمتکش و مبارزه طبقاتی پرولتاریا توده ها را باناسیونالیسم کرد تحمیل کنند. بگونه ای طنز آلود، این امر فقط انقیاد ملت کرد را در چنگال ستم ملی طولانی تر ساخته است.

اجتناب ورزیدن از امر درهم آمیختن مبارزه مسلحانه با انقلاب ارضی، برای جلب حمایت مالکان فئودال در مبارزه علیه ستم ملی، فقط شوروشوق انقلابی دهقانان را که نیروی عمده مبارزه مسلحانه هستند پائین آورده است. آنها نمی که امروز بر سر راه دهقانان فقیر در امر مصادره زمین یا هجوم به انبارهای غله و کالای مالکان ارضی فئودال می - ایستند، بعداً از کمبود پیشرو که یا بی علاقه فکری آنها از درگیری با دشمن ناله سر میدهند بدون دامن زدن جسورانه به شمشور و اشتیاق انقلابی توده های وسیع مردم و انکابه آن بمثابة (بقول مائو) "دژ پولادینی برای انقلاب، جنگ انقلابی نمی تواند بطور موفقیت آمیز به پیش برده شود. مائو توده دین در مقابل کسانی که دهقانان و توده ها را متهم به "افراط" زیاده روی" در حرارت انقلابی شان می کردند، از اخلاقیات و شوروشوق انقلابی توده ها دفاع کرده و گفت، "درجائی که دو برخورد متضاد نسبت به پدیده ها یا

مردم وجود داشته باشند، ناگزیر دو نظر متضاد بطور خواهر رسید: "و حشمتناك است" و بسیار خوب است، پابرنه گان و پیشا. هنگام انقلاب - نمونه های زیادی در این مورد بدست می دهند. ("گزارشی در باره بررسی جنبش دهقانی در حوثان") در مناطقی که تحت کنترل یانفوذ نیروهای ناسیونالیست کرد انقلابی یا مترقی می باشند، سیاست دست نزدن به مناسبات اجتماعی موجود، پیش نبرد و گسترش ندادن انقلاب ارضی، سیاست همراهی با تئورینه فئودالی کهن، باشیخ - ها، ملا ها و دیگر عناصر ارتجاعی، سیاست عدم استقرار یک رژیم مستقل فئودال، دمکراتیک نوین خلق به شکلی مناسب، فقط می تواند پایه سیاسی و اجتماعی جنگ انقلابی را تخریب کند.

بدرجات زیادی، مشکلات تجربه شده در دفاع از این مناطق به اصطلاح "آزاد شده" در مقابل حملات دشمن، از این سیاست غیر پرولتری نشئت می گیرد - سیاستی که مانعی در مقابل مبارزه توده های زحمتکش در استقرار رژیم انقلابی خودشان و متحول کردن جامعه بوده یا حتی آگاهانه از آن ممانعت بعمل می - آورد. بنابراین مناطق "آزاد شده" عملاً فقط از جولان آزادانه سربازان دشمن "آزاد شده" هستند و نه از ساختار کهنه قدرت سیاسی ارتجاعی و ساخت کهنه مناسبات اجتماعی. تولید تحت چنین شرایطی، عدم رعایت توده ها در اینکه بطور جانانه ای بجنگ برای دفاع از "مناطق آزاد شده" بپردازند فقط می تواند بماهیت خط سیاسی تشکلاتی که این مناطق را تحت کنترل دارد، نسبت داده شود. به خصوص زمانی که چنین خط سیاسی ای بجای حفظ و گسترش مبارزه مسلحانه و مناطق پایگاهی، بیشتر علاقمند به استفاده از مبارزه مسلحانه در فشار گذارن بر رژیم ارتجاعی برای گرفتن امتیازات بر سر میز مذاکره باشد یا علاقمند به انکاب "حمایت" - سیال امپریالیست ها یا دولتهای ارتجاعی دیگر باشد، آنگاه بی رغبتی توده ها در جنگیده برای دفاع از چنان "مناطق آزاد" شده ای چندان غیر قابل درک نخواهد

بود - بالاخره هر چه باشد خود آن خطوط سیاسی حاکم هم برنامه چسبیدن به توده ها را ندارند.

تمام این مسئله بطور تنگنا تنگی با امور نظامی تداخل کرده و بر آن تأثیر می گذارد. بدون ساختمان و بسط مناطق آزاد شده اصیل بمثابة مناطق پشت جبهه ای که از آنجا مبارزه مسلحانه می تواند حمایت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی استخراج کند، و بدون بسیج کامل توده ها و آگاه کردن آنها از نظر سیاسی، امر "جلب دشمن به عمق سرزمینهای خودی" برای پیشبرد نبرد هادر جائی که می توان دشمن را از برتری تاکتیکی محروم ساخت، دست زدن به حملات ناگهانی، محاصره کردن و به تله انداختن دشمن، و غیره امکان ناپذیر خواهد بود. تمام برتری های نظامی پیش - برد یک جنگ خلق، دیگر در دسترس پیشمرگه نخواهد بود، و بدین ترتیب گرایشاتی ظهور خواهند کرد مبنی بر انکابه تسلیحات مدرن و کمک از منای - بی در بهترین حالت مشکوک، تکیه کردن بر امپریالیستهای خارجی و حتی سازش. آنگونه که مائو ضرورتاً ابراز کرد، "توبه روش خود بجنگ و من به روش خود خواهم جنگید."

بدبینی، شکست طلبی، پربهادادن به کار آئی جنگی دشمن، در جستجوی حمايت يك قدرت امپریالیستی بودن (که این روزها اغلب شوروی مورد نظر است)، بطور اجتناب ناپذیری برای خود جابا ز خواهند کرد. این سرنوشته شماری از نیروهای ابتدا ناسیونالیست انقلابی (حتی بارنگ لعاب شبه ماکسیستی) بوده است.

حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران از جمله نیروهای است که این نوع بینش در خط سیاسی آن منعکس میشود و خط سیاسی اش این نوع بینش را تقویت میکند. خط اپورتونیستی ح. ک. که بمیزان زیادی آغشته به تروتسکیسم است، مولد برخی نظرات بغایت محافظه کارانه و انحلال طلبانه در مورد مبارزه مسلحانه

راکه در گذشته بوسیله کومله کسب گردیده نسابود خواهد کرد. نیروهای خمینی و ناسیونالیستهای مرتجع از اشتباهات جدی آنها استفاده کرده و تلاش خواهند نمود که موقعیت خود را تحکیم و مبارزه انقلابی توده هارا سرکوب نمایند.

ارتش انقلابی

جنگی که از امر مبارزه برای دگرگون کردن انقلابی نظم اجتماعی که از طریق شرکت فعال و آگاهانه توده های وسیع منفک گردد، نهایتاً به "جنگ سالاریم" تنزل خواهد یافت. در این راستا، قدرتهای امپریالیستی هردویلک و دست نشاندهانشان در منطقه از هیچ کوششی دریغ نمی ورزند و هر کدام سعی می نمایند ارتشهای درخشان کردستان دست و پا کنند که بتوانند آنها را برای اهداف یخاگرانه شان به حرکت در آورند. حدت یابی رقابت درون امپریالیستی خصوصاً هرگونه پتانسیل نهفته ای را برای چنین تحولاتی تحریک و تقویت کرده است. بعلاوه، ساختارهای اجتماعی فتودالی موجود عشیرتها (نوعی طایفه کرد) و اقتدار ارتجاعی که به آنها تفویض شده است، پایه ای را برای این نوع انحطاط فراهم می نماید. ح د ک - عراق (قیاده موقت) بعنوان مطرودترین تبلور این پدیده عرض اندام می کند. چیزی که در ح د ک - ایران و پ ک ک درتر - کیه (پارتی کریکار کردستان مترجم) قابل مشاهده است.

یک ارتش انقلابی، بوسیله اتحاد انقلابیست باتوده ها و اتحاد انقلابی میان سربازان و افسران و توان گرفتن از آنها، مشخص و متمایز می گردد. چنین ارتشی به هرقیست که شده می باید از اینکه باری بردوش توده ها باشد (تحت عنوان "جنگاوران دلاوری" که لایق خدمت ویژه ای هستند) دوری جوید. بعکس نیروهای ارتش انقلابی، خود علاوه بر رژیم درنبردها می باید از طریق پیشبرد تبلیغ و ترویج انقلابی در میان مردم و شرکت کردن در تولیدی که برپایه پایه انقلابی تجدید سازماندهی شده است به آنها خدمت کنند. بوجود آوردن ترکیبی

تحت رهبری پرولتاریا در کردستان، آنهم دقیقاً در شرایطی که دورنماهای مساعدی برای این امر موجود است. بدین ترتیب خط ح ک ا بقول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، عبارت است از: "سیج کارگران بر مبنای محدودترین مسائل و نفی لزوم اعمال رهبری طبقه کارگر بر دهقانان و دیگران در راه محو کامل امپریالیسم و روابط اقتصادی و اجتماعی عقب افتاده و معوجی که سرمایه خارجی بر آن متکی است و آنرا تقویت می کند."

ح ک ا که ادعای کندیک حزب کمونیست است، از قضا ارتش نسبتاً قابل توجهی از پیشمرگه های باتجربه کومله را نیز فرماندهی می نماید. دوازده پایگاه توده ای وسیعی در میان بخشهای انقلابی تر مردم کردستان که تنفیری سوزان از رژیم و روابط کهن اجتماعی و اقتصادی موجود دارند، برخوردار است. اما با این حال، ح ک ا بدلیلی قادر به درک پتانسیل عظیمی که برای پیشبرد مبارزه مسلحانه جهت برقراری قدرت سیاسی سرخ در کردستان موجود است، نمی باشد بجای آنکه مبارزه مسلحانه در کردستان را جهت برقراری مناطق پایگاههای رشد دهد، ایده تعدادی شورای کارگری که امروزه رادار کارخانه های میگردانند و گویا قرار بر اینست که کارگران را جهت اعمال قدرت دولتی برای آینده ای نامعلوم تربیت کنند، حزب کمونیست ایران را از خود بیخود کرده است.

گریز ح ک ا از علم مارکسیسم لنینیسم اندیشه ماثو ته دون زمانی کاملاً غریبان میگردد که طرحهای این حزب و شرایط عینی در کردستان با فرمول بندی علمی ماثو ته دون که در زیر نقل می گردد محک زده شوند: "کسب قدرت توسط نیروی مسلح، حل مسئله از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. ایمن اصل مارکسیستی لنینیستی انقلاب جهان شمول می باشد، برای چین و برای تمام کشورهای دیگر." ("مسائل جنگ و استراتژی")، بویژه زمانی که تمامی شرایط عینی برای بعمل در آوردن این وظیفه مرکزی موجود هستند، آشکار است که خط ابورتونیستی ح ک ا بطور فزاینده ای افشاء شده و میراث رزمنده و تجربه ای

و کسب قدرت توسط پرولتاریا از طریق جنگ طولانی مدت خلق می باشد. برای ح ک ا، احتی مبارزه مسلحانه ای که توسط پیشمرگه های کومله خودشان در کردستان به پیش برده می شود، مقوله ای است که وظیفه متشکل کردن پرولتاریا در سلول های حزبی را مانع می گردد. سلول های حزبی که می باید در محل تولید و زیست طبقه کارگر ساخته شوند. مفهوم این رهنمود محتوم به شکست چیزی نمی تواند باشد مگر تدارک برای خلاصی یافتن از شر این مزاحم. این مسئله، با توجه به اکونومیسم عیسق ح ک ا، بهیچوجه نمی بایست شکست آور باشد.

میان ح ک ا و ریزیونیستهای رسوای هوادار شوروی مانند راه کارگر نابترین دستورالعملهای اکونومیستی و لیبرال - رفرمیستی به این سو و آنسو پرتاب می شود. دستورالعملهایی در خصوص مؤثرترین وسیله برای منسوی نگهداشتن تا حد امکان کارگران از سیاستهای انقلابی، ح ک ا بعنوان مناسب ترین راه برای رشد جنبش طبقه کارگر و پایه ریزی برای "سوویت دائمی" در آینده، پیشنهاد سازمان دادن جنبشی برای شوراهای کارگری در کارخانه ها را می نماید، و دیدگاه ح ک ا بر آن است که این راه، کسب قدرت سیاسی است. صرف نظر از کاریکاتور آشکارا مسخره ای که ح ک ا از تجربه انقلاب بلشویکی در رابطه با سوویت ها مبتابه ارگانهای قدرت سیاسی ارائه میدهد و همچنین شاتنیسم غیر قابل دفاع ح ک ا، حداقل به دو علت نمی توان ادعای این حزب مبنی بر خواست بوجود آوردن ارگان های کسب قدرت سیاسی را جگ گرفت: اولاً، با چنین بورژوا اکونومیسم لیبرالی، طبقه کارگر هرگز نمی تواند با سیاستهای انقلابی کمونیستی برای مبارزه جهت کسب قدرت سیاسی و اعمال آن پرورش یابد، و ثانیاً، چنین رهنمود اکونومیستی حقیری، تنها توجیهی است برای دست شستن از پتانسیل انقلابی موجود برای برقراری قدرت سیاسی سرخ از طریق مبارزه مسلحانه

صحیح بین جنگیدن در نبرد ها و شرکت کردن در تولید نه تنهایی تواند جوابگوی هزینه حفظ ارتش باشد، بلکه اساسی تر اینکه این ترکیب می تواند گردانهای تولیدی منضبط و از نظر سیاسی آگاهی را فراهم آورد. گردانهای که می توانند توده ها را در دست یافتن به خودکفائی و شالوده ریزی نظام نوین اقتصادی با دورنمای سوسیالیستی آتی هدایت کنند. بدین ترتیب وحدت سیاسی عینی میان مردم و نیروهای مسلح انقلابیشان می تواند به دست آید.

تخلی از چنین اصولی که تحت رهبری مائوتسه دون بدست آمد و بگونه درخشانی بکار بسته شدند، در کردستان لطافات زیادی وارد آورده است و فرصتهائی را برای رژیمهای ارتجاعی جهت ایجاد سختی و مشقت و تضعیف روحیه مردم فراهم کرده است. آزار و ایداء معتدظا می، بمباران دهکده ها، و مزارع، مسدود کردن چشمه های آب آشامیدنی، تنها - جملات برنامه ریزی شده برای آتش زدن و نابود کردن خرمنها و دیگر جنایات - های تلافی جویانه توسط این رژیمها، همگی برای مرعوب کردن توده های انقلابی انجام می شود. در عین حال این اقدامات بوضوح تاکیدی است بر نیازی مبرم و همچنین وجود پایه مادی برای تجدید سازماندهی تولید و نظام اجتماعی - اقتصادی بر روی خطوطی انقلابی. از نقطه نظر خط کمونیستی انقلابی هرگونه کم بها دادن یا غفلت از این وظایف برای برخواهد بود یا خیانت به توده های انقلابی و خرابکاری در پایه مادی تحکیم و توسعه قدرت سیاسی انقلابی، و بدین وسیله اخلال در کار تقویت همه جانبه جنگ انقلابی. در واقع، چشم پوشی نیروهای ناسیونالیست از بدوش گرفتن جدی این وظایف یانفی آشکار آنها، نه تنها روحیه توده ها را در این مناطق تضعیف کرده، بلکه آنها را مجبور نموده که برای امرار معاش به قاچاق و دیگر اعمال غیرتولیدی و زیان آور روی آور شوند. این واقعیت که یک قدرت سیاسی انقلابی وجود ندارد که مرکز جذب و نیروبخشی برای توده ها باشد، همچنین باعث تسهیل کار

رژیمهای مرتجع در استخدام مزدور شده است.

گسست رادیکال لازم است

مائوتسه دون تاکید نمود "انقلاب

مجلس میهمانی نیست، مقاله نویسی نیست، نقاشی یا گل دوزی نیست، انقلاب نمی - تواند آنقدر ظریف و آرام، آنقدر نجیب و معتدل، آنقدر مهربان و مؤدب، آنقدر خوددار و با شفت باشد." برای اینکه توده ها توانائی سرنگون کردن سنگران را کسب کنند، آنها همچنین باید بر علیه ایده ها، ارزشها و فرهنگ سنگران طغیان کنند و آنها را سرنگون سازند. این طغیان بخشی از عمل منحول کردن کل روبنائی است که بر مناسبات تولیدی کهن تکیه دارد. خلقی که هنوز از نظر روحی و ایده - ثولوژیکی برده ایده ها، فرهنگ و جهان - بینی سنگران خود باشد، نمی تواند در پاره کردن زنجیرهای مادی ای که او را در اسارت نگه می دارند، موفق باشد.

شاید بیش از هر چیز دیگر بیکری و قاطعیت موضع اتخاذ شده علیه ستم بر زنان شاخص سنجش بیکری و قاطعیت بینش انقلابی هر کس است. این مسئله که آیا یک نیروی سیاسی واقعا مدافع الفای کامل تمامی اشکال استثمار و ستم است و یا اینکه فقط قصد کوچ دادن خویش بر روی کرسی های قدرت سیاسی و بدین ترتیب صرفا تغییر شکل سیستم ستمگری را دارد، با این مسئله روشن خواهد شد که آیا آن نیرو فعالانه برای "رها ساختن خشم زنان بعنوان نیروی عظیمی در راه انقلاب" می جنگند یا خیر، این همان موضعی است که با قدرت در شعار اول ماه مه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سراسر جهان پیش گذارده شده است. برخورد مطلقا ارتجاعی بخشی از نیروهای ناسیونالیست (و تمامسی مرتجعین) نسبت به زنان، نسبت به دفاع و حتی تقویت قید و بند های اجتماعی واید ثولوژیکی که آنها را مقید و محصور می کنند، چیزی نیست مگر انعکاسی از یک بینش بورژوائی. آنها بلکه سعی میکنند (!) زنانی را که بعنوان جنگجو به ارتش پیشمرگه می پیوندند توسط

زمره هائی مبنی بر اینکه چنین زنانی غیر عادی یا لایقیدمی باشند، تحقیر کنند، باید بعنوان مدافعین بردگی زنان توسط مرد سالاری فئودالی و بورژوا فئودالی که فقط سیستم استثماری و ستمگرانه موجود خدمت کرده و خود انعکاس همین سیستم استثمار و ستم است، افشا شوند. یادآوری این نکته مارکس مفید است، "هر کس چیزی درباره تاریخ بداند، می داند که تغییرات بزرگ اجتماعی بدون جوش زنان امکان پذیر نیست." تمایل به درغل و زنجیرنگ داشتن نیمی از رزمندگان خود، بمعنای تسلیم کردن نیمی از ارتش انقلابی به دشمن است. بعلاوه و مهمتر اینکه این امر بمعنای بستن چشمان نیمه دیگر بر سرچشمه های واقعی ستم و به زنجیر کشیدن مجموعه مبارزه رهائی بخش اجتماعی است - مبارزه ای که نه تنها بعضی از اشکال ستم و استثمار بلکه می باید همه آنها را نابود نماید. پیروزی مبارزه و جنگ انقلابی بمقدار عظیمی بستگی به این امر خواهد داشت که بقول مارکس "جوش زنان"، نه اینکه به سادگی تحمل شود بلکه، تاجه حد آگاهانه و فعالانه تقویت خواهد شد، تاجه حد رها گشته و سازماندهی خواهد شد، تا آنکه از درون آن برای انقلاب پیشمرگه، فرما - ندهان نظامی و رهبران سیاسی پرولتری بوجود آید.

جنبش انقلابی در سراسر کردستان می تواند، و با توجه به وضعیت جاری منطقه می باید از تضادهای میان طبقات ارتجاعی حاکم دولتهای خراجگزار سودجویید. اما تحت هیچ شرایطی چنین ملاحظات تاکتیکی، نباید از برتری و حق تقدیمی بر جهنگیری درست انقلابی برخوردار باشند. نباید اجازه داد این تاکتیکها، خط اساسی مرز بندی میان دشمنان انقلاب - بدون توجه به اینکه در کدام کشور مستقر هستند یا کدام یک از دویلک امپرو - یالیستی را نمایندگی می کنند یا با آن متحد میباشند و نیروهای اصیل انقلاب، بویژه نیروهای کمونیستی انقلابی را تیره و مخدوش نمایند.

در مبارزه انقلابی، دادن بعضی امتیازات و سازشهای تاکتیکی اجتناب

بطور کلی، جنبشهای کردستان غالباً تحت رهبری نیروهای ناسیونالیست بورژوا یا ناسیونالیست بورژوا فئودال بوده اند و منافع طبقاتی و بینش آنها مانعی در مقابل بل این امر بوده است که توده های انقلابی کرد بخوبی حق خود را در مقابل انقلاب جهانی پرولتری بجای آورند. اگرچه ستم ملی سببانه کماکان به شعله های مبارزه دامن می زند، اما، این مسئله عاملی بوده است در جهت عقب ننگ داشتن طبقه کارگر در تکامل اقتصاد دی و سیاستش. لنین اظهار داشت "بورژوازی که طبیعتاً در ابتدای هرج و مرج ملی بعنوان رهبران برآمده نمی نماید، پشتیبانی از کلیه کوشش های ملی را کاری واقع بینانه می نامد. [تاکید اضافه گردیده] ("حق ملل در تعیین سر-نوشت خویش م الف لنین جلد ۲۰).

ناسیونالیسم انقلابی کرد حتی برای بورژوازی و مالکان ارضی کرد همیشه "واقع بینانه" نبوده است. این "واقع بینی گرائی" بینش بورژوائی بطور سخت و سنگدلانه ای، رهبران مختلف جنبش ملی کرد را به سازش در برابر آنچه مقبول دولت ملت حاکم بود، کشانده است. این دولتهای ارتجاعی در مراحل معینی و در دورانی که در موقعیت دشوار قرار گرفته باشند، طی مانوری پیشنهاد "خودمختاری قسمی" یا "خودمختاری فرهنگی ملی" را طرح می کنند تا بدین ترتیب در فروش رشدیابنده کردستان شکاف انداخته یا آنرا کنترل کنند.

نمونه های چنین حرکات ددمنشانه ای را می توان در ابتدای جنگ جهانی اول در عراق بشکل "خودمختاری قسمی تحت قیومیت اعلیحضرت" و در ایران بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم در بر-خوردیه جمهوری خودمختار مهاباد مشاهده کرد. بسبب آسیب پذیری دیرپای رژیم عراق در مواجهه با جنبش کردستان، مشا-وران امپریالیستی رژیم موقع را مناسب آن دیدند که وعده وعیدهای دروغین را برای يك منطقه خودمختار کرد در عراق به نمایش گذارند. بخاطر بسیار پراکنده شدن لنین را: "مانند همه رفرمیستها، رف-

استواری بر اصول و انعطاف پذیری در تاکتیکها بیش از هر چیز در گردا شتن يك حزب پیشاهنگ پرولتری است. همانگونه که بیانیه جنبش انترناسیونا-لیستی مطرح نمود:

"نقش مستقل طبقه کارگر و توانایی آن، از طریق حزب مارکسیست لنینیست وی، در برقرار کردن هژمونی اش در مبارزه انقلابی، کلیدبسر انجام رساندن انقلاب دمکراتیک است. تجربه مکرر و مکرر نشان داده است که وقتی يك بخش از بورژوازی ملی به جنبش انقلابی می پیوندد، نمی تواند یک انقلاب دمکر-اتیک نوین را رهبری کند و نخواهد کرد، چه رسد به هدایت تابه آخر آن. به همین ترتیب، تاریخ و رشکستکی 'جبهه ضد-امپریالیستی' (یا بطور مشابه جبهه انقلابی) که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشود را بنمایش گذاشته است، حتی زمانی که چنین جبهه ای و بانیروهای درون آن رنگ آمیزی مارکسیستی (در اصل شبه مارکسیستی) اتخاذ کنند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی را بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما به اثبات رسانده اند که از نظر-ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی و بورژوائی نیستند. حتی در نقاطی که چنین نیروها-ئی قدرت سیاسی را کسب کرده اند قادر به متحقق کردن تغییر انقلابی تمام عیار جامعه نبوده اند و دیرپا زود توسط امپریالیستها سرنگون می شوند و یا اینکه خودشان به يك قدرت نوین ارتجاعی حاکم در اتحاد با امپریالیستها، تبدیل میگردند."

خودمختاری

مسئله جنبش ملی کرد بطور پیکری یکی از انفجاری ترین اجزاء خروش انقلابی در این بخش از جهان بوده است. و حتی برخی اوقات تنها جنبشی بود که بخواست و پرچم شورش علیه رژیمهای ارتجاعی و ایسته به نیروهای امپریالیستی مختلف را بدست گرفت. با این وجود، شماری از عوامل تاریخی تحقق کامل پتانسیل انقلابی در کردستان را مانع گردیده اند

ناپدیدند، اما کار خیانت و قبیحانه به آرمان انقلابی بطور مکرر تحت نام سیا-ستهای "واقع بینانه" توجیه شده است؛ سیاست های "واقع بینانه ای" که بنابر ادعا، قصد استفاده از تضادهای کم-دشمن را داشته اند. صفحات تاریخ و تاریخ جنبش انقلابی کردستان استثناء نیست - مملو از وقایع دردناکی از عقب گرد های جدی یا خیانت های کاملاً آشکاری است که در دنباله روی کورکورانه از "رئالیسم" (واقعگرایی) یا تحت پوشش چنین رئالیسمی رخ دادند و ستمگران را قدرت بخشیده و بطور جدی پیروزی های گذشته و توان ستمکشان را تحلیل برده-اند.

ملاحظات تاکتیکی باید تحت تمامی شرایط تابع کل استراتژی انقلابی باشند. این ملاحظات باید بر اصولی محکم استوار گردند - اصولی که در مواجهه با تغییر شرایط و گلوله های شکر آلود یا قول و قرارهای دروغین دشمن به تزلزل و بی ثباتی دچار نشوند. تحت هر شرایطی، تاکتیکهای متخذه برای استفاده از تضادهای میان مرتجعین میبایست گوه ای در درون کمپ دشمن جای دهد و در کل دشمنان انقلاب را تضعیف نماید. این تاکتیک ها میبایست نه فقط در ناحیه یا حتی منطقه کردستان در یکی از کشورهای مربوطه، بلکه در همه آنها، شرایط را برای مبارزه انقلابی تسریع سازند. برای یاد گرفتن از دشمن هنوز یادگیری نیست. حتی يك بررسی سرسری از سیاستهای امپریالیستهای بریتانیا و آمریکا علیه جنبش انقلابی در کردستان نشان می دهد که آنها همیشه مواظبند که از اشتباه تقویت جنبش انقلابی در کردستان (بطور کلی) بضرر عروسکهای وفادارشان و اجتناب ورزند. برای مثال هر زمان آنها بطور تاکتیکی متوسل به استفاده از نیروهای معینی در منطقه کردستان این یا آن کشور بعنوان وسیله ای برای دسیه های ارتجاعیشان می شوند هدفشان بدست آوردن کسار مطلوبتر از هر کدام از دست نشاندگان شان می باشد.

کسب قابلیت برخورد درست با این تضادها و بکار بستن صحیح سیاست

میستهای ۱۹۰۵ مانعی توانستند درک کنند که لحظات تاریخی زمانی بوجود می‌آیند که رفرمپاویبخصوص وعده های رفرم تنها يك هدف راتعقیب می کنند: تخفیف بخشیدن به ناآرامی مردم ، فشارگذاشتن بر طبقه انقلابی برای اینکه مبارزه اش دست کشید لااقل آنرا با سستی به پیش برد. " (سخرانی درباره انقلاب ۱۹۰۵ "م. آ. لنین جلد ۲۲)

بنظرمی رسدامیریالیستهایفرانسوی که نفوذ قابل ملاحظه ای بر رژیم عراق داشتند، خواهان اعطاء نوعی خودمختاری قلابی به کردستان عراق می باشند - منطقه ای که بخش مهمی از ارتش عراق را بخود مشغول داشته است که در غیر این صورت این ارتش می توانست در جبهه جنگ در ایران مورد استفاده قرار گیرد بدون شك چنین وعده هائی برای این نیست که واقعا آنها را عملی کنند، بلکه برای شكاف انداختن میان ناسیونا - لیستهای کردی باشند. اعطای "خودمختاری" "صدام حسین به کردستان در سال ۱۹۷۰ نمونه مجسمی است از اینکه چنین وعده هائی چه ارمغانی برای خلق کرد دارد.

با این وجود امید گرفتن "خودمختاری"، "خودمختاری قسمی" یا "خودمختاری فرس منگی ملی" کماکان در میان ناسیونالیست های کرد وجود دارد. زیرا اظهار آیین عملی - تر [واقع بینانه تر] از سرنگون کردن قدرت دولت ارتجاعی طبقات حاکم ملت ستمگر است. انتقاد لنین از چنین رفرمیسم "واقع بینانه ای" بر سر مسئله ملی کماکان معتبر است: "يك تخفیر رفرمیستی، تغییری است که بنیادهای قدرت طبقه حاکم را دست نخورده نگه می دارد و صرفاً امتیاز است که قدرتش را بدون آسیب باقی می - گذارد. يك تغییر انقلابی، بنیادهای قدرت را تخریب می نماید. حال آنکه يك برنامه رفرمیستی ملی تمامی امتیازات ملت حاکم را از میان نمی برد، این برنامه برابری کامل برقرار نمی - کند و ستم ملی را در تمامی اشکالش محو نمی نماید. يك ملت خودمختار از حقوق برابرنسبت به ملت حاکم بهره - مند نمی باشد. . . . تا سال ۱۹۰۵ نیروی خودمختار، بعنوان بخشی از سوشل، از

وسیع ترین خودمختاری بهره مند بود، اما آن کشور با سوشل برابرنسبت، تنها با تجزیه آزادانه ، برابریش در عمل تجلی یافته وثابت گردید. . . . تا زمانی که نیروی صرفاً يك خودمختار بود آریستوکر - اسی سوشلیک برتری اضافه داشت و، جدائی این برتری را صرفاً تخفیف نداد (جوهر رفرمیسم در این است که نکتت و بدبختی را تخفیف می بخشد و آن را محو نابود نمی سازد)، بلکه آنرا کاملاً محو نابود کرد (این معیار سنجش عمده خصلت انقلابی يك برنامه است). (جمع بندی از ماهیت خودمختاری" م. آ. لنین جلد ۲۲).

برای ناسیونالیستهای پیش گرفتن راه تسلیم طلبی و رفرمیستی، حتی زمانی که مبارزه علیه ستم ملی نه در ابتدای راه که به مرحله جنگی همه جانبه ورشد یافته علیه ستمگران رسیده است، امری "عملی" ["واقع بینانه"] است. ناسیونالیسم، حتی در شکل انقلابی، ناچاراً به پر اکماتیسم روی می آورد و وارد معامله شدن با ستمگران ملی را عملی ترمی پندار تا امر اتکای به توده های انقلابی و درگیر شدن در يك مبارزه طولانی برای محو نابود کردن ستمگری. اگرچه بین حزب دمکرات کردستان عراق تحت رهبری بارزانی که کاملاً ارتجاعی بود، و نیروهای ناسیونالیست مترقی و انقلابی امروز تفاوتی کیفی موجود است، اما هنوز هم آتش بس منعقد به رژیم عراق در سال ۱۹۷۵ به عنوان تلخترین کیفر چنین تومماتسی خود نمائی می کند. زمانیکه صد ها پیشمرکه خودکشی را بر تنگ تسلیم به دشمن ترجیح دادند، روشن گشت که این امر چقدر برای آرمان پرولتاریا و دیگر توده های تحت ستم "مضر" بوده و چه دردتحمل ناپذیری برای توده های انقلابی بود.

لنین هشدار می دهد که "بورژوازی ملتهای تحت ستم مداوماً از شعارهای رها بیخش ملی برای فریب کارگران استفاده می کنند، آنها در سیاست داخلی شان از این شعارها برای توافقیات ارتجاعی با بورژوازی ملت مسلط سود می جویند. . . . آنها در سیاست خارجی جیشان سعی می نمایند تا با خاطر عملی

کردن نقشه های یغما گرانه خود با یکی از قدرتهای رقیب امپریالیستی - توافق برسند. . . . " ("جمع بندی از انقلاب سوسیالیستی و حق ملل بسرای تعیین سرنوشت "م آ لنین جلد ۲۲) این ارزیابی لنین بطور قدرتمندی کاراکتر شماری از نیروهای ناسیونالیست در کردستان را ترسیم می نماید - نیرو - هائی که خود را بصورت قهرمان رهائی ملی کرد تصویر می کنند، در حالیکه یا مستقیماً به یکی از بلوکهای امپریالیستی خدمت می کنند یا با آن لاس می زنند، یا گاهی در برابر پیشنهادی بهتر باز می گذارند. حزب دمکرات کردستان ایران، که مدت ها است از پرستیژ جمهوری خودمختار مهاباد (سال ۱۹۴۶) استفاده می کند، نمونه مشخصی است که ویژگیهای فوق نقل شده از لنین را نشان می دهد. اخیراً، در سال ۱۹۸۵، مدتی بعد از بزرگترین حمله رژیم خمینی علیه کردستان، ح د ک ایران به رهبری شخص قاسم سلور در تبانی مخفی با رویزیونیستهای توده ای با سروصدا و عجله در تلاش برای رسیدن به توافقاتی با رژیم خمینی به این سو و آن سو حرکت می کرد. از لحاظ بین المللی این حزب بعنوان يك طرفدار محکم سوسیال - امپریالیسم شوروی و بعنوان دوست سوسیال دمکراسی اروپا، در جستجوی کمک گرفتن و برسمیت شناساندن خود، نه از سوی توده های انقلابی و احزاب و سازمانهای کمونیستی انقلابی راستین بلکه از جانب قدرتهای امپریالیستی بوده است. بتازگی، تحت فشار سوسیال امپریالیستها، این حزب تا - یلاتی رایبه نام نویسی در صف مواجب بگیران رویزیونیستهایشان می دهد. حملات مسلحانه و مرتجعانه اخیر ح د ک ایران به کومله شواهد مسلمی را در مورد سیاستهای ضد انقلابی این حزب بدست می دهد.

کردستان بزرگتر

بر حسب "سودجستن از شعارهای رهائی ملی برای فریب کارگران" سازمانهای گوناگون ناسیونالیست کرد شعار "کردستان بزرگتر" را پیش گذا - رده اند، بعضی اوقات این شعار بعنوان

مهم وعظیمی را در اوضاع پراشوب انقلابی که در پیش است بازی خواهد کرد. بهر صورت، پرولتاریای آگاه کرد قبل از هر چیز پیش از هر چیز باید در بند تضمین منافع و رشد طبقه خود بمثابة بخشی از طبقه واحد بین المللی پرولتاریا در سراسر جهان باشد آنگونه که لنین گفت: "مامی گوئیم، منافع پرولتاریا باید بالا-تراز هر چیزی قرار گیرد چرا که منتها منافع اساسی و پایدار کارگر و بشر را در برمی گیرد بلکه منافع دمکراسی را نیز در بر دارد، و بدون دمکراسی، نه یک اوکرائین [در این مورد در دستان-ج. ب. ف.] خود مختار قابل تصورات و نه یک اوکرائین مستقل." ("ملاحظات انتقادی در مورد مسئله ملی"، م آ لنین جلد ۲۰)

نتیجه

امکان و ضرورت به اعتزاز در آوردن پرچم سرخ در کردستان قدرتمندتر از مرزبان دیگری در مقابل کمونیستها و توده ها قرار گرفته است. دورنمای بر-قرار کردن قدرت سیاسی سرخ در شکل مناطق پایگامی و رژیمهای مستقل، کاملاً مساعد است. در صورت وقوع چنین امری در هر یک از مناطق کردستان، توده های انقلابی همه مناطق گرد کشور های مجاور پشتیبانی عظیمی را فراهم آورده و حصول پرچم سرخ به اعتزاز در آمده در هر یک از این مناطق، و گرد خواهند آمد تا جنگ انقلابی را برای دفاع از آن و گسترش آن به پیش برند. یک جنگ خلق واقعی تحت رهبری کمونیستهای انقلابی در هر کدام از مناطق کرد بر احمی می-تواند ساختار سیاسی موجود در خاور میانه را بطور ترمیم ناپذیری از هم دریده و کشایشی را برای تمام ستمدیدگان منطقه فراهم سازد. تحت چنین شرایطی پرولتاریای بین المللی نمی تواند بدنبال این باشد که چنان طوفان انقلابی را در مرزهای یک کشور یا در محدوده یک ملت مشخص محدود سازد، بلکه می باید برای رها کردن بیشترین میزان ممکن از قلمروی جهانی از جنگالهای خونین امپریالیسم و ارتجاع حرکت کند.

لیستی اظهار می دارد: "به دلیل استقرار ساختارهای دولتی مرکزی قبل از پروسه رشد سرمایه داری، کشورهای نیمه- (نو) مستعمره، بطور عمده، در درون خود حاوی شکل بندی های اجتماعی چند ملیتی می باشند، در بسیاری از موارد این دولتها توسط خود امپریالیستها بوجود آمده- اند به علاوه، مرزهای این دولتها در نتیجه اشغال امپریالیستی یا توطئه های آنها تعیین شده اند. بنابراین عموماً اینگونه است که در داخل مرزهای دولتی کشور- های تحت سلطه امپریالیسم، ملت تحت ستم و نابرابری ملی و ستم افسار گسیخته ملی موجود است. در عصر مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشور های مختلف نبوده بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده است، و نتیجتاً حل تمام عیار آن بطور مستقیم به مبارزه علیه امپریالیسم بستگی پیدا کرده است. در این زمینه مارکسیست لنینستها باید حق تعیین سرنوشت ملت تحت ستم دولتهای نیمه مستعمره چند ملیتی را بر سمیت بشناسند."

مرزهای دولتی موجود که خطه کردستان را تقسیم می کنند بهیچوجه مقدس نمی باشند. همچنین، روحی منزلت هم نیست که تنها مسیر محتمل یا "مشروع" برای رشد و تکامل انقلاب جهانی پرو- لتری باید بشکل انقلابات مجزا در هر یک از کشورها بوده، یا اینکه باید مسئله ملی کرد بعنوان بخشی از انقلاب دمکراتیک نوین در درون مرزهای هر کدام حل گردد. گفته زیرین لنین در اینجامنا- سبت دارد: "مارکس از جنبش ملی مطلق ناساخت، با علم به اینکه فقط پیروزی طبقه کارگر می تواند رهائی کامل تمام ملیتها را به همراه آورد. ممکن نیست که بتوان تمام مناسبات محتمل بین جنبشهای آزادیبخش بورژوازی ملل تحت ستم و جنبش رهائی پرولتری ملت ستمگرا را از قبل بر آورد کرد (این دقیقاً مسئله ای است که امروزه مسئله ملی را در روسیه بسیار مشکل می کند) ("حق ملل در تعیین سرنوشت")

از نظر تئوریک تعیین کردن مسیر دقیق جنبش رهائیبخش ملی کسرد از پیشاپیش غیر ممکن خواهد بود، اما این امر مسلم است که جنبش مورد بحث نقش

توجیهی برای دست نزدن به یکمبارزه رزمده جهت سرنوشتی حکومت ارتجاعی، که ابزار ستم ملی در همان کشور است، مورد استفاده قرار گرفته شده است. لازمه استقرار "کردستان بزرگتر" سرنوشت کردن چند دولت ارتجاعی (اگر نه همه) که خطه کردستان را تقسیم کرده اند، می باشد. مضافاً، بظهور رسیدن یک "کردستان بزرگتر" بهیچوجه واقعه ای بی اهمیت در منطقه و بطور کلی در جهان نخواهد بود، این امر دگرگونی عظیمی را به همراه آورده، و بدین ترتیب موجب ترك برداشتن بافت سیاسی ملی و بین المللی در منطقه خواهد شد.

مسئله تمام این فاکتورها باید در "تحلیل واقع بینانه" نیروهای بورژوازی کرد و ارد شده به ذهن "واقع گرای" آنها خطور کرده باشد و شعار "کردستان بزرگتر" مسلماً در بر گیرنده هدف بوجود آوردن بزرگترین شکاف ممکن در شبکه امپریالیستی منطقه نمی باشد. آنگونه که لنین اظهار نظر کرد، "بورژوازی بیش از هر چیزی به 'ملی بودن' یک خواست مطرح شده علاقمند است و بنابراین به سیاست ثابت بتوافقی رسیدن با بورژوازی دیگر ملل... ("حق ملل در تعیین سرنوشت" م آ لنین جلد ۲۰). اگر از میان پیچ و خمهای مبارزه وحدت یابی تضاد در منطقه و جهان، دورنمای استقرار یک دولت کرد مشتمل بر مناطق کرد کشورهای مختلف بوجود آید، کمونیستها مناسب بودن ایجاد چنان دولتی را بر حسب منافع کلیسی پیشرفت انقلاب جهانی خواهند سنجید. اما به تیز شعار "کردستان بزرگتر" بیش از آنکه حمله ای علیه دولتهای ارتجاعی و امپریالیستهای حامی آنان باشد، یک عوام فریبی ناسیونالیستی علیه طبقه کارگر است و تقویت تعصبات ملی موجود در میان توده ها برای کشیدن آنها در خدمت منافع طبقاتی بورژوازی کرد را مدنظر دارد. و به جدا کردن پرو- لتاریای کرد از پرولتاریای دیگر ملیتها و غفلت از متحد کردن صفوف برای سرنوشتی قدرت دولتی موجود در یک کشور معین خدمت می کند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونال

بقیه از صفحه ۱۷

تر که "آنها ملتی را تشکیل نمی دهند" مشروعیت خوانند یافت بطور مشابه، در دولتهای چندملتی، هر شکلی از ستم و قلدری ملت غالب بر ملیتهای اقلیت مشروعیت خوانند یافت. آنهائی که ادعا می کنند با وجود ملاکین صحت از وجود ملتی نمیتوان کرد، در واقع برای ملل غالب شیپور می نوازند. آنهائی که مدعی اند کردها یک ملت را تشکیل نمی دهند در بوق طبقات حاکم ترکیه می دمند. آنطور که همه میدانند، طبقات حاکم ترکیه معتقدند که کردها یک ملت نیستند. این آقایان، با دفاع از امتیازات طبقات حاکم ترک، خیانت کارانه در امر اتحاد و همبستگی متقابل و اتحاد بین توده های زحمتکش ملیتهای مختلف خرابکاری می کنند.....

نه فقط خلق کرد بلکه تمام ملت کرد، منهای معدودی از ملاکین بزرگ و عده ای بورژوازی بزرگ، تحت انقیاد ستم ملی می باشند. کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و همچنین ملاکین کوچک کرد همه از ستم ملی رنج میبرند. در واقع هدف ستم ملی، در ماهیت امر، بورژوازی ملت تحت انقیاد و وابسته است، چونکه سرمایه داران و ملاکین ملل حاکم خواهان آن هستند که بدون آنکه رقیبی داشته باشند بر تمامی ثروت و بازار کشور چنگ ببندازند.

آنها خواهان آن هستند که امتیاز استقرار دولت را در دست خود داشته باشند با ممنوع کردن زبان های دیگر، آنها می خواهند "وحدت زبان" را که برای بازار حیاتی است بوجود آورند. بورژوازی و ملاکین ملیتهای تحت ستم مانع مهمی در مقابل این امر هستند، چرا که آنها نیز مایلند آقای بازار خود بوده و آنرا کنترل نمایند و ثروت مادی و کار مردم را خود استعمار کنند.

اینها فاکتورهای اقتصادی قدرتمند هستند که بورژوازی و ملاکین دولت را در مقابل هم قرار میدهند، از اینجاست تلاشهای بلا انقطاع بورژوازی و ملاکین ملت غالب در اعمال ستم ملی. از اینجا این واقعیت سرچشمه میگیرد که بورژوازی و ملاکین ملت تحت ستم زیر ستم

ملی میباشد. امروزه حکومت نظامی فاشیستی،

زندان دیار بکر را از روشنفکران و جوانان کردی که نماینده بورژوازی و مالکان خرد می باشند پر کرده است. امروزه برخی از مالکان کوچک و شخصیتهای مذهبی نیز در زندان، یا اینکه تحت تعقیب می باشند.

معدودی از ملاکین بزرگ، همپالیکیهایشان و عده ای بورژوازی بزرگ به اتحادی رسیده اند. تمام امتیازاتی که در اختیار طبقات حاکم ترکیه است در دسترس آنان نیز می باشد. ارتش، ژاندارمری، پلیس هم در خدمت آنها هستند..... بخش بزرگی از بورژوازی کرد و مالکان کوچک کرد از طرف طبقات حاکم ترکیه تحت ستم ملی می باشند. آنها حتی تحت ستم بیگهای فئودال بزرگ کرد نیز هستند. معدودی از ملاکین بزرگ، از طریق فشار و زور مقادیر معتدلهایی پول از مالکان کوچک اخاذی می کنند. خشم بورژوازی کرد و مالکان کوچک نسبت به بیگهای فئودال بزرگ کردها همپالیکیهای آنان بر این دو فاکتور استوار است.....

رویزونیستهای شفق با اعلام اینکه ستم ملی بر خلق کرد روا میشود به یکی از دو اشتباه در می غلطند: یا اینکه مفهوم خلق کرد درست استفاده میشود و تمام بخشهای بورژوازی و مالکان ارضی کوچک کرد را شامل نمی گردد، در این صورت، در مورد ستم ملی روا شده بر بورژوازی و مالکان ارضی کوچک کرد چشم پوشی می شود و بنا بر این بطور غیر مستقیم این ستم تأیید میگردد، در نتیجه آنها به سطح ناسیونالیسم ترک تنزل می یابند. یا، بورژوازی و مالکان ارضی کردها غلط در مفهوم خلق کرد جاداده میشوند، در این صورت بر ستم سنگینی که بر خلق کرد روا میگردد، مردمی که علاوه بر ستم ملی از ستم طبقاتی نیز در رنجند پُرده کشیده می شود. جنبش ملی و جنبش طبقاتی بمثابه مقوله هائی یکسان و همانند تصویر می شوند، و بدین ترتیب آنها به سطح ناسیونالیسم کرد تنزل می یابند. مضافاً به غیر از ملت کرد، ملیتهای اقلیتی هستند که یک ملت نمی باشند،

و ستم ملی در شکل ممنوع کردن زبان آنها و غیره بر آنها اعمال میشود. روئیز-یونیستهای شفق این مسئله را بکلی به کنار می نهند.

۳- هدف ستم ملی چیست ؟

بنظر روئیز یونیستهای شفق، هدف ستم ملی عبارتست از "مرعوب کردن خلق کرد". "حکومتهای طرفدار آمریکا ستم و شکنجه سخت اعمال کرده اند تا خلق کرد را مرعوب کنند." (تاکید از من). مسلماً یکی از اهداف حکومتهای طرفدار آمریکا مرعوب کردن خلق کرد است. در واقع یکی از اهداف آنها از ستم کردن بر خلق کرد و بطور عموم بر همه مردم ترکیه منجمله ترکها، کردها، ارمنی ها، یونانیها، عربها و ازها و غیره مرعوب کردن آنها است. اما آیا این است هدف ستم ملی؟ اگر چنین باشد، ستم روا شده بر بورژوازی و مالکان ارضی، کوچک کرد را چگونه میتوان توضیح داد؟ ممنوع کردن زبان کردی به چه معنا خواهد بود؟ اگر اینچنین بود، چه فرقی بین ستم حکومتهای آمریکایی بر خلق ترک، با ستم روا شده بر خلق کرد خواهان آنند که خلق ترک را ترسانده و آنان را بی جریمه بکنند و برای دست یافتن به این هدف شدیدترین ستم و شکنجه را بر آنان اعمال می کنند. محکمه های حکومت نظامی مملو از صدها تن کارگر، دهقان و روشنفکر ترک می باشند. پس از وقایع ۱۶ - ۱۵ ژوئن (۱۹۷۰)، صدها کارگر ترک توسط پلیس وحشیانه شکنجه شدند. دهقانانی که در اشغال اراضی دخالت داشتند به بیرحمانه در ایستگاههای پلیس به پادکتنک گرفته شدند. رهبران به سیاهچالها افکنده شدند. بنا بر این هدف حکومتی آمریکا، ثی صرفاً عبارت از مرعوب کردن "خلق کرد" نمی باشد. این سیاستی است که توسط تمام حکومتهای ارتجاعی بر علیه تمام مردم زحمتکش بدون توجه به ملیت آنان بکار گرفته می شود. مضاف بر این، نه تنها خلق کرد بلکه تمام ملت کرد (منهای معدودی از بیگهای فئودال بزرگ) در معرض ستم و شکنجه قرار دارند، نه فقط برای "مرعوب کردن آنها، بلکه برای دست یافتن به هدفی اساسی تر. این هدف چیست ؟ به عام ..

آیایین دفاع از نابرابری بین ملل و دفاع از امتیازات بورژوازی ترك نمی باشد؟ سوسیالیستها (کمونیستها) انقلابی - ج ب ف - حتی با کوچکترین امتیازی که به نفع يك ملت و به نفع نابرابری باشد ضدیت می ورزند. در حالیکه در ترکیه، تشکیل يك دولت ملی همیشه امتیازی بود برای ملت ترك و هنوز هم چنین است. ما کمونیستها همانگونه که از هر امتیاز دیگر دفاع نمی کنیم، از این یکی نیز دفاع نمی کنیم. ما از حق ملت كرد در تشکیل يك دولت با تمام قوا دفاع کرده و خواهیم کرد. ما تا به آخر به این حق احترام خواهیم گذارد، ما از موقعیت ممتاز تركها نسبت به کردها (ولایتهای دیگر) حمایت نمی کنیم، ما توده ها را طوری آموزش می دهیم که بدون شك و تردید این حق را برسمیت بشناسند و انحصار امتیاز حق تشکیل دولت توسط هر ملتی را رد کنند. رفیق لنین خاطرنشان ساخت که :

"اگر، در آژیتاسیون سیاسی خود از پیش برد تبلیغ شعار حق جدائی غفلت ورزیم، مانده فقط در دست بورژوازی بلکه همچنین در دست ملاکین فئودال و استبداد ملت ستگر، بسازی خواهیم کرد."

بورژوازی میانه حال ملسی، و سوسیال - اپورتونیستهای مادر حالیکه از یکطرف قیافه ضدیت با امتیازات را بخود می گیرند، از طرف دیگر موافقانه و با حسادت دودستی امتیازاتی را که به نفع بورژوازی ترك است می چسبند. این دکانداران دو رویك دست را (آشکارا) بطرف دمکراسی دراز می کنند و دست دیگر را (از پشت سرشان) به مرتجعین پلیس، به ناسیو - نالیسم افسارگسیخته و پوسیده ترك به تبعیض نژادی فئودالی داده و بدین ترتیب از دستیاران آنان میگردند.

۸ - جنبش ملی کرد

جنبشهای ملی در ترکیه نه جدید هستند و نه اینکه فقط دربرگیرنده جنبش ملی کرد. این جنبشها حتی قبل از سقوط جامعه عثمانی شروع شدند و تا به کنون ادامه دارند. بلغارها، یونانی ها، مجارها، آلبانی ها، کردها، ارمنی ها، عربها،

ستم ملی پیشتیبانی می کنیم، اما از طرف دیگر ما باید ضد آنها مبارزه کنیم تا ستم طبقاتی را از بین ببریم. روبریزو - نیستهای شفق ستم ملی و ستم طبقاتی را طوری تصویر می کنند که گویا هر دو يك چیزند.

۵ - قهرمانان ستم ملی

در ترکیه و

دستیاران آنها

در کشور ما، قهرمانان واقعی ستم ملی عبارتند از بورژوازی بزرگ ترك، یعنی بورژوازی کمپرادور، ملاکین ترك. امپریالیستهای آمریکائی از این سیاست ستم ملی و تبعیض نژادی آنها حمایت کرده و به آن دامن میزنند. اما بورژوازی میانه ترك، که کارها کمتر ملی دارد، با روشهای موافقانه تری در همان جنایت شرکت می کند. آنگونه که رفیق لنین بیان کرده، آنها :

"..... به مسئله زبان بهمان ترتیبی برخورد می کنند که به تمام مسائل سیاسی دیگر - مانند افراط پست و دورو، يك دست را (آشکارا) به طرف دمکراسی دراز می کنند و دست دیگر را (از پشت سرشان) بطرف فئودالها و پلیس."

در حالیکه از یکطرف با چماق فئودالی دولت، با اعلام اینکه مغیض واقع نخواهد شد، مخالفت می ورزند. از طرف دیگر متدهای پوشیده تر و مؤدبانه تر ستم ملی را پیش نهاد می کنند. در هم شکستن برادری بین تركها

و کردها، که بر ریشه های تاریخی استوار است، در هم شکستن وحدت ملی در ترکیه و تمامیت ارضی ترکیه، به عواقب منتهی خواهد شد که در تضاد با منافع واقعی هم تركها و هم کردها خواهد بود. موضع امپریالیسم را در این خطه از جهان تقویت خواهد کرد. " (تاکید از من)

آیایین خود، عین شوونیسم ملت حاکم نمی باشد؟ در حرف قیافه طرفدار از برابری بین ملل را گرفتن، اما در واقع برسمیت شناختن امتیاز تشکیل دولت فقط برای تركها و منحل کردن حق کردها در تشکیل دولت، تحت لوای شعارهای عوامفریبانه بورژوازی مانند "وحدت ملی" و "تمامیت ارضی".

ترین بیان، این هدف عبارت است از چنگ انداختن بر تمام بازار و ثروت مادی کشور بدون آنکه رقیبی در مقابل شان باشد. هدف، بدست آوردن امتیازات جدید، گسترش امتیازات قدیم و استفاده حداکثر از آنان است. برای رسیدن به این هدف، بورژوازی و ملاکین ملت حاکم تلاش زیادی برای حفظ مرزهای سیاسی کشوری کنند تا بهر قیمتی شده مانع جدائی مناطق ملیتهای گوناگون، از کشور شوند. یکی از شرایط رشد کامل بازارگانی زبان واحداست. به این قصد، بورژوازی و زمینداران ملت حاکم مایلند که همه کس در کشور به زبان آنها سخن بگویند و حتی برای قبول لاندن این امر به زور متوسل می شوند. بقول رفیق استالین، "چه کسی بازار را کنترل خواهد کرد"، این اساس مسئله است. شعارهای "وحدت ملی"، "وحدت خدشه ناپذیر و تمامیت دولت به همراه کشور و ملت"، "تبلور منافع خود خواهانه بورژوازی و ملاکین و تمایل آنها به کنترل بی قید و شرط "بازار" است. ستم ملی که برای کنترل کردن بازار توسط بورژوازی و ملاکین اعمال می شود، و ستم ملی که توسط بوروکراسی حاکم برای "اهداف قبیله ای" اعمال می شود به غصب حقوق دمکراتیک منجمد قتل عام تسوده ای (یعنی در واقع کشتار برای از بین بردن نسل آنها) تعمیم می یابد. در ترکیه نمونه های بسیاری از چنان کشتارهایی بوده است.

بدین ترتیب ستم بر علیه کارگران ملیتهای تحت ستم شکل ترکیبی بخود می گیرد. اول، ستم طبقاتی بر علیه مردم زحمتکش برای استثمار هر چه بیشتر بیشتر آنها و برای سرکوب هر بیشتر مبارزه طبقاتی شان، دوم، ستم ملی - تقریباً بر تمام طبقات ملل و ملیتهای اقلیت - برای مقاصد فوق الذکر، یعنی اهداف ملسی. کمونیستها باید این دو شکل ستم را از هم تمیز دهند. چونکه بطور مثال، بورژوازی و زمینداران ارضی کوچک کرد خواهان شکل ستم نوع اول هستند، در حالیکه با دومی مخالفند. اما ما ضد هر دو شکل ستم می باشیم. ما از مبارزه بورژوازی و زمینداران ارضی کوچک کرد برای از بین بردن

یوگسلاوها، رومانی ها، ... همه آنها مکرراً در دوره دولت عثمانی بر علیه ملت غالب ترك بیا خواستند، تاریخ تمام این جنبشها، بجز جنبش کردها، را واحد معینی حل کرده است. امروزه در ترکیه جنبش ملی که هنوز حل نشده است، جنبش کرد است. گرایش طبیعی جنبش ملی در ترکیه همچنین عبارت بوده است از تشکیل دولتهائی با وحدت ملی. سرمایه داری، که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم به آرامی وارد زندگی اروپای شرقی و آسیا شد، بسیاری از جنبشهای ملی را در این مناطق بر انگیزانده است. بارش سرمایه داری و تولید کالائی، ملل دیگری که در چارچوب مرزی ترکیه بودند، خود را از ترکیه جدا کرده اند و در دولتهای ملی (پاچند ملیتی) جداگانه متشکل گشته اند، به استثنای ارمنی ها که در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ قتل عام شده و بطور کلی از سر - زمینهایشان رانده شدند.

"قرارداد لوزان" کردها را بیسن دولتهای گوناگون تقسیم کرد. امیریا - لیستها و حکومت جدید ترکیه با لگدمال کردن حق ملت کرد در تعیین سرنوشت خویش و ضدیت با تمایلات و خواستههای خود ملت کرد، از طریق معامله مرزها را تعیین کردند.

بدین ترتیب منطقه کرد بیسن ایران، عراق، و ترکیه تقسیم شد. در اینجا خوب است به نکته دیگری هم توجه کنیم. تقسیم کردستان در تخطی از حق آن در تعیین سرنوشت خود مسلمانیک بی عدالتی تاریخی است. و آنطور که رفیق لنین در مورد دیگری گفته بود، وظیفه احزاب کمونیست در چنان صورتی عبارتست از اعتراض بلا انقطاع بر علیه این بی عدالتی و محکوم کردن تمام هیئت حاکمه. اما خشک مغزی خواهد بود اگر تصحیح چنان بی عدالتی را در برنامه خود قرار دهیم. این بدان دلیل است که مثالهای متعددی از بی عدالتی ها ی تاریخی موجود هستند که کارا کتر خود را به مثابه یک موضوع معاصر از دست داده اند. "تازمانی که اینها بی - عدالتیهای تاریخی ای نیستند که کما - کان بطور مستقیم مانعی در مقابل

تکامل اجتماعی و مبارزه طبقاتی باشند"، احزاب کمونیست نباید موضعی در تصحیح آنها بگیرند چرا که این امر توجه طبقه کارگر را از مسائل اساسی منحرف خواهد کرد. بی عدالتی تاریخی که ما در بالا ذکر کردیم، دیگر کارا کتر خود را به مثابه یک موضوع روز از دست داده است. بنابراین کمونیستها نباید با تقاضای تصحیح آن حماقت و فقدان دوراندیشی را به نایس بگذارند.

در ترکیه، آنگونه که مرزهایش توسط قرارداد لوزان تعیین گشت، جنبش ملی کرد ادامه داشته است. هر چند وقت خیزشهایی توده - ای صورت گرفته اند، که مهمترین آنها عبارتند از: شورش شیخ سعید در سال ۱۹۲۵، شورش آگری در ۱۹۲۸، شورش زیلان در ۱۹۲۸ و شورش در سیم در ۱۹۲۸. این جنبشها، به همراه یک کارا کتر "ملی" یک کارا کتر فئودالی نیز داشته اند. بیکهای فئودال که تا آزمان حکام خود مختار بودند، با قدرت مرکزی که شروع به خدشه دار کردن قدرت آنها کرده بود، درگیر شدند. این عامل اساسی بود که بیک های فئودال را به شورش بر علیه قدرت مرکزی واداشت. در مقابل با قدرت مرکزی که در دست طبقات حاکمه ترك بود، تمایل بورژواژ کردیه کنترل بازار داخلی "خودش" با تمایل بیک های فئودال به برقراری حاکمیت خود مختار در هم تلاقی کرد. علت شرکت وسیع دهقانان در این جنبشها، ستم ملی بود. آنگونه که رفیق استالین خاطر ساخت، سیاست ستم "ملی" توجه توده های وسیع را از سوی مشکل اجتماعی، به طرف مشکلات "مشترک" بورژوازی و پرولتاریا منحرف می کند. این بنوبه خود جو مناسبی را فراهم می نماید برای پخش کردن ایسن دروغ که بین منافع پرولتاریا و بورژوازی هماهنگی وجود دارد و جو مناسبی را فراهم می کند برای برده کشیدن پرولتاریا (و دهقانان) و برده کردن پرولتاریا (و دهقانان) از نظر روحی. تمام این دلایل است که بیک فئودال کرد، بورژوازی در حال بر - خاستن کرد، و روشنفکران و دهقانان

کرد را بر علیه بورژوازی و ملاکین ترك که دولت جدید در دستشان بود، و بر علیه بوروکراسی حاکم که در ارتباط لاینفک با آنها عمل میکرد، با هم متحد نمود. بورژوازی و ملاکین ترك، اربابان دولت جدید، دست به احیای تبعیض فزادی و گسترش آن به هر نقطه ای زدند آنها تاریخ را از ابتدایش دوباره نگاهداشتند، و یک تئوری مزخرف و نژاد پرستانه اختراع کردند مبنی بر اینکه همه ملل از ترکها نشأت گرفته اند. و ریشه تمام زبانها به زبان ترکی بر می گردد (!) تئوری "زبان خورشید" ساخته و پرداخته شد تا این مسئله اثبات گردد. ترکها ملت ارباب بودند (واقعاً آنهايي که ارباب بودند طبقات حاکم ترك بودند)؛ اقلیتها مجبور بودند که از آنها اطاعت کنند. صحبت به هر زبان دیگری غیر از ترکی غیر قانونی گشت. تمام حقوق دموکراتیک اقلیتهای ملی معلق گشتند و هر شکلی از تحقیر کردن و به فقر و نکبت کشاندن این خلقها مشروع بود. به آنهايي که کرد بودند نامهای تحقیر آمیز می دادند. برای برانگیدن تخم شونیسم ترك در میان کارگران و دهقانان تلاشهایی انجام گرفت که کمابیش موفق بود. حکومت نظامی اعمال شده در سراسر کشور شکل بخصوص حادثی را در شرق گرفت. منطقه کردستان مکرراً "منطقه نظامی ممنوع" اعلام گشت، و غیره، به مثابه عکس العملی در مقابل ایسن شونیسم ملت غالب، بطور اجتناب - ناپذیری ناسیونالیسم ملت تحت ستم تقویت گشت. ... و این باعث رانده شدن دهقانان کرد به درون صفوف بورژوازی و بیک های ملت خودشان شد - چیزی که غیر قابل اجتناب بود. مردم کرد، که اکثریت عظیمشان حتی نمی توانستند به ترکی سخن بگویند، و بخصوص دهقانان کرد طبیعتاً در مقابل مقامات رژیم جدید که بر آنها ستم میکرد تحقیرشان مینمود و درست مانند یک حاکم استثمارگر ظالمانه بر آنها حکومت میکرد، بطور قهر آمیزی عکس العمل نشان دادند. الزاماً تقویت این عکس العمل بر حق دهقانان آن شد که با عکس العمل بیک های فئودال کرد و بورژوازی کرد

پرداخت ربه نتیجه میرسد که آیا باید بواقع جدائی را مورد پشتیبانی قرار بدهد یا خیر. اگر جدائی را امری در خدمت منافع پرولتاریا ارزیابی میکرد، آنگاه برای این منظور دست به تبلیغ در میان کارگران و دهقانان گرمیزد، و کمونیستها کردی مخصوص باید در میان مردم خود به تبلیغ برای وحدت و مبارزه بر علیه تلاشهایی که سعی میکنند مبارزه بر علیه ستم ملی را تابع مبارزه برای تقویت ملاها و بیگ ها و غیره کنند، می پرداختند

ستم ملی اعمال شده توسط طبقات حاکمه ترکیه تا به امروز ادامه یافته است، و کاملاً ادامه دارد. به موازات این امر جنبش ملی کرد نیز ادامه یافته است، با این تفاوت که یک بخش از بیگ های فئودال کرد به صفوف طبقات حاکمه ترکیه پیوسته اند. همچنین، برخی بورژوازیهای بزرگ کرد که تعدادشان محدود است، به صفوف طبقات حاکمه ترکیه پیوسته اند. بورژوازی کرد مقدار قدرتی بهم زده، در حالیکه نفوذ فئودالی برجش ملی کرد تضعیف گشته است. امروزه جنبش ملی کرد توسط بورژوازی تقویت شده، کرد، توسط روشنفکران کرد زمین داران کوچک ارضی که ایدئولوژی آنها را گرفته اند رهبری میشود. کارگران و دهقانان کرد، در مقایسه با گذشته، نسبتاً کمتر تحت نفوذ بورژوازی و مالکان ارضی کرد می باشند. ایده های مارکسیستی-لنینیستی شروع به ریشه دواندن در میان کارگران، دهقانان فقیر و روشنفکران کرد کرده است و سرعت در حال گسترش می باشد.

تحت چنین شرایطی، رفتار جنبش کمونیستی در ترکیه در قبال جنبش ملی کرد چه باید باشد؟ ما اکنون به این نکته بر خورد کرده و خط رویز-یونیستهای شفق را مورد مطالعه قرار خواهیم داد - خطی که بسیار غلط بوده و برای وحدت خلقها ضرر مند میباشد



به شورش و میدارند، چشم فرو بندند. به اصطلاح کمونیستهای هم هستند که سعی میکنند از سیاست ستم ملی طبقات حاکمه ترکیه، تحت لوای اینکه امپریالیستهای انگلیسی پشت سر شورش شیخ سعید قرار داشتند، دفاع کنند. در اینجا ما وارد این بحث نخواهیم شد که آیا امپریالیسم انگلیس پشت سر آن بود یا نبود. ما بحث خواهیم کرد که آیا سیاست ستم ملی می توانست بر مبنای چنین ادعائی مورد حمایت قرار گیرد؟ بگذارید فرض کنیم که امپریالیسم انگلیس دستی در شورش شیخ سعید داشت. در چنین حالتی موضع جنبش کمونیستی باید چه میبود؟ اولاً: باید عبارت میبود از ضدیت با سرکوب جنبش ملی کرد توسط طبقات حاکمه ترکیه، پیش بردن مبارزه فعال بر علیه این سرکوب، و پیش گذاردن این خواست که ملت کرد باید خودش در مورد تشکیل دولتش تصمیم بگیرد. در عمل این به آن معنا می بود که باید یک همه پرسشی عمومی در منطقه کردستان بدون هیچ گونه دخالتی از خارج صورت میگرفت، بدین شکل یا هر شکل مشابه دیگری ملت کرد خودش در مورد جدائی تصمیم میگرفت. جنبش کمونیستی، در درجه اول برای بیرون کشیدن تمام واحدهای نظامی که برای سرکوب جنبش کرد فرستاده شده بودند، برای جلوگیری از هر گونه مداخله ای، برای حق تعیین سر نوشت ملت کرد مبارزه میکرد، و با شدت بر علیه طبقه حاکمه ترکیه جنگیده، به میان توده ها رفته و سیاه ست سرکوبگرانه و ستمگرانه و تجاوز کارانه اش را افشاء میکرد. دوماً: هم چنین برای توده ها سیاست امپریالیسم انگلیس مبنی بر به جان هم انداختن ملیتهای مختلف و لطمه ای که این امر به مردم زحمتکش همه ملیتها و بروحدت آنها می زند را افشاء مینمود، و با شدت بر علیه سیاست امپریالیسم انگلیس مبنی بر دخالت بر امور داخلی می جنگید. سوماً: بر مبنای منافع طبقاتی پرولتاریا در راه تکامل اجتماعی و بطور کلی سوسیالیسم - به ارزیابی مسئله جدائی ملت کرد می.

متحد گشت. و بدین ترتیب شورهای کرد زاده شدند. کمونیستها عناصر مترقی و دمکراتیک این شورهارا مورد حمایت قرار میدهند - آن عناصری که بر علیه ستم و سیاست ملت ستمگر، بر علیه نابرابری و امتیازات ملی هستند. اما با تمایل بیگ های فئودال برای محفوظ داشتن حاکمیت خود مختاری برای خود و همچنین با مبارزه بورژوازی برای در موقعیت برتر قرار گرفتن خودش، ضدیت می ورزند، و آنها از امتیازات و برتری بورژوازی و ملاکین هیچ ملتی حمایت نمی کنند. در همان زمان، حزب کمونیست ترکیه (TKP) کاملاً از سیاست ستم ملی طبقات حاکمه ترکیه حمایت کرد، چرا که سیاستی نادرست را دنبال می نمود. بجای متحد کردن عکس العمل بر حق و قدرتمند دهقانان کرد بر علیه ستم ملی با رهبری پرولتاریا، این حزب بدنبال بورژوازی و ملاکین ترک روان شد، بدین ترتیب لطمه عظیمی به وحدت مردم زحمتکش این دو ملیت زد، و در میان مردم کارگر کرد تخم عدم اعتماد به کارگران و دهقانان ترک را پاشید. آنها می که سرکوب و حشیانه شورشگران کرد توسط دولت ترکیه و قتل عام توده ای متعاقب آن را تحسین میکنند، تحت لوای اینکه این عمل حرکتی "مترقی" و "انقلابی" بر علیه فئودالیسم است، ناسیونالیستهای اصلاح ناپذیر ملت ستمگرند. چنین کسانی تصمیم گرفتند بر این واقعیت چشم ببندند که دولت جدید ترکیه نه تنها به بیگ های فئودال گُرد حمله کرده بلکه همچنین بطور وحشیانه ای به تمام مردم گُرد منجمله زنان و کودکان حمله کرد. چنین اشخاصی فراموش می کنند که دولت ترکیه در حین پیشبرد این قتل عامها در واقع با بیگ های فئودالی که با او ضدیت نمی ورزیدند بسیار دوستانه عمل میکرد. و سیاست تقویت و حمایت از آنان را اعمال میکرد. چنین کسانی تصمیم گرفتند که بر تفاوت شدید مهم بین آن عواملی که دهقانان کرد را به طغیان و آن عواملی که بیگ های فئودال کرد را

۱۰- در جنبش ملی کرد، عملکرد "مثبت" بورژوازی و خرده مالکین، تلاشی در تقویت ناسیونالیسم است.

عمرما در جنبش ملی، و بطور مشخص در جنبش ملی کرد، هدف واقعی بورژوازی عبارتست از کسب برتری و تفوق خودش. هدف واقعی اش عبارتست از کسب کنترل بازار، و به انحصار در آوردن ثروت مادی و غیره در منطقه اش. هدفش عبارتست از به دست آوردن امتیازات و نابرابری به نفع خودش و تضمین رشد ملی خودش. بدین ترتیب بورژوازی، و مالکان ارضی، تابدان درجه که در جنبش ملی شرکت می جویند، خواهان نابرابری و امتیازات در خدمت منافع خودشان هستند. آنها خواهان تصاحب حقوق دمکراتیک ملل دیگر هستند. آنان می خواهند که ستم ملی را بر ضعیف تر و کم قدر تر از خودشان تحمیل کنند. آنان در تلاشند که پرولتاریا را با حصارهای ملی از هم جدا کنند و پرولتاریا و دیگر زحمتکشان ملت را به پشتیبانی بی قید و شرط از آرمانهای ناسیونالیستی خود بکشانند. آنان خواهانند که فرهنگ ملی خود را بجای فرهنگ بین المللی پرولتاریا و دموکراسی بنشانند، آنها می خواهند که فرهنگ ملی (یعنی فرهنگ آن بورژوازی در قدرت) را رشد دهند، پرولتاریا و زحمتکشان را با فرهنگ ملی تغذیه کنند و از آنان حامیان بی قید و شرطی برای منافع طبقاتی خود بسازند.

بورژوازی و مالکان ارضی در مقابل گرایش تاریخی بطرف یکی شدن ملل مقاومت می ورزند (یکی شدن تحت فشار را بکنار بگذاریم)، یعنی اینکه آنها در مقابل یکی شدن خود بخودی مقاومت می کنند، آنها در مقابل محور خود بخودی ویرگیهای ملی مقاومت می کنند، در مقابل وحدت و آمیختن کارگران تمام ملیتهای یک کشور معین، در درون تشکلات متحد کارگران، مقاومت می ورزند و در عوض خواهان جدا کردن پرولتاریا بر مبنای

ملیت و متحد کردن پرولترهای ملت خودشان نه در تشکلات طبقاتی بلکه در "تشکلات ملی" و برای اهداف طبقاتی خودشان هستند. در درون جنبش ملی کرد، امکان ندارد که به همراه محتوای عمومی دمکراتیک، آرمانهای ارتجاعی، مشابه آنچه که در بالا ذکرش رفت، تلاش برای تقویت ناسیونالیسم را ندید. اینها آرمانهای بورژوازی و مالکان ارضی است که جنبش ملی کردستان را رهبری می کنند.

رویزونیستهای شفق کاملاً به عمل "مثبت" بورژوازی و مالکان ارضی که تلاش می کنند ناسیونالیسم را درون جنبش ملی کرد تقویت کنند، بی اعتنا بوده اند. بنابراین نظر رویزونیستهای شفق حنیسی که در منطقه کردستان ترکیه در حال رشد است یک جنبش ملی، با جوانب مثبت و ارتجاعی اش نمی باشد بلکه یک جنبش خلقی کاملاً مترقی است که بر علیه "ستم ملی و یکی شدن" و برای "حقوق دمکراتیک"،

"نابرابری ملل و حق تعیین سرنوشت"

در جریان است. بدین ترتیب رویزونیستهای شفق برای آرمانهای ناسیونالیستی و ضد پرولتری بورژوازی و مالکان ارضی کوچک کرد پشتیبانی فراهم کرده، با دنباله روی از آنان همبستگی و دوق را خدشه دار می سازند. خط شونیسم ترک رویزونیستهای شفق با ناسیونالیسم کردآشتی داده شده است.

۱۱- موضع پرولتاریای آگاه در ترکیه بر سر جنبش ملی کرد چه باید باشد؟

اولا باید خاطر نشان شود که پرولتاریای آگاه در ترکیه علیرغم اینکه از چه ملیتی باشد، جایگاهی را در زیر پرچم ناسیونالیسم بورژوازی اتخاذ نخواهد کرد. بقول رفیق استالین: "پرولتاریای آگاه پرچم آزمایش شده خودش را دارد و هیچ نیازی ندارد که جایگاهی را در زیر پرچم بورژوازی اشغال کند." ثانیا، پرولتاریای آگاه در ترکیه، علیرغم اینکه از چه ملیتی باشد، تلاش خواهد کرد که توده های کارگران و دهقانان را بدور پرچم

خودش جمع کرده و مبارزه طبقاتی تمام طبقات زحمتکش را رهبری کند و در خاک دولت ترکیه، کارگران و زحمتکشان تمام ملل موجود در ترکیه را در تشکلات طبقاتی مشترک متحد خواهد کرد.

ثالثاً، پرولتاریای آگاه در ترکیه، علیرغم اینکه از چه ملیتی باشد، بدون قید و شرط از مضمون دمکراتیک عام جنبش ملی کرد که بر علیه ستم، ظلم و امتیازات طبقات حاکم ترکیه، و هم چنین برای از بین بردن تمام اشکال ستم ملی و برای برابری ملل می باشد، حمایت خواهد نمود. قاطعانه و بدون قید و شرط از جنبشهای دیگر ملیتهای تحت ستم که در همان جهت در تلاشند حمایت خواهد کرد.

رابعاً، پرولتاریای آگاه در ترکیه، از هر ملیتی که باشد، کاملاً نسبت به مبارزه ای که بورژوازی و مالکان ارضی ملیتهای گوناگون برای گرفتن و محفوظ نگاه داشتن برتری و امتیازات خودشان می کند بی طرف خواهد ماند. پرولتاریای آگاه در ترکیه هرگز از گرایش موجود در جنبش ملی کردستان که برای تقویت ناسیونالیسم کرد تلاش می کند پشتیبانی نخواهد کرد، هرگز به بورژوا ناسیونالیسم یاری نخواهد رساند، به هیچ طریقی از مبارزه ای که بورژوازی و مالکان ارضی کرد برای پرتی و امتیازات خودشان در پیش میگیرند پشتیبانی نخواهد کرد، بعبارت دیگر، به حمایت از مضمون دمکراتیک عام جنبش ملی کردستان اکتفا خواهد کرد. و رزید و به و رای آن نخواهد رفت...

رویزونیستهای شفق جنبش ملی کرد را، که در درونش عناصر مختلف وجود دارد، به مثابه یک جنبش همگون "خلق کرد" ارائه می کنند و آنرا به مثابه جنبشی که کاملاً و تماماً مترقی است، تصویر می کنند، از طریق مشخص نکردن اینکه چه نکاتی مترقی اند و چه نکاتی ارتجاعی، یا با مشخص نکردن نکاتی که با فرارفتن از آنان آرمانهای ارتجاعی بورژوازی و مالکان ارضی غلبه می یابند، آنها دقیقاً همان نقایحی می رسند که بنفع بورژوازی و مالکان ارضی است. و بدین ترتیب در رابطه با پرولتاریای

در ترکیه، جنبش ملی کردهنوز بطور آشکار خواست جدائی را مطرح نکرده است. اخیراً خواستهای علناً فرموله شده توسط جنبش ملی کرد عبارتند از: برسمیت شناختن زبان کردی (خواندن، نوشتن و محاوره)، برنامه‌های رادیویی به زبان کردی، برطرف کردن موانعی که در مقابل گسترش آزادانه "فرهنگ ملی" (در واقعیت فرهنگ بورژوازی و مالکان ارضی کرد) قرار دارد، پایان دادن به سیاست یکی کردن (جذب و بلعیدن ملل دیگر - م)، فراهم آوردن مدرسی که به کردی آموزش بدهد، برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و غیره. دلایل گوناگونی که در بالا به آنها اشاره کردیم جنبش ملی کرد را از فرموله کردن علنی خواست جدائی باز میدارد، بنابراین حداقل امروزه صحیح نیست که بگوئیم ملت کرد (ونه خلق کرد)، در حال مبارزه برای تعیین سرنوشت است.

در رابطه با گرفتن چنین موضعی ما اصلاً از تمایل قدرتمند موجود در میان بورژوازی و مالکان ارضی کرد به امر جدا شدن غفلت نمی ورزیم. اما ما می گوئیم که این تمایل هنوز خواست علنی جنبش ملی نشده است. بطور مثال، امروزه جنبش ملی در ایرلند شمالی بواقع علناً خواست جدا شدن را فرموله کرده است. جنبش ملی کرد در ترکیه نیز در گذشته علناً خواست جدای و غیره را مطرح کرده بود. این امر که امروزه جنبش ملی کرد علناً خواست جدائی را فرموله نکرده است، بدان معنا نیست که در آینده نیز چنین نخواهد کرد. مضافاً، سازشهای گوناگونی بین بورژوازی و مالکان ارضی دولت نیز امکان پذیر است، از این مسئله نیز نباید غفلت ورزید. در حقیقت، جنبش بارزانی در عراق به خودمختاری قسی راضی شده است. علاوه بر این، ممکن است در حالی که یک بخش از جنبش ملی کردستان خواهان جدائی، بخش دیگری نباشد. بنابراین بگذارید که قبل از دیدن رودخانه پاچه‌های شلوارمان را بالا نزنیم.

برابری از جانب رفقای پرولتریشان، حس نیستند. بدین دلیل است که در این مورد در رابطه با 'امتیاز' دادن و انعطاف پذیری در قبال اقلیتهای ملی - بهتر است زیاده روی شود تا کوتاهی. "مسئله ملیتها" خودمختاری کردن (آدمه یافته) کلیات آثار لنین (جلد ۳) آیا کارروزیونیستهای شفق هیچ شباهتی به رهنمودهای لنین دارد؟ خیر، اصلاً! امروزه رویزیونیستهای شفق خطی را دنبال می کنند که در ماهیت امر ناسیونالیست ترک است، با انبوهی از عوامفریبیهای وقیحانه، حق تعیین سرنوشت ملت کرد را لکدمال میکنند، و نمایندگان شوونیسم ترک را بمثابة پرچمداران خود انتخاب می کنند. آنچه که آنها می کنند در تضاد کامل با اعتقادات رفیق لنین است.

ما قبلاً به این موضوع اشاره کرده ایم که گرایش عمومی هر جنبش ملی عبارتست از تشکیل یک دولت ملی مستقل، اشاره کردیم که نیازهای سرمایه داری و تولید کالایی به بهترین وجهی بدین طریق برآورده میشوند و اینکه عمیقترین فاکتورهای اقتصادی در این جهت عمل می کنند. مطمئناً گرایش عمومی جنبش ملی کرد نیز در جهت تشکیل یک دولت ملی مستقل است. اگرچه گرایش عمومی یک چنین است و خواستهای معین و کنکسرت فرموله شده توسط یک جنبش ملی چیز دیگری. خواستهای معین در تضاد با این گرایش عمومی نیستند. اما اینگونه نیست که همه جنبشهای ملی ممکن است این گرایش عمومی یعنی تشکیل یک دولت جداگانه - را بعنوان خواست معین خود اتخاذ کنند. فاکتورهای گوناگونی در واقع شدن این امر دخیلند. رابطه نیروها در عرصه کشور و در عرصه جهانی، ملاحظات بورژوازی و مالکان ارضی ملیتهای گوناگون درون کشور در رابطه با منافع خودشان، کارآکنتر ستم ملی، ملاحظات تاکتیکی و غیره - تمام فاکتورهای از این قبیل، اهداف معین فرموله شده توسط یک جنبش ملی را تعیین می کنند.

ترکیه بطور عام و پرولتاریای کرد بطور مشخص، رویزیونیستهای شفق به بورژوازی و مالکان ارضی کرد امتیاز می - دهند! فردا، وقتی که "عمل مثبت" بورژوازی و مالکان ارضی کرد بطور ملموستری احساس شود، ما کنجکاوهستیم بدانیم رویزیونیستهای شفق چه خواهند کرد. اما بواقع آنچه که خواهند کرد از هم اکنون روشن است! آنان بدون قید و شرط به صفوف ناسیونالیستهای ترک خواهند پیوست.

بگذارید این نکته را نیز بگوئیم: کمونیستها همیشه و مطلقاً بین ناسیونالیسم یک ملت تحت ستم و ناسیونالیسم یک ملت ستمگر و بین ناسیونالیسم یک ملت کوچک و بزرگ تمایز قائل می شوند. رفیق لنین در مورد این موضوع چنین می گوید:

"در رابطه با نوع دوم ناسیونالیسم، ما آحاد یک ملت بزرگ، در برابر اتیسک تاریخی، در شمار بی نهایتی از موارد خشونت تقریباً همیشه مقصر بوده ایم، مضافاً، ما بدون آنکه متوجه باشیم به دفعات بی نهایت مرتکب خشونت و توهین شده ایم.

"به این دلیل است که اکثر ناسیونالیسم از جانب ملل ستمگر یا آنگونه که خوانده میشود، ملل بزرگ (بزرگداشت فقط در خوشنشان و قلدریشان است) نه فقط باید وابسته باشد به امر برسمیت شناختن رسمی برابری ملل، بلکه به یک نابرابری در حق ملت ستمگر - ملت بزرگی، که باید آن نابرابری را که در پراتیک واقعی بدست می آورد جبران کند. هر آنکس که این را نفهمد - برخورد واقعاً پرولتری به مسئله ملی را درک نکرده است، او هنوز در اساس در نقطه نظرش خرده بورژواست و بناء بر این، مطمئناً به نقطه نظر بورژوازی تنزل خواهد کرد." رفیق لنین این چنین ادامه میدهد:

"... هیچ چیزی به اندازه بیعتدالتی ملی در رشد و تقویت همبستگی طبقاتی پرولتری اختلال وجود نمی آورد، آحاد ملت مورد اهانت واقع شده در مقابل هیچ چیز به اندازه احساس برابری و تخطی از این برابری، اگر فقط از بابت غفلت یا شوخی باشد، و تخطی آن

۱۲ - بیابیدن نفوذ ناسیونالیسم

ملت غالب بر کارگران و دهقانان ترك را نادیده نگیریم رویزیونیستهای شفق معتقدند که "تمام کارگران و دهقانان ترکیه" در حال حمایت از مبارزه خلق کُرد می- باشند (۱)

مبارزه "علیه سیاست ستم ملی و جذب"، و "مبارزه برای حقوق دمکراتیک، برای بری ملل و برای تعیین سرنوشت" (تاکید از من - ا. ک.)

در اینجا بخاطر جملات تزیینی به یک واقعیت معین خیانت شده است. اولاً، بگذارید اشتباهی را تصحیح کنیم: "تمام کارگران و دهقانان ترکیه" بکنار حتی پرولتاریای آگاه نباید،

تحت هر شرایطی از مبارزه "برای تعیین سرنوشت" (نه حق تعیین سرنوشت) پشتیبانی کند. پرولتاریای آگاه باید حمایت کند اگر، در اوضاع معین، این جدائی در انطباق با مبارزه ای باشد که پرولتاریا برای هدف سوسیالیسم به پیش می برد، در غیر این صورت، باید به خواست ملت کرد مبنی بر جدائی احترام گذارده و بدون حمایت فعال از آن، جدائی را قبول کند. مابعداً دوباره به این مطلب باز خواهیم گشت. بعلاوه، مانمی توانیم ادعا کنیم که "تمام کارگران و دهقانان ترکیه" امروزه حتی از بر حق ترین و مترقی- ترین خواستهای ملت کرد حمایت میکنند. این فقط چیزی مطلوب است و مناسفانه امروزه بواقع موجودیت ندارد. آگاهی کارگران و دهقانان ترك به مقدار زیادی توسط طبقات حاکم ترك با عوامریبی ناسیونالیستی کور شده است. دهقانان بکنار، حتی دیدهای پیشروترین عناصر پرولتاریا کمابیش توسط ناسیو- نالیسم ملت غالب محدود گشته است.

یعنی اینکه در مقابل کمونیستها در ترکیه وظیفه نابود کردن ناسیونالیسم ترك و رها کردن کارگران و دهقانان از بقایای تمام اشکال بورژوا ناسیونالیسم خود نمائی می کند. وفی الواقع هر آنچه که به غفلت کردن از این وظیفه یا کم بها دادن به آن منتهی میشود برای مبارزه طبقاتی ضرر مند است.

۱۵ - "تعیین سرنوشت"

"حق تعیین سرنوشت" "تعیین سرنوشت" و "حق تعیین سرنوشت" دو چیز مختلفند. "تعیین سرنوشت" یعنی جدا شدن، یعنی تشکیل یک دولت مستقل. در حالیکه، "حق تعیین سرنوشت" آنگونه که در بالا ذکرش رفت، یعنی "حق تشکیل یک دولت مستقل". کمونیستها تحت هر شرایطی و بدون قید و شرط از "حق تعیین سرنوشت" یعنی از حق تشکیل یک دولت مستقل دفاع می کنند. هرگز نباید "حق تعیین سرنوشت" و "تعیین سرنوشت" یا به عبارت دیگر "تشکیل یک دولت جداگانه را مخلوط کرد. اگرچه کمونیستها تحت هر شرایطی از اولی دفاع می کنند، اما جنبش کمونیستی بقول رفیق لنین "در مورد مسئله دوم باید منحصراً بر مبنای جایگاه آن در هر مورد خاص در انطباق با منافع تکامل اجتماعی بطور کلی و در انطباق با منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم".

موضع رویزیونیستهای شفق چیست؟ دفاع از حق مردم در انقلاب کردن (۱)، لگد مال کردن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش. مضافاً، با گفتن اینکه "نی تو ان حق تعیین سرنوشت ملت کُرد را از مبارزه بر علیه امپریالیسم و از مبارزه برای انقلاب ارضی که متکی بر دهقانان فقیر است، جدا کرد،" آنها حتی حقوق تعیین سرنوشت را وابسته به شرایط می کنند. فراموش نکنید، این راه حلی (۱) است که رویزیونیستهای شفق برای مسئله ملی پیشنهاد می کنند.

۱۶ - چه زمانی پرولتاریای آگاه ترکیه از جدائی ملت کرد حمایت می کند؟

و چه زمانی نمی کند؟ پرولتاریای آگاه در ترکیه، علیرغم اینکه ملیتش چه باشد، به مسئله تشکیل یک دولت جداگانه توسط ملت کرد از موضع رشد تقویت انقلاب می نگرند. اگر تشکیل یک دولت جداگانه توسط ملت کرد در برنامه های رشد و موفقیت انقلاب دمکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا را در کردستان ترکیه افزایش خواهد داد، آنگاه پرولتاریای آگاه در ترکیه، علیرغم اینکه ملیتش چه باشد، از این

جدائی حمایت خواهد کرد. اگر جدائی شدن رشد و موفقیت انقلاب دمکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا را به تاخیر بیندازد یا در آن اختلال ایجاد کند، آنگاه پرولتاریای آگاه علیرغم اینکه ملیتش چه باشد، از آن حمایت نخواهد کرد. فرض کنیم که جنبش کمونیستی رشد یافته در کشور مسابسرعت در میان دهقانان در کردستان ریشه می دواند، و انقلاب ارضی در حال رشد و گسترش بود و جنبش انقلابی در منطقه کردستان سریعتر از منطقه غربی در حال رشد بود، در چنین حالتی حفظ کردن منطقه کردستان در چارچوب مرزهای ترکیه فقط انقلاب را در این منطقه، بواسطه موانع بوجود آمده توسط دستگاه دولتی بورژوازی و مالکان ارضی ملت ترك، عقب نگاه میداشت. فرض کنید که در مناطق مختلف در کردستان، قدرت سیاسی سرخ بطور می پیوست در حالیکه انقلاب در غرب با گامهای بسیار کندتر در حال رشد بود. باز هم، تحت چنین شرایطی، سرکوب اعمال شده توسط طبقات حاکم ترکیه و دولتشان انقلاب رشد یافته در شرق را به تاخیر انداخته و مانع می در مقابلش ایجاد میکرد. در آن صورت، جدائی شرق رشد انقلاب را تسریع کرده و تقویتش می کرد. آن چنان وضعی، با تسریع رشد انقلاب در غرب و شرق مسلمان دیگر کشورهای خاورمیانه نیز تاثیر می گذارد. در چنان وضعی پرو- لتاریای آگاه در ترکیه، علیرغم اینکه ملیتش چه باشد، تمایل به جدائی ملت کرد و حفظ شرایط برای حتی رشد تندتر انقلابی که در کردستان بسرعت در حال شکفته شدن بوده، داشته و از آن دفاع میکرد.

از طرفی، اگر انقلاب در مناطق دیگر در حال رشد سریعتری بود، و رشد آن در منطقه کرد کندتر بود، اگر جدائی کردستان رشد انقلاب را کمکان کند تر کرده و سلطه شیخ های فئودال، بیگ ها، ملاها و غیره را در این منطقه تقویت می کرد، و با این عمل مبارزه انقلابی در شرق با محروم شدن از حمایت منطقه غربی ضعیف تر میشد، آنگاه پرولتاریای آگاه در ترکیه، علیرغم

ملت آنها مسئله ملی را حل کرده اند (در واقع آنها، در حال حاضر، موجودیت خلق کرد (۱) و نه ملت کرد را برسمیت می شناسند) ممکن است بورژوازی ملت حاکم موجودیت ملت دیگر را برسمیت و ممکن است حتی حقوق معینی را نیز وقتی مجبور باشد بدهد، مانند بورژوازی عراق. اما در هر فرصتی که بدست آورد این حقوق را الگد مال کرده و بر دیگر ملیتهای ستم خواهد کرد. آنچه که کمونیستها را از بورژوازی متمایز می کند برسمیت شناختن یا شناختن موجودیت ملیتهای اقلیت نمی باشد.

احتمالاً، در کنفرانس سیوان، تحت شرایطی که چیزی بنام قدرت دولت مرکزی وجود داشت و تقریباً از هم پاشیده بود، مصطفی کمال اساساً می-خواست با تسل به اذعان عوامفریبانه موجودیت کردها مانع از یک جنبش محتمل جدائی طلب ملت کرد گردد. او می خواست وضعی را بوجود بیاورد که آنها خود را بقبول بیوغ بورژوازی و مالکان ارضی ترك راضی کنند. تمام زندگی مصطفی کمال پیرای مثالهایی است از اعمال ستم ملی بر ملت کرد و دیگر ملیتهای اقلیت. اگر در ترکیه کسی باشد که کمونیستها مرکز نتوانند از او برای حمایت از خط خود در مورد مسئله ملی استفاده کنند، مصطفی کمال است. در واقع، ناسیونالیسمی که باید در درجه اول بیش از همه بر علیه آن مبارزه کرد، عبارتست از ناسیونالیسم مصطفی کمال، که ناسیونالیسم ملت مسلط است، ادعای اینونو در لوزان که اوساینده کردها نیز می باشد حمله و فیهبانه ای است بر حق ملت کرد برای تعیین سرنوشت خود. تلاش خائنانه ای است برای تعیین سرنوشت ملت کرد از خارج، معامله مزورانه ای است با امپریالیستها برای الحاق منطقه زندگی ملت کرد به درون مرزهای ترکیه، عبارتی در قلمرو تحت سلطه بورژوازی و مالکان ارضی ترك. و ناسیونالیسم ترك است که در درنده خوترین شکل خود را ظاهر میسازد. این آنچهی است که ریزینوئیستها می کنند. مرتد از آن بعنوان تکیه گاه استفاده می کنند. •

آورد، تولید سختی نکردن. کمونیستها تصمیم گیری در مورد تشکیل دادن یا ندادن یک دولت جداگانه را کاملاً و مطلقاً به ملت کرد واگذار می کنند. اگر ملت کرد بخواهد که یک دولت جداگانه تشکیل دهد، تشکیل میدهد، اگر نمی خواهد نمی دهد. بعلاوه، برای اینکه در راه خواست ملت به جد شدن موافقی ایجاد نکنند، کمونیستها خودشان نیز بر علیه تلاشهای حکومت بورژوازی و مالکان ارضی مبنی بر ممانعت از جدائی و استفاده از زور، مبارزه فعال خواهند کرد. کمونیستها بر علیه هر شکل دخالت از خارج، مبارزه خواهند نمود. اگر کارگران و زحمتکشان کرد آگاه باشند که جدائی انقلاب را تضعیف میکند آنگاه آنها در هر حالت با هر آنچه که در توان داشته باشند برای متحد شدن خواهند کوشید. اگر آنها نسبت به این امر آگاه نباشند، هیچکس حق ندارد به نیابت از آنها، از خارج دخالت کند.

۱۹ - ریزینوئیستهای شفق شانه بشانه ناسیونالیسم ملت حاکم - ناسیونالیسم مصطفی کمال و عصمت اینونو - میسایند.

ریزینوئیستهای شفق، بر ستم ملی اعمال شده بر ملت کرد و دیگر ملیتهای اقلیت در گذشته، مهر تأیید می زنند. آنها به تحسین این امر می پردازند که مصطفی کمال (آتاتورك، اولین رئیس دولت جدید) در کنفرانس سیوان (سپتامبر ۱۹۱۹ - ج ب ف) گفت: "در ترکیه، کردها و ترکها مثل هم زندگی می کنند." آنها به گرمی از این مسئله استقبال می کنند که در لوزان (منظور قرارداد لوزان در سال ۱۹۲۳ است) عصمت اینونو (وزیر خارجه در آن زمان) گفت، "من نماینده ترکها و کردها هستم"، و آنها برای توجیه خودشان از این بیانات استفاده می کنند. مانند این است که آنها صدای طبقات حاکمه هستند: نگاه کنید، حتی آتاتورك و اینونو موجودیت کردها را برسمیت می شناسند، این همان کاری است که ما هم می کنیم بنابراین عصیانیت از برای چیست؟ ریزینوئیستهای مرتد فرض میکنند که با برسمیت شناختن موجودیت یک

اینکه ملیتتش چه باشد، از امر جدائی حمایت نمیکرد. اگر پس از پیروزی انقلاب در ترکیه، یک جنبش جدائی طلب تحت رهبری بورژوازی کرد در شد میکرد، آنگاه پرولتاریای آگاه در ترکیه علیرغم اینکه ملیتتش چه باشد، از جدائی حمایت نمیکرد و غیره.

مطمئناً آنچه که گفته ایم بر پایه مفروضات است. اما برای درک این مسئله که جنبش کمونیستی تحت چه شرایطی بر علیه جدائی موضع خواهد گرفت، در نظر گرفتن این موارد فرضی مفید است. بعلاوه، اینها مواردی نیستند که در تضاد با واقعیت باشند، مواردی هم نیستند که بظهور رسیدنشان ناممکن باشد، اینها در انطباق با واقعیت بوده و کاملاً رخداد نشان ممکن است.

۱۷ - اگر ملت کردن تصمیم به جدائی بگیرد، برخورد پرولتاریای آگاه ترکیه چه باید باشد؟

در رابطه با مورد جدائی، ممکن است دو مشکل خودنمایی کنند: اولی، همانطور که در بالا ذکرش رفت، عبارتست از شرایطی که جدائی بطور مثبت بر سر تحولات انقلاب تأثیر بگذارد، در این اوضاع مسئله بسیار روشن است: پرولتاریای آگاه تمام ملیتها قاطعانه از جدائی حمایت و دفاع میکنند.

دومی شرایطی است که جدائی بر تحولات انقلاب اثرات منفی بگذارد. اگر اوضاع چنین باشد و علیرغم آن ملت کرد خواهان جد شدن باشد، آنگاه موضع پرولتاریای آگاه در ترکیه چه باید باشد؟ ریزینوئیستهای شفق در بحثهایشان در مورد این سؤال جواب دادند: جلوگیری از جدائی با دست یازیدن به هر شیوه ای منجمله استفاده از زور. جواب جنبش ما به همان سؤال این است که در چنان وضعی کمونیستها مطلقاً استفاده از زور را رد می کنند. علیرغم اینکه بنفع "متحد شدن" با دهقانان و کارگران کرد تبلیغ خواهند کرد، هرگز با زور با خواست جدائی رویا رو نخواهند شد. برسمیت شناختن "حق تعیین سرنوشت" یعنی اینکه مرکز مانع جدائی نشدن و یعنی زمانی که ملتی می خواهد این حق، یعنی جدا شدن، را بعمل در

بقیه از صفحه ۵۸

در جریان جنگ علیه ستم و جور پاکستان داشتند از دست داد. نقش آنها در چند سال گذشته تاحدی همان حالت و ظاهر را دوباره به آنها باز گرداند. در عین حال، در صورتیکه جنبش دانشجویی با جنبش کارگران و دهقانان در نیامیزد در مرحله معینی آنها یکبار دیگر شتاب خود را از دست خواهند داد. این بدلیل محدودیتهای طبقاتی آنهاست.

از سوی دیگر اتحاد در پیش ذکر شده نیز وجود دارد. این اتحاد برای اولین بار در میان نیروهای مخالف پنج دشمن در حال رشد است. این اتحاد اگر چه ضعیف است، اما نشانه از آینده روشنی دارد. همچنین سازمانهای توده ای مختلف که از مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون پیروی می کنند، نیز در حال رشد می باشند و در واقع سطح اتحاد میان نیروهای چپ عموماً به نسبت قدرت و توان این سازمانهای توده ای توسعه یافته است. به علاوه، با رشد مبارزه مسلحانه و جنبشهای توده ای تحت رهبری ح. پ. پ. قدرت و استحکام گرفته است، دیگر نیروهای انقلابی میهن پرست فعال شده اند. اتحاد انقلابیون و میهن پرستان پوربائنگلابه رشد و توسعه مبارزه مسلحانه و جنبشهای توده ای تحت رهبری پرولتاریا وابسته است. این حقیقت عامی است که وقایع چند سال گذشته آنها اثبات کرد.

اعتبار ح. پ. پ. که از رهبری مبارزه مسلحانه ۷۴ و ۷۶ - ۷۲. کسب گردید، بخاطر عقب گرد های بعدی بطور عمده فرو ریخت. با داشتن خط درست و نقش فعال در جنبش توده ای، آن اعتبار از دست رفته می تواند دوباره بدست آید. همچنین اشاره شد که ح. پ. پ. تقریباً هیچ تجربه ای در جنبشهای توده ای مناطق شهری نداشت. در چند سال گذشته خطها و راههای انجام این مهم تکامل یافته است و ح. پ. پ. و دیگر نیروهای مارکسیست-لنینیست که آنها نیز در حال تکامل دادن این خطها و شیوه ها

هستند را قادر به تشدید فعالیتهایشان نموده است.

نتیجه

بدین ترتیب خونتای نظامی ژنرال ارشاد طی سیکلهای مکرر حمله و عقب نشینی در این لحظه اپوزیسیون را به موضع دفاعی انداخته و خود در موضع ترضی قرار گرفته است. او در احساس پیروزی و خود خرسندی غوطه وراست موضع دفاعی که به اپوزیسیون بورژوازی، بویژه اتحاد های ۱۵ حزبی و ۷ حزبی تحمیل گردیده، بحرانهایشان را حادتر کرده است. در اوج بیچارگی بخشهایی از این نیرو ها که دیروز ششیر مارا به اعتزاز در آوردند، امروز چوار نعل بدنبال طعمه مقامهای وزارت تاخت می زنند و به جبهه سیاسی دولت پیوسته اند (از ان جمله است کونواتنتریک GONATANTRIK حزب طرفدار چین، UPP قاضی ظفر احمد، کهنه سیاستداران ح. ن. ب مثل مودود احمد). دیگر سازمانها در لحظات فراغت بی فعالیتی مطلقشان به ارزیابی از خود مشغولند. حزب کمونیست بنگلادش این عامل خصومی سوسیال امپریالیسم شوروی چنین نتیجه گرفت که آنها با شرکت نکردن در انتخابات، حتی تحت حکومت نظامی، اشتباه عظیمی را مرتکب شدند. ۲۲ حزب در کل تحت بهانه ممنوعیت فعالیت سیاسی و غیره جنبشهای ضد حکومت نظامی را رها کرده اند. تمامی این حرکات به پیرو سه مداوم انشعابات، باز سازماندهی و جهت گیریهای نوین پاداد است، که نتیجه آن بطور عظیمی بر آینده جنبش ضد حکومت نظامی تاثیر خواهد گذاشت.

خونتا نیز از بحران بی نصیب نیست. علیرغم قابلیت حکومت برای به وجود آوردن جبهه سیاسی اش، موازنه جاری در این گروهها، از جمله با جانادل، می تواند سرعت به عدم موازنه منجر گردد. ارشاد علیرغم نخوت و تکبرش قادر نیست این کلاف سردرگم را باز کند. اساسی ترین مسئله این است که تنفرو انزجار توده ها از حکومت نظامی عمیق و فروکش نشدنی است. ارشاد هر

قدر هم فاحشگان سیاسی را بدور خود جمع کند، نمی تواند سر و ته قضیه را هم بیاورد، بنابراین بحران گریبان او را رها نخواهد کرد. در طالع ارشاد نیست که با آرامش بر این سر زمین حکمرانی کند.

در چنین وضعی گرفتگی و سکون ظاهری میان دولت و اپوزیسیون نمی تواند مدت طولانی بدراز آب کشد. لحظات حاسم جمع خواهد شد. حوادث در این یا، آن راستاپیش خواهد رفت.

نیاز ارشاد به عوض کردن لباس نظامی خورتا بایک ردای غیر نظامی بطور زیادی بخاطر پیاسخگوئی به مقتضیات دیپلماسی خارجی برای آینده مهم است. انتخابات تنه راه گریز اوست. اما مشکل عبارت است از: اپوزیسیون بورژوازی به شرایط ارشاد تسلیم نخواهد شد و اگر او تسلیم شود پایه قدرتش لرزان و شاید ویران خواهد شد. بنابر این رسیدن به یک سازش ممکن است به این سادگی. هان باشد. در پشت این مشکلات وضعیتی قرار دارد که در آن اپوزیسیون باتوده ها روبرو می باشد: توده ها امر می مستند که آنها می باید بدان متوسل شوند، در عین حال اپوزیسیون می ترسد، و باید توده ها را رامها نماید.

احتمالات متعددی وجود دارد: شاید ارشاد دوباره بخواد سیاست تالاریش را پیش بکشد، شاید دوباره اپوزیسیون به خیابانها بریزد. پس در آن صورت بنظر می رسد که تاریخ دوباره تکرار می شود، اما اینطور نیست: این تکرار ظاهری بهیچوجه نمایش دوباره مکالمه نیکی حوادث تاریخی نمی باشد. ما شاهد بوده ایم که چگونه در طول سه سال گذشته ح. پ. پ. و دیگر نیروهای که پرچم سرخ مارکسیسم-لنینیسم اسدیش مائوتسه دون را برافراشتند، نیرومندتر گشتند و صفوفشان را بهم نزدیکتر ساخته اند. انقلابیون حقیقی در دوران بحران مرتجعین نیرو میگیرند. بنابراین در آن اعماق، تاریخ بر سر یک دوراهی نبود و اکنون نیز نیست، بلکه دروای تکرار ظاهر تاریخ، در تدارک جهشی به آینده است. آینده ای نو تر و روشن تر. (نوشته شده در هفته آخر اوت ۱۹۸۵)*